آقای اسدالله جعفری
۸۵/۱۰/۲۶

رساله اثبات الخلافه تامه
تالیف السید احمد استرآبادی
رحمه الله

رساله اثبات الخلافه تامه
تالیف السید احمد استرآبادی
رحمه الله
۱۸۰۶۰
۲-۹۲۲۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب تحفة الامامیه فی اثبات الخلافه
مؤلف احمد بن محمد حسین علوی استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۰۶۰
۲-۹۲۲۵

رساله اثبات الخلافه ...
تالیف السید احمد استرآبادی
رحمة الله ...

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین علی امور الدنیا والدین

سپاس بی‌قیاس و ستایش بی‌غایت بر کارگاه سایسته حضرت سبحانی جلت عظمته که بقدرت بالغه ایزد از
جوهره وجود نور الهدی و ولایت مرتضوی را علامات ... درگاه احدیت خود فرمود و ثنای بی‌نهایت
و درود بی‌غایت سزاوار کبریائی تقدست الاؤه از محض حکمت ابدی و عین عنایت سرمدی
هر یکی از آحاد موجودات و افلاک ... بصورت با نظر و ... لپذیر ... از آنکه ... بر نوع
انسان ... تشریف ... احسن صورت ... و از کتاب ... علم بالقلم علم
الانسان ما لم یعلم ... مفضل ... و از ... اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی ... خلعت ... کرم ... و ... مائده ... بر روی ... مسلمین
... بنیان ... سلها بالهدی در قلب خلق آخر الزمان انداخته و زنگ شبهات و
ارتیاب از آینه قلوب اولوا الالباب ... معجزات ... و قفل ریب و شک خاطر
آدمیان ... عالمیان را بمفتاح انگشت ... سید آل عبد مناف و خلفا او گشود
نظم از فضل ... معقول ... بر توحید ... لطف ...
کان ... از ... تقدست ... اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له اله العالمین و صلوات نامیات و تحیات ...
بر بدر ... موجودات و ... سعادات ... کوهرکان طهارت ... عنوان
... لولاک لما خلقت
الافلاک ... فکان قاب قوسین

اوائل

او ادنی شهسوار میدان ... و لسوف یعطیک ربک فترضی محرم بارگاه ولایت
الا المنزل ... اصطفی اعنی افضل الانبیاء محمد المصطفی علیه صلوات الله
... ختم رسل ... احمد ... خاک اوست
... قرآن ... رسم ... روزگار ... پیش ... ابر آرد ...
اشهد ان محمدا رسول الله خاتم الانبیاء والمرسلین و علی الامام العالم العامل
العادل سید السند الکامل الفاضل ...
... مدار ... افلاک ... لولا علی لما خلقناک ...
ام ... ابو الحسین غالب کل غالب علی بن ابی طالب
اگر خالق طفیل خلقت او ... خلق ... و لیل و نهار ... اگر ...
... اشهد ان علیا ولی الله و وصی خاتم النبیین و یازده فرزند او
... درگاه و برگزیدگان حضرت ... اشهد انهم
خلفاء الله و من بعد رسوله اوصیاء المرضیین و بعد ...
... گنجینه علم و دانش ... نظام ملک ...
... مثل اهل بیتی کمثل سفینه
نوح من تمسک بها نجی و من تخلف عنها غرق ...
...
بر خواطر ... بناء علی هذا ...
و افضل ... ذکر فضائل اهل بیت ... علیهم اجمعین ...
ذکر فضائل سرور ...

سید المرسلین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه صلوات و سلامه الی یوم الدین [illegible] و آله [illegible] و تعلیق آن که مبیان
و برهان قاطع بر فضیلت آن حضرت [illegible] عقیده فاطمه در کتاب خلاصه و الطرائف فی
الکتاب [illegible] و الکشف [illegible] احمد بن محمد [illegible] العلقمی [illegible]
بذیله و متمنیاً لفضله تیمناً و تبرکاً بذکره قدر وسع در ذکر قلیلی از فضائل و [illegible] او علیه و نقلیه
و بعضی از دلائل [illegible] خلافت [illegible] شروع که چنانکه [illegible] سور ضعیف [illegible]
کاه ملخ پیش پای سلیمان [illegible] رفق فلک [illegible] اگر [illegible]
جز دستی [illegible] خداوند کریم [illegible]
و چون در عهد [illegible] ایام سلطنت پادشاه جمجاه کیوان بارگاه سلاطین پناه [illegible]
و کهف [illegible] رعایا و البرایا [illegible] اوراق [illegible] مروج [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] سرور سلاطین و خواقین [illegible] السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان شاه
اقتدار فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه [illegible] اخلاص [illegible] الدوران
[illegible] و الواقع [illegible] مروج [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قد افلح المؤمنون [illegible] الذین هم فی صلاتهم خاشعون و [illegible]
والذین هم لفروجهم حافظون [illegible] والذین هم لاماناتهم و عهدهم
راعون [illegible] والذین هم علی صلواتهم یحافظون [illegible] اولئک
هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون [illegible]
در آناء اللیل [illegible] یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا

ربکم

ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و بکریمه فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک
ربک مقاماً محموداً [illegible] مقاماً محموداً
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] توران [illegible] عالم نظام [illegible]
[illegible] الموید بتائیدات السبحانی
[illegible] الخاقان و السلطان عبد الله خان [illegible] ادام الله تعالی [illegible]
خاطر اخلاص [illegible]
منظر [illegible]
مطبوع طبع [illegible]
بدیده اغماض ملاحظه [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه
و آله ان الله تعالی جعل لاخی علی بن ابی طالب فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من
فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و من کتب فضیلة من فضائله
لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلک الکتابة اثر و رسم و من استمع
فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع و من نظر الی کتاب
من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ترجمه کلام معجز نظام آنکه
جناب اقدس الهی [illegible] برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] فضائل [illegible]
[illegible]
اعتقاد [illegible]

آنحضرت [illegible]
و هر گاه کسی بشنود یک فضیلتی از فضائل آنحضرت [illegible]
و هر گاه کسی نگاه کند [illegible] از فضائل آنحضرت حق تعالی می آمرزد گناهان او را [illegible]
[illegible] امیدواری عبد عاصی از درگاه جناب الهی [illegible] نویسنده و شنونده این [illegible]
بلطف و کرم خود بیامرزد و این [illegible] فصل اول
در تعیین امام [illegible]
[illegible]
مطلق جناب [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
جماعت سنیه را اعتقاد آنست که بعد از رسول خدا خلیفه او ابوبکر بن ابی قحافه و بعد از او عمر بن الخطاب و
بعد از او عثمان بن عفان و خلیفه چهارم حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] دلیل اول
آنکه امام واجب است معصوم باشد [illegible]
[illegible]
پس هر گاه امام [illegible]
این [illegible] خواجه نصیر الملة و الدین طوسی رحمه الله [illegible]
و لا [illegible]
[illegible] باتفاق شیعه و سنی [illegible]

جماعت

جناب رسول خدا [illegible] دلیل دویم آنکه امام باید
منصوص علیه باشد [illegible]
مذکور خواهد شد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] باتفاق شیعه و سنی [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible] خلیفه [illegible]
و رسول خدا [illegible] و فی الواقع اهل عامه تمسک باجماع میشوند [illegible]
اجماع [illegible]
[illegible]
نص [illegible] و هما مختصان بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب [illegible]
مخصوص بحضرت امیر المؤمنین است دلیل سیم آنکه امام واجب است افضل از رعیت باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آدم تا خاتم افضل و اعلم [illegible]
[illegible] اقیلونی فلست بخیر منکم و علی فیکم [illegible]
[illegible] دلیل چهارم آنکه امام باید [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم تا خاتم [illegible]
پس چگونه بعد از حضرت رسالت [illegible] افضل [illegible] و خاتم انبیاء [illegible]

اتفاق دارند و طرق العینی مشترک شده بلکه باتفاق طرفین یعنی شیعه و سنی مصداق لولا علی لهلک عمر
بود دلیل پنجم آنکه امام باید اعلم امت باشد و این بیان را استماع توان شد که بعضی
زهد و علم و عبادت و صفات حسنه و کرم جامع این جمیع صفات را جز آل اطهار و اخیار نبوت الا
ائمه اثنا عشر نیست تا بالجمله او خلیفه بود دلیل ششم آنکه هیچ رسول و نبی از دنیا
نرفت الا آنکه یکی از ذریت و اقربای او خلیفه و قائم مقام بود چنانکه آدم شیث را و شیث پسر خود
دیگر و از شیث تا بادریس و از او تا بنوح و نوح را پسر او سام و از هر دو پسر تا بابراهیم
و از او باسمعیل و اسحق تا بیعقوب و از او بیوسف و موسی و هارون در حالت حیوة و یوشع بن النون
بعد از وفات ابن عم بود و داود سلیمان و عیسی را پسر خاله او شمعون و زکریا را یحیی و همچنین
انبیاء دیگر که اکثر بعضی حق تعالی که از جناب الله الا در قرآن مجید خطاب سوی خود فرموده که
سنت من قد ارسلنا قبلک من رسلنا یعنی ای محمد تو در شرع انبیاء سلف رفتار و
شک نیست که او ارشد شریعت بود که جناب رسالت ناسخ ملل سابق گشت پس
باید که او از نسل و عدد نبوت و نصب امام بود مثل سنن انبیاء سلف خلیفه از ذریت خود تعیین نموده بود
پس باید جناب رسالت صلعم هم از تعیین خلیفه و جانشینی از ذریت خود که بجز ولی از ذریت الا حضرت
امیرالمومنین و ائمه جناب ایزد الکریم فرموده واتبعوا ملة ابراهیم حنیفا یعنی تابع شوید ملت ابراهیم
و حضرت ابراهیم موجب معتقد ذریة بعضها من بعض تعیین خلیفه از ذریت خود کرده پس خلیفه
جناب رسالت صلی الله علیه و آله از ذریت او بود پس دلیل هفتم آنکه باعتقاد عامه
یعنی جماعت سنیه خلافت ابا بکر بدلیل عقلی و نقلی هیچ نبود بلکه باختیار امت بود گشت و او خود
بر سر منبر معروف کرده و گفته اقیلونی فلست بخیرکم کو اهل ادراک دانسته کو بکرد انکه

او خلیفه بود

او خلیفه بود پس عزل او ثابت و علم بهمه رسید و تا از اهل او را خلیفه کرد از بانه و اگر او را خلیفه میکردند
در این حال خلافتش درست نبود و مردم غلط کرده بودند از جهت اینکه خود ابوبکر گفت فلست بخیرکم و هم
از آخر کلام او خلافت حضرت امیرالمومنین ع ثابت میشود که گفته و علی فیکم یعنی علی صلاحیت خلافت
دارد او را اختیار نمایید که در خلافت دلیل هشتم آنکه بعد هجرت جناب حضرت رسول خدا
وصیت ناکرده رحلت فرموده و ابوبکر بعمر وصیت کرده و عمر خلافت را بشوری انداخت تفصیل آن انشاء الله تعالی
بعد بیان خواهیم کرد و عثمان وصیت نکرده حاصل کلام در انتقام پیروی حضرت رسول خدا صلعم بلا عذر
میشود و لکم فی رسول الله اسوة حسنة واجب است پس ابوبکر پیروی نکرده بر باطل بود و همچنین قائل
خلافت کرد و بود باب سیوم در بیان ادله نقلیه که از کتاب الله است و از احادیث اکتفا بجهت اختصار این
رساله بیست آیه واحد و از آن اکتفا مینمایم آیه اول انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست صاحب اختیار
و حاکم و اولی با مورشما الا خدای تعالی و رسول او و آنهائیکه ایمان آورده اند و آنهائیکه بپا میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند و فریقین یعنی شیعه و سنی اتفاق دارند بر اینکه این
آیه در شان آنحضرت نازل شده است در اثنای رکوع انگشتری بسائل داد چنانکه صاحب کشاف و مفسر
و علامه نیشابوری و شافعی و حافظ ابونعیم اصفهانی و ثعلبی و غیرهم از مفسرین عامه ذکر کرده اند که
این آیه کریمه در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلام نازل شده است و در مسند احمد بن حنبل و صحیح
فلان و در کتاب جمع بین الصحاح الستة و سائر کتابهای اهل عامه مسطور است از ابوذر که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند شخصی بهیئت درویشان
و فقیر بصورت مسکینان گرد صفهای مومنان بر آمد و سوال میکرد و میگفت چیزی بدهید

از مومنان مرحمی چیزی بوی هیچکس نداد روی بدعا و عرض حاجت بدرگاه قاضی الحاجات و کریم مطلق کرده و
گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم میروم چیزی بمن نداد و بین برابر موقف حضرت امیرالمومنین رسید عبارتش
دلیرش در دلش بگوش آنجناب مستطاب رسید در حالت که آنحضرت در رکوع بود و انگشت مبارک بسوی الطاف آن
درویش حرکت داده درویش را معلوم شده که غرض چیست انگشتری را از انگشت آنجناب بیرون آورده و آنحضرت
را در رکوع که بودند متوجه بیرون شده و شکر حضرت حق تعالی را بجا آورده و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز
بودند از این قصه واقف شده و لانه ما کان واقف گشته و چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا برادرم موسی ع از تو سوال کرده و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده کن و آسان کن کار مرا از برای من
کار مرا و بکشای گره را از زبان من تا بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من برادرم هارون
محکم گردان بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو دعای او مستجاب کردی و با او خطاب نمودی که
بزودی محکم گردانم بازوی ترا ببرادر تو و بگذاریم برای شما سلطنتی و استیلائی بدرستی خداوندا منم محمد پیغمبر تو
و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان کن برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری
از اهل من و او علی است محکم گردان باو پشت مرا راوی گوید هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل
از جانب رب جلیل نازل شده و گفت ای محمد بخوان پس این آیه را خواند بآنحضرت و علما نامعتبر در میان
اکابر اهل سنت بحجة الاسلام مشهور است در کتاب اسرار العارفین خود ذکر نموده است که انگشتری سلیمان بن داود ع بود
که بعد از فوت از خصیب نا در تقربا در خدمت فلک رفعت آن پیغمبر رسیده افتخار بود و ایشان آنرا بسم تحفه
و هدیه بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بودند و آنحضرت آن انگشتری را بشاه اولیاء
و اوصیاء عنایت فرمود و چون وقت نماز پیشانی شد و صفهای ایشان اصحاب بنظر معهود
از دست یا قدم متوجه نماز بدرگاه ... رسیده حضرت جل شانه العالی جبرئیل این آیه بفرستاد

الولی

درویشی بمسجد فرستاد تا معلوم نماید از اصحاب چیزی سوال نمود و چیزی بیافت شاه ولایت پناه او را
بان عطیه حضور وقت کرد و سائل جبرئیل و خاتم انگشتری سلیمان بن داود بود و چون از نماز فارغ شدند این
مبارکه نازل شد وجه دلالت این آیه شریفه بر امامت آنجناب مستطاب باین نهج است که جناب احدیت اظهار
عنایت و غایت خود در باب شاه ولایت مآب فرموده و لا بکلمه انما که حصر ولایت خود و رسول خود را بان وصف
نموده تا همه کس بدانند چنانکه جناب باری و حضرت رسول مطاع و صاحب اختیار دین و دنیا اند
حضرت امیرالمومنین نیز بهمان طریق صاحب اختیار دین و دنیا است و حاکم امام و نواهی و واجب الاطاعت
و تخلف از فرموده او مثل تخلف از فرموده خدا و رسول خدا است و ولی در لغت بمعنی محب و یاور نیز آمده است و
اینمعنی در اینموضع منافات بکلمه انما دارد بجهت اینکه کلمه انما از برای حصر است و اینمعنی مخصوص بخدا و رسول او
و بعضی از مومنان نیست بلکه همه مومنان دوست و یاور یکدیگراند چنانکه حق تعالی فرموده است در قرآن
مجید والمومنون بعضهم اولیاء بعض و ملائکه هم نیز محب و یاور مومنانند چنانکه جناب باری
فرموده نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و الاخرة بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مومنان شده
و اگر خصم بگوید در این آیه بلفظ جمع والذین آمنوا است چگونه مختص بآنحضرت است جواب گوئیم در عرف عرب
و عجم اطلاق جمع بر مفرد جائز است باعتبار تعظیم یا بکتابت دیگر و در آیات قرآنی نیز بسیار است
بلکه ما دعوی اختصاص نمیکنیم زیرا در احادیث ما این آیه و الذین آمنوا است در سائر ائمه هم در این آیه
شریک داخل از وجهی در علم اصول گذشته بود از تمامی ائمه اطهار علیهم السلام از حسن بن علی الی
صاحب الزمان این امر واقع میشود و تمامی ایشان در وقت نماز در حالت رکوع خاتم تصدق کرده اند
نمود بصیغه جمع آورده است و اشاره بفعل جمیع ائمه طاهرین بوده است آیه ۲ دویم
آیه مبارکه مباهله است و من حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع

ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنت الله على الکاذبین حاصل ترجمه کلام بلاغت انتظام آنکه اگر محاجه کنند و قبول نکنند قول تو را
پس بگو بیایید و با ما اتفاق کنید در اینکه بطلبیم فرزندان ما و فرزندان شما را و زنان ما
و زنان شما را و نفسهای ما و نفسهای شما پس بگردانیم لعنت و دوری از رحمت خدا را بر هر که
از ما و شما دروغ گوید و گفته‌اند و تقریر این حکایت بر سبیل اجمال آنکه سرور نصاری با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در باب عیسی علیه السلام منازعه نمودند چه ایشان میگفتند که او پسر خداست استغفر الله جناب احدیت نیز در آن وقت
و عیسی را بنده خدا گفت بلا اب ... این آیه را نازل ساخت ان مثل عیسی عند الله کمثل
آدم خلقه من تراب یعنی خلقت و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفرینش حضرت آدم است و هرگاه آدم را
بی پدر و مادر خلق توانست پس عیسی که مادر دارد اگر بی پدر خلق شود مستبعد نباشد و چون حق تعالی
طریق خلقت عیسی را بیان نمود و ایشان بر گفتگوی خود اصرار نمودند و ترک آن عقیده نکردند حق تعالی این
آیه مباهله نازل ساخت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ایشان را از نزول این آیه خبر داد
امر مباهله بر روز دیگر قرار گرفت و حضرت رسالت پناه از جانب الهی صبح روز دیگر بطلب ...
زنان و فرزندان و مردی بمنزلۀ نفس او ... مامور گشته از اینجا بغیر فاطمه و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله
علیهم از خانه بیرون آمد بر ... صاحب کشاف و قاضی بیضاوی و سائر مفسرین اهل عامه نقل نموده‌اند
که امام حسین را در بر داشته و دست امام حسن را گرفته و فاطمه زهرا در پس آنحضرت و حضرت
امیر المومنین در عقب ... ایشان را در عبای سیاه ... بر دوش مبارک داشت در
آورده فرمود چون من دعا میکنم شما آمین بگوئید پس اسقف ... نصاری ...
... این روز مباهله انبیا ... چنین ...

لهل

کرا اگر از خوارق ... در خواهند کرد ... آنجناب خود بر دارد البته ... دارد و ... نصاری
مباهله نکنید که هلاک میشوید ... قوم ... اثری باقی نخواهد ماند ...
شاهید که هلاک میشوند ... و صلح کنید و نصاری ...
بصلح قرار دادند ...
پناهی امر فرمود در مباهله فرزندان و زنان و نفس خود ... و معلوم است ...
خود نفس ... نفسهای خود ... و ما ... نفسهای ...
خوانده ... خدا ... در جمیع صفات و کمالات بغیر از
نبوت و ... از زنان حضرت فاطمه است و از فرزندان حسنین علیهما السلام و ... نفس حضرت امیر
المومنین است ... حضرت امیر المومنین علیه السلام افضل از جمیع اولیاء و اوصیاء و انبیاء
... حضرت رسالت و جناب امیر المومنین متصور نیست
الا نبوت ... کس افضل از تمامی اهل عالم ...
دلیل ... خلافت ... آیه ... واعتصموا بحبل
الله جمیعا یعنی چنگ زنید ... حبل الله ...
... این امت ... و در احادیث ...
اهل بیت است چنانکه ... ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
... حبل الله ... حافظ ابو نعیم ... از ابو ...
آنحضرت روایت ... ابو سعید خدری ... رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس
... در میان شما ... اگر تمسک ... هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من ...
کتاب خدا ... از آسمان ... زمین و دیگری عترت من ...

جه ... آیه چهارم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ...
... یعنی ...
... و احمد بن حنبل ...
... از ابن عباس ... چون این آیه نازل شد اصحاب ...
الله من قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم ...
... حضرت رسالت پناه فرمود ...
علی و فاطمه و حسن و حسین و ...
...
...
کافر ... حضرت رسول خدا ...
...
...
...
القربی ...
...
فرمود لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله
...
...

...

... اگر ... بعد از ... امیر المومنین ...
... آیه ... یا ایها الذین آمنوا اذا
ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم واطهر ...
...
...
...
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ...
...
...
...
... حضرت امیر المومنین علیه السلام ...
...
مناجات ... حضرت امیر المومنین علیه السلام ...
...
...
...
و از عبد الله عمر ... ثلثة لو ان لی واحدة منهن کانت احب
الی من حمر النعم تزویجه بفاطمة و اعطاؤه الرایة یوم خیبر و آیة
...

موی بودند پس اگر تزویج حضرت فاطمه علیها السلام که در روز خیبر علم را باو داد و رسول خدا و آنحضرت بدر بوده
بود که فردا علم را بکسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارد و او هم خدا و رسول او را دوست دارد و بسیار
آیه نگوئی کرد او علی بن ابی طالب بیار که نمود اصحاب دیگر علی نمودند تا آنکه ممنوع شد وجه استدلال بر امامت
آنحضرت از این آیه کریمه آنست که آنحضرت بیشتر ترک کرد و بران علی کرم الله وجهه تبوک محول امر الهی را و علی کرد آنحضرت
باین آیه دلیل است بر افضلیت آنجناب و هرگاه افضل باشد پس او اولی است بخلافت و جانشینی
از دیگران و کسی که او را تصدیق دارد عزما [illegible] چگونه قابلیت ریاست عامه خواهد داشت
آیه ششم اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله
والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله لا یهدی القوم
الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم
درجة عند الله واولئک هم الفائزون حاصل ترجمه کلام بلاغت انتظام آنست که آیا میگردانید
آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان آورده است
بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا اما وی نیستند ایشان در فضل و ثواب و جزا نزد
الله و خدا راه نمی کند براه بهشت جماعت ستمکاران را و آن شخص که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند
بدار الاسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است از جهت ایشان نزد
خدا و ایشانند رستگاران و سیلان موصوف بصفات کسیکه اتفاق کرده اند مفسران
و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شده است حین مفاخرت [illegible] و فخر داد
و بعضی از آیات بعضی [illegible] کرده اند و سبب نزول آیه کریمه آنست که عباس بن عبد المطلب و طلحة بن
شیبه و حمزه فخر میکردند و عباس میگفت که من [illegible] سقایت حاج مرا است و چاه زمزم حاجیان
از آن آب میخورند و در دست من است و طلحه بن شیبه میگفت که من صاحب کلید خانه مبارکه در

در جیب من

در جیب منست و اختصاص مرا که بر او راه در کعبه نیست و نمی توانند در داخل شد و اگر خواهم شب در میان کعبه بیارام
خواب برد و این سخنان را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند و فرمودند فخر شما بیش از همه کس بجا ایمان
آوردم و با رسول خدا نماز کردم و پیش از همه کس جهاد کردم و خواهیشان به نزد رسول خدا رفتند و ماجرا حکایت کردند
جناب احدیت این آیه را برای تصدیق قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این آیات را فرستاد و قرآن را حاکم گردانید
در جامع الاصول از سند نسائی و سیوطی در کتاب منثور سند های بسیار روایت کرده است از محمد بن عمرو و ابن
مردویه و جماعتی دیگر که میان عباس و علی منازعه شد عباس گفت من عم رسولم و تو پسر عم اوی و سقایت
و عمارت مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیات را فرستاد وجه دلالت این آیات بر افضلیت و امامت آنجناب
آنست که او نموده است مر ماها فخر و فضل و فوز بسعادت داریم ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق کل خاصه و
عامه آنحضرت در این صفات بر همه صحابه سبقت داشت و عباس و طلحة بن شیبه دعوی میکردند که ما او را اولی
اند از دیگران و حضرت امیر المؤمنین رد قول ایشان با ولی بودن خود شد و حق تعالی تصدیق قول او نموده
و فرمود که آنحضرت اولی و افضل از همه کس است پس او امام است و بلا فاصله خلیفه حقی و جانشین مطلق
خواهد بود نه ابو بکر که باتفاق شیعه و سنی چهل و شش سال بت پرستی نموده و بعد اسلام آورد آیه هفتم
واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما
قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین خلاصه مضمون بلاغت مشحون این آیه بغیر آنست که
چند تکلیف که ابراهیم را پروردگار او بکلمات و امر کلمات عبادتی است از اوامر و نواهی با مناسک
حج و سنن و آداب پس حضرت ابراهیم ع آنها را تمام رسانید یعنی قیام نمود بفرض [illegible] حق تعالی بابراهیم
گفت چون متابعت فرمان کردی بدرستیکه من [illegible] تو را پیشوای دین [illegible] نمود
کنند جمیع بندگان و ابراهیم علیه السلام التماس نمود که از اولاد من هم کسی را امام بجناب

احدیت الهی در جواب فرمود نمیرسد امامت ستمکاران را یعنی عاصیان و کافران از ذریت تو را این کرامت
از ذریه او هر که کافر و مشرک باشند ایشان بمنصب امامت نمیرسد پس امامت و خلافت از فرزندان اسمعیل [illegible]
بائمه اثنی عشر علیهم السلام است بفضل الهی از اول عمر تا آخر عمر معصوم و خدا پرست بوده اند و از این آیه
دلالت واجبه بر نفی خلافت و امامت ثلثه میرسد بجهت آنکه تمامی اهل سنت قائلند که ثلثه قبل از بعثت سالهای
سال بت پرستی نموده اند و بعد از بعثت اسلام آورده و جمهور اهل سنت از ابن مسعود نقل کرده اند در اواخر
قال رسول الله صلی الله علیه وآله انتهت الدعوة الی والی علی لم یسجد احدنا قط
للصنم فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی منتهی شد دعوت مردمان بایمان و اسلام بمن و بعلی که
کرنش نسجده ایم هیچکاه از ما بت را [illegible] اگرچه [illegible] کفر و شرک [illegible] باشد پس اختیار
کرد حق تعالی مرا به نبوت و علی را بوصایت و امامت [illegible] در خلافت و امامت آنجناب سطابا آنست
و هر عاقل میداند ابو بکر که مدة چهل و شش سال بت پرستی نموده و مصداق آیه کریمه ان الشرک
لظلم عظیم گردیده مقدم بر حضرت امیر المؤمنین نمود که قبول شرک و کفر او سال [illegible] بود
و بعض [illegible] که از محض عناد و لجاج و تعصب بابا و اجداد خود و [illegible]
ابو بکر را آیه هشتم والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما
ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی قسم بستاره در وقتی که طلوع کند و غروب کند
گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله و هرگز هیچ معصیتی نکرده و سخن نگوید از هوای نفس خود یعنی
بسبب میل نفس تکلم نمی کند نیست آنچه بدان تکلم نماید مگر وحی الهی و در کتاب منهاج الکرامة نقل کرده اند از ابن
مغازلی و او از ابن عباس نقل کرده است که بودیم با بعضی از جوانان بنی هاشم نزد رسول خدا [illegible]
که ناگاه کوکبی از بالا فرود آمد آنحضرت فرمود این ستاره در منزل هر که فرود آید او وصی منست بعد از من

پس الجما

پس الجماعت برخواستند و نظر کردند پس دیدند که آن کوکب در منزل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد
گویند آن کوکب زهره بود یا زحل و این معنی موجب ظهور نائره حسد دشمنان آنحضرت بسیار بر زبان آورده
و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستیکه تو گمراه شدی در محبت علی بن ابی طالب هنوز حرف آنها تمام نشده بود که
این آیه نازل شد و از این آیه کریمه مفهوم میشود که امامت امری است منصوص من الله تعالی که تا از جانب احدیت
الهی منصوص نشود پیغمبر او یعنی از خاطر خود با حدی رجوع نمی نماید و کسی که جناب باری درشان او چنین
آیتی نازل شد و پیغمبر او در مدح او بگوید اگر گفته است یعنی او را احق بخلافت و امامت است از دیگران و شافعی
در شعر را سینان است در مدح آنجناب سطابا گفته است لو ان المرتضی ابدا محله لا ضحی الناس
طرا سجدا له کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله ومات
الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله واین کلام شافعی دلیل واضح بر اثبات
امامت و خلافت آنجناب سطابا است آیه نهم ومن الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی بعضی از مردم کسی است که میفروشد
جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربان است بر بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه کریمه در شان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
نازل شده است در شبی که کفار قریش اتفاق بر قتل حضرت رسول خدا کرده بودند و آنحضرت از جانب
جناب باری مأمور شده از ایشان پنهان شود و کفار [illegible] و کفار قریش بر گرد خانه آنحضرت [illegible]
و انتظار صبح میکشیدند و امر حق شده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در جای خواب خود
بخوابان که کفار گمان کنند حضرت رسول خدا در خوابگاه خوابیده است و چون حضرت رسول
خدا این بشارت رسانید امیر المؤمنین دلخوش شد و شادمان گردید و شکر این نعمت جان شیرین

را فدای جان سرور عالمیان میکنند سجده شکر بجای آورده و بر فراش آنحضرت خوابید و شمشیر
بر سر مشرکان را بر جان مکرم خود خرید چنین خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام جان حضرت رسول خدا را خرید
حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما را درازتر کردانیدم
کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکنید طول زندگانی پس هیچیک از طول زندگانی خود
بر نگذشتند و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود که شما چرا مثل علی ابن
ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد
و زندگانی محمد را بر زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان
محافظت نمائید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزد سر حق پرست حضرت امیر المؤمنین نشست
و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابو طالب خدا بتو
مباهات میکند در آنوقت این آیه نازل شد و تمامی علمای مخالفان از قبیل فخر رازی در تفسیر
کبیر و نیشابوری در تفسیر خود و ثعلبی در کتاب تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب نزول
الآیات و احمد بن حنبل در کتاب مسند و سمعانی در کتاب فضائل و غیرهم نقل کرده‌اند که این آیه
شریفه در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است آیه دهم یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای جماعتی که ایمان آورده
اید بترسید از خدای تعالی و باشید با صادقان یعنی راستگویان در همه چیز خصوصا در دعوی
دین و ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مقصود از بودن با ایشان متابعت ایشانست
در گفتار و کردار و معنی لامع و خلاف همین متابعت در گفتار و کردار است و چون
خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها است پس باید که در همه زمانها چنین

صادقی

صادقی بوده باشد که امت باو اقتدا نمایند و یقین است که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم می آید که هر کس
یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق عامه و خاصه باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و
اقوال بوده باشد و آن منحصر بمعصوم است و غیر معصوم نمی‌تواند بود و آن معصوم باتفاق شیعه و سنی حضرت
امیر المؤمنین است بجهت آنکه در آنوقت بغیر از او دیگری نبود با آنکه اکثر علمای عامه در کتب خود بیان نموده اند
که مراد از صادقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بر ارباب فطانت سلیمه مخفی نماند با آنکه جناب اقدس الهی
واجب ساخته است متابعت صادقین را و صادق در آن زمان منحصر بود بحضرت امیر المؤمنین است باعتراف
علمای مخالفین چگونه ابوبکر خلیفه و جانشین حضرت رسول و صادق واقعی نفس الامری یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
محکوم حکم او و خلاف او بوده یعنی رعیت میباشد مخالفین ظاهر باطل نص آیه شریفه خود از آیات یازدهم
از آیاتی که نظر است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
یعنی اراده کرده است جناب باری تعالی که از طرف [illegible] کنند از شما شرک و گناه را ای اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و پاک گرداند شما را پاک کردانیدنی بدانکه باحادیث متواتره از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که این آیه مبارکه در شأن امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله و
سلامه علیهم اجمعین نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی
از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه در شأن من و علی و حسن و حسین و فاطمه
نازل شد و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
خانه من بود حضرت فاطمه حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته که خوابگاه آنحضرت
بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول خدا بفاطمه گفت
طلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن

آن حریره شدند و در آنوقت حق تعالی این آیه مبارکه فرستاد پس حضرت رسول خدا زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان
پوشید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کردانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس از ایشان
دور کن رجس را و پاک کردان پاک کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شما
یا رسول الله دو مرتبه فرمود عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنجا نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع نقل کرده است که
گفت رفتم با مادرم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا پس
مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردم بود نزد حضرت رسول است و شوهر
محبوب ترین مردم ~~نزد حضرت رسول است~~ زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که
رسول خدا ایشان را در زیر جامه خود جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند
پس از ایشان رجس را دور کن و پاک کردان پاک کردانیدنی گفتم من نیز داخل شوم گفت دور شو و در صحیح مسلم
بخاری روایت شده است که حصین بن سبره [illegible] از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت
از اهل بیت او نیستند زید گفت نه بخدا سوگند که زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاق گفت بخانه پدر میرود
و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است پس چون باخبار
متواتره از طرق عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص بنی پنج تن است و زنان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله داخل نیستند بر ارباب عقل و دانش مخفی نماند که از این آیه مبارکه ظاهر شد که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام معصوم از جمیع گناهان است و خصم هم معترف باین است پس چگونه میشود که هر کس خانه
نشین و کسی که چهل و شش سال بت پرستی کرده خلیفه و جانشین او بوده باشد بدانکه اراده بچند
معنی اطلاق میشود اول آنکه بعد از اراده مراد حاصل شود بلا فاصله چنانکه حق تعالی فرموده
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست امر مگر آنکه هرگاه اراده

کند

کند چیزی را آنست که بگوید مر او را باش پس آن چیز میباشد و بهم میرسد دویم اراده بمعنی عزم است
و آن در حق تعالی محال است و آیه سابقه نفی است در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم
اراده بمعنی تکلیف است و این معنی سیم در این آیه شریفه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما
باتفاق اهل عربیت از برای حصر است و تکلیف دفع رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بجهت آنکه تمام
عباد الله مکلفین حتی کفار و مشرکین مکلف باین امر میباشند و جناب باری تعالی فرموده و ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون دویم آنکه در اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه معلوم
میشود که نزول این آیه شریفه بجهت مدح و تشریف اهل بیت بود و از اینجهت جناب رسول ایشان را مخصوص
کردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود ایشانند اهل بیت و مخصوصان منند و اگر مراد تکلیف
ترک گناهان باشد کفار و فساق تمامی در این شریکند چه مدح و چه تشریف و چه کرامتی در آن
خواهد بود سیم آنکه در اکثر روایات مذکور شده است که این آیه بعد از دعای حضرت رسول
آنحضرت نازل شد و آنچه آنحضرت استدعا نمود از دور کردن رجس بود نه تکلیف بدور کردن رجس بجهت آنکه
این معنی از برای تمامی مکلفین حاصل بوده است بدانکه بعضی از مخالفین گفته اند که
این آیه شریفه در میان آیاتی است که در تمامی آنها خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید که در
این آیه زنان آنحضرت داخل باشند و این قول باطل است بچند وجه اول آنکه تعبیر ضمیر مؤنث
بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع نماید میداند که از این قبیل بسیار است
که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب بسیار میشود دویم آنکه سخن در وقتی
صورت خواهد داشت که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد و حال آنکه معلوم نیست بجهت آنکه صاحب
جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است بعد از آنکه مصحفها را نوشتیم آیه من رجال صدقوا

ما عاهدوا الله علیه تا آخر آیه را یافتیم و محو کردیم پس ممکن است که آیات دیگر افتاده باشد
در سیاق و لاحق این آیه محو نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر قرآن
افزون و نقصان نگردد ... مردان و زنان از قریش به بزرگتر از سوره بقره و آیات کم کردند و تحریف
دادند و هم معلوم است که نظم قرآن مجید موافق نزول نباشد زیرا که در بسیاری
از سورهای مکیه بعضی که آیات بعض از آن آیات مدنیه است و بالعکس پس ممکن است که در وقتی دیگر نازل
شده باشد و در این موضع درست باشد اینجا که تا نه بیان کرده که اگر خصم بگوید که این آیه
دلالت بر عصمت آنحضرت میکند که در آخرش گفته والله یعصمک من الناس جواب گوییم همین که
عصمت نه اجتماع از این آیه رسید کافیست زیرا که بسیار از امت قائل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده
اند و در بعضی اوقات معصوم نبوده از وای قول خرق اجماع مرکب است زیرا که قائلی
نیست همیشه قائل است و اگر قائل نیست هیچ وقت قائل نیست آیه دیگر از آن دو هم
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته خلاصه کلام بلاغت نظام آنکه ای رسول محمد برسان برسید کان ... آنچه
از جناب اقدس الهی بتو رسیده است و آن نصب خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و اگر رسانیدن تبلیغ رسالت نکرده باشی خلاصه کلام در این مقام آنکه چون حضرت رسول از حجة الوداع
فارغ شد عازم مدینه منوره گردید جبرئیل نزول نمود و پیغام الهی را رسانید که علی بن ابیطالب
را امام کل انام نما و عهد و بیعت او را بر جمیع مکلفین لازم گردان و پیغام مرا برسان که ای مردم برسان و بگو
که بنده من است و خلیفه من است و طاعت او مقرون بطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است
و منکر این امر از جمله کفار است و حضرت خاتم الانبیاء در آن روز خلوت ساخته جبرائیل را اسرار

بنوی

بنوی صلی الله علیه و آله در میان نهاد و چون عایشه با هر خلوت راه برده در تحقیق آن از حضرت رسالت پناه
مبالغه نمود حضرت رسول محمد را با او گفته و لکن از اخفای آن نهایت اهتمام نمود که مبادا افشای این سر و راز
نماید خلاف امر کرده باشی و الا داخل در زمره کفار داخل گردی و چون عایشه بر محل از آن جبرئیل و امر الهی را در این
باب واقف شد مبالغه و مغایرت رسول را در کتمان راز آن باعتبار تکمیل بود از آن حفظ ختم عمرا خبر داد و طلب
بعضی از کل سرها و از آن اشتنیع شایع بظهور رسید و عایشه با ابابکر و حفظه بعمر خبر داد تا که جمیع اهل
منافقین رسید و تمامی جمع شدند در هلاکت رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشه نمودند و راه آن همه تمامی
در قضیه عقبه قرار گرفت و تفصیل آن انشاء الله تعالی در بیان حدیث غدیر خم مذکور خواهد شد و چون غدیر
حضور رسالت پناه جام جهان نمای لوح تقدیر بعد عایشه را طلبید منظور این کلام او را میطلبید گفت که امشب
سری و الله لتجارزنک بعملک یعنی سر را فاش کردی خدای تعالی اجزای عمل ترا بتو خواهد داد و بعد از
آن در طی سال گذشتند تا آنکه بموضعی که از آن کراع غمیم نام است رسیده در آنجا جبرئیل علیه السلام نازل شد این آیه را
آورد که لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک یعنی آنکه پاره از وحی
مبتدی است ترک میکنی و تنگ است سینه تو از املاک آن ... کرامت قسم امور درا و جا گیرد و بعد از ساعتی بموضع
مشهور بغدیر خم رسیده جبرئیل امین دیگر باره آمده تأکید این آیه یا ایها الرسول بلغ را
رسانید و جناب رسول خدا در همان روز در همان گرما با آنکه محل نزول قافله نبوده فرمود که پیشتر رفته
بودند برگردند و هر که در عقب بود ندا کردند که زودتر برسند و منبری از پالان شتران که در آن حضرت
خدا ... علیه و آله بر آن برآمد و خطبه بلیغه مشتمل بر فواید تام و بلاغت ما لا کلام در حمد و ثنای الهی
و موعظه و نصیحت است کلامی در بیان خلافت حضرت امیر المؤمنین از جانب رب العالمین ادا فرموده گفت که
کیستید ای حاضران و مطیع و فرمانبردار باشید ای مؤمنان که این مقام که شما را اشاره کرده است که ای ...

حق تعالی نصب کرده در میان شما صاحب اختیاری در امور دینی و دنیوی و لازم را طاعت او فرض است بر مهاجر
و انصار و حاضر و غائب و عرب و عجم و بزرگ و کوچک و بنده و آزاد و سفید و سیاه و هر که بتوحید
خدای تعالی اقرار دارد و بدانند که حکم او بر همه جاری است و طاعت او بر همه واجب و مخالف او ملعون و
میباید بدانند که بعد از او حکم من بر همه کس جاری است و بعد از من حکم امامت و خلافت از آن علی است و بعد از او
از آن ذریه من که از اولاد علی اند تا روز قیامت و بعد از من کسی بغیر از علی سزاوار امامت و خلافت نیست و حلال
نیست کسی را غیر از علی بن ابیطالب و این مختصری از ترجمه خطبه آنحضرت است و الا آن خطبه طولانی است و بسیار
در جزو خواهد شد و جناب رسول خدا بعد از اتمام خطبه مبارک دست حضرت امیر المؤمنین را گرفته او را نیز
در بالای منبر جای داده بنوعی که مردم صفحات صورتها میکردند و فرمود ای مسلمانان الست اولی بکم
من انفسکم و بروایتی دیگر الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بمؤمنان
از نفسهای ایشان تمامی گفتند بلی یا رسول الله چنین است ای رسول خدا و تو اولی باولی از ما پس
فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کرا من مولا و رانهما و او اختیار فرمایم اوراست در دین
و دنیای او پس بعد از من علی مولا و اولی بتصرف است در امور و بعد از اتمام خطبه دست بر علی برداشته
و گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی الهی دوستی کن کسی را با علی دوستی کند
و دشمنی کن با کسی که با علی دشمنی کند و انصر من نصره و اخذل من خذله یاری کن هر که یاری
کند علی را و زبون دار هر که علی را زبون دارد و بعد از اتمام تمامی مردمان در بیعت میکنند و بیعت جزار
کس و بعضی بیشتر و بعضی کمتر گفته اند که اکثر بسلام کردند با امارت با تطبیق که السلام علیک یا امیر
المؤمنین و عمر بر آن افزوده گفت بخ بخ اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة
کلمه بخ بخ را عرب در حالت رضا و تعجب استعمال میکنند و بجای به به در زبان عجم یعنی ای امام و سردار

لئلا

شدی بر من و سایر مؤمنان و از ابن عباس مرویست که هنوز اهل بیعت متفرق نشده بودند که جبرئیل
نازل شد و رسول خدا را از خوشنودی حضرت مبارک که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا آنحضرت را بشارت داده و حاضر شد روز غدیر را ایلاک تمامی اهل
عالم را خبر دار گردانید که اسلام در این روز باتمام رسید و نعمت الهی بر بندگان در خشنودی
خالق ارض و سماء از مسلمانان در آن روز که صاحب آن بود نشستند و از این مستفاد میشود که جناب دیگر خلاه از
ازاله خواه از فروع نزد جناب اقدس الهی تسلیم امامت کمال دین و اتمام نعمت را با امیری گردیدن و
صاحب اختیاری آنحضرت دانسته امامت و هر که بشنید و لایت منوط و مربوط ساخته و شعرای عرب در آن روز
قصیده ها گفتند و جناب رسول خدا تحسین فرمود از آن جمله عمرو عاص است قصیده شعرا را گفته و مع ذلک
در آن قصیده درج نموده از آن جمله این است • یا آل محمد عرف الصواب • و فی ابیاته نزل الکتاب •
فضربت کبیعة یوم خم • معاقدها من القوم الرقاب • اذا انا دت
صوارمها النفوسا • فلیس لها سوی نعم جواب • آیه سیوم هم سوره
براءت است و این سوره را سوره براءت و فاضحه گویند بجهت آنکه در این سوره براءت است
از کفار و فضیحت کننده اهل نفاق و رسوا کننده منافقان است و جناب اقدس الهی در این سوره
مصدر به بسم الله الرحمن الرحیم نفرموده بجهت آنکه بسم الله امان است و این سوره تیغ است
و تمامی اهل خاص و عام متفقند بر اینکه چون سوره براءت نازل شد حضرت رسالت پناه آن ... با چهل
آیه از اوائل سوره باتفاق با ابوبکر داده او را بر تبلیغ آن بمکه روانه و در موسم حج بر اهل
مکه بخواند و چون او پاره از راه را قطع نمود جبرئیل نزول نمود و گفت پروردگار حق تعالی ترا سلام
میرساند و میفرماید که لا یؤدی عنک الا انت او رجل منک یعنی باید که تو خود متصدی

این امر شود یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گفت زیاده بغضب سوار شو و خود را
با بابکر رسان و گفت سوره را از او بگیر و خود طریق رسالت را بجا آور حضرت امیر المؤمنین ع بموجب فرمان
سوار شد و با بابکر رسید و سوره مذکور را از او گرفته و باهل مکه رسانید و چون ابابکر برگشته و سبب را
از حضرت رسول خدا سؤال نمود آنحضرت فرمود که او آمد که از جانب خدا از رسالت کسی که از من باشد چون
علی بن ابی طالب از من بود او را فرستادم و این حدیث متفق علیه شیعه و سنی است و دلالت صریح دارد در حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت است و بعد از آنحضرت است در تبلیغ احکام الهی و ابوبکر بیگانه در جنب است
لسنه که حضرت رسول خدا بر ازدیاد آن آیکه تنها فیه مقرر نیست در شخص را در حق تعالی الحمد رسانیدن
آیتی چند از کتاب خود بر بعضی از مردم امین نداند پس چگونه صلاحیت آن دارد در تمامی کلام الله
و امامت جمیع امت را او امین بوده باشد و حال آنکه حق تعالی او را از ادای یک آیت معزول کرده
و در شبهه است که عزل مردان مطلاق آنها است و عمر و نتایج عمر است و تمامی سنی قائل باشد بیت هاشند مع
ذلک قائل اند در ابابکر خلیفه اول است و اگر عاقل تعقل نماید میداند در این قول از راه تعصب و تبعیت
باباء و اجداد خود است آیه چهاردهم عم یتساءلون عن النبأ العظیم یعنی
از چه چیز سؤال میکنند کفار از امور که حافظ ابو نعیم باسناد خود از سدی روایت کرده از نبی
خدا صلی الله علیه و آله از آنحضرت در وقت تلاوت این آیه فرمود ان ولایة علی یتساءلون عنها
فی قبورهم و لا یبقی میت فی شرق و لا غرب و لا فی بر و لا فی بحر الا
منکر و نکیر یسئلانه عن ولایة امیر المؤمنین بعد الموت یقولان للمیت
من ربک و من دینک و من نبیک و من امامک یعنی بدرستی که از ابن عباس مرویست
از ولایت علی ع در قبرهای ایشان پس نمی ماند کسی در مشرق و مغرب و خشکی و دریا مگر آنچون

از دنیا بیرون رفته و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را از او بپرسند بعد از مرگ منکر و نکیر و از او سؤال
نمایند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کی بود و کدام امام و جانشین رسول خدا بوده است
و نیز حافظ ابو نعیم از ابن مسعود روایت کرده که گفت جناب الهی در قرآن مجید بکلام قدسی گفت نص کرده
نمود اول از برای آدم صفی الله علیه السلام که فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی بدرستی من
که قرار دهنده ام در روی زمین تو را خلیفه دوم از برای داود بن عبد الله خطاب یا داود فرمود انا جعلناک
فی الارض خلیفة یعنی بدرستی که قرار داده ایم تو را در روی زمین خلیفه سیم از برای امیر
المؤمنین علیه السلام است که فرموده لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم
امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون یعنی بدرستی که خلیفه میکند حق تعالی ایشان را در زمین همچنانکه خلیفه
کرده کسانی را که پیش از ایشان بوده و هر آینه تمکین و قوت میدهد از برای ایشان دین
ایشان را آنچنان دینی که پسندیده است از برای ایشان یعنی دین اسلام و در آنکه راضی شده و هر آینه
بدل میدهد ایشان را از بعد ترس از دشمنان که میترسیدند ما در زمان خلافت و شریک نسازند
با من چیزی را یعنی محبت مال و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و هر که کفران ورزد
در این نعمت در ولایت علی بن ابی طالب است بعد از وعده الهی پس آنگروه کافر نعمت باشند و
عاصی باشند خدا و رسول را و آنچه نقل کرده شد جمهور اهل سنت بهمین تفصیل نقل کرده اند
و از ایشان مشهور بل متواتر است آیه پانزدهم و اسئل من ارسلنا من
قبلک من رسلنا حافظ ابو نعیم و غیر او از علمای عامه از حضرت رسول صلی الله علیه نقل
کرده اند که گفت در شب اسری حق تعالی جمع کرد میان من و میان دیگر جمیع خطاب نمود که از ایشان ها

بپرس ای محمد که بر چه چیز مبعوث گشته بودید و چون سؤال کردم همه گفتند علی شهادة
ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب یعنی ما و همه انبیا
مبعوث شده ایم بگواهی دادن بر اینکه خدائی بغیر از خدا نیست و باقرار بنبوت تو و
بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و این حدیث صریح در امامت و خلافت بلا فصل است و جناب
بر بیان است آیه شانزدهم و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم و
ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی یعنی
یاد کن ای محمد در وقتی که گرفت خدای تو از اولاد حضرت آدم از پشتهای ایشان ذریات ایشان
یعنی بیرون آورد بعضی را از اصلاب بعضی و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای خود ایشان یعنی
بعضی را بر بعضی گواه کرد و خطاب او نمود که آیا نیستم من پروردگار شما گفتند هستی خدای ما
و ابن شیرویه در کتاب فردوس از حذیفه بن الیمان نقل کرده است که جمهور اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
نقل نموده اند که فرمود اگر میدانستند مردمان که در چه وقت نام امیر المؤمنین علیه السلام بر علی
بن ابی طالب اطلاق شده است و که او را امیر المؤمنین گفته از هیچ کس منکر فضل و کمال او نمی شدند آن
در وقتی بود که آدم میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله این کلام را فرمود و این آیه را خواند و بعد از آنکه بلفظ بلی رسیدند
گفتند قال الله تعالی انا ربکم و محمد نبیکم و علی امامکم و در نسخه دیگر وارد شده است
و علی امیرکم یعنی در روز الست چون سؤال و جواب واقع شد و ذریات او گفتند بلی خطاب
حضرت عزت بایشان رسید که من پروردگار شمایم و محمد صلی الله علیه و آله رسول شما است و علی
علیه السلام امام شما است یا امیر شما است علی اختلاف النسخ و چون قبل از وجود حضرت
آدم بامیر المؤمنین نامیده شد پس تعیین شده بامامت و خلافت بلا فصل او از دیگران

خواهد بود آیه هفدهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من
المؤمنین و المهاجرین و این آیه دلالت دارد بر تصریح بر امامت و خلافت بلا فصل است
از جهت اینکه این آیه دلالت میکند بر آنکه اولی بحضرت رسالت پناه کسی است که باین سه صفت متصف باشد
از خویشی و ایمان و مهاجرت و اجماع اهل اسلام منعقد است بر اینکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله کسی که بوده
در خلافت و امامت اختلاف شد امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و ابابکر و عباس اگر چه خویش بود و
خویشی بود اما مهاجر نبود و ابوبکر بر تقدیر صحت ایمان و هجرت از اولوا الارحام نبود پس متعین شد که
اولی بامامت و خلافت بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است آیه هیجدهم
و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی زده شد مثل بعیسی بن مریم
ناگاه قوم تو از آن فزع کنند و آواز ها بر دارند و علامه حلی رحمه الله تعالی نقل کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که تو را شباهتی تمام بعیسی بن مریم است بعضی در
محبت تو غلو کرده اند و هلاک شوند و بعضی بدشمنی تو بهلاکت افتاده اند و منافقان با یکدیگر گفتند
که امروز علی را بعیسی تشبیه کرد و راضی نمیشود علی را بغیر از عیسی بدیگری تشبیه کند پس این آیه
نازل شد پس هر که حال او مثل حال عیسی علیه السلام باشد پس افضل از دیگران خواهد بود و
تقدیم مفضول بر فاضل جائز نیست و احمد بن حنبل در کتاب مسند خود حدیث مذکور را بهشت
طریق نقل کرده و بابی که اختصاص دارد بنا بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین ع
گفت ترا شباهتی است بعیسی بن مریم یهودان او را دشمن داشتند تا بهلاکت رسیدند و نصاری
در دوستی او افراط نمودند تا آنکه رتبه از برای او قرار دادند که سزاوار آن رتبه نبود و هالک شدند
و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود یهلک فی رجلان محب مفرط یطرینی بما لیس فی و مبغض

بجلد شنائی علی ان یهتی یعنی هلاک خواهند شد بسبب من اثر دوستان او در محبت من افراط
نمایند و مرتبه او را بالا برند از برای من اثبات کنند و دشمنان او در دشمنی من ایشان را ابن داود
در شنیدن چیزها که نازل کرده باشم بگویند او را خلاف کنند و همچنین ابن مغازلی در کتاب مناقب و محمد بن عبد
الواحد اکوی در جزو سیم کتاب جامع الکلام و ابن عبد ربه در کتاب عقد ذکر نموده اند همین مضمون را بعبارات
مختلفه و این واضح و هویداست که اسرار و معجزات که از آنحضرت بظهور رسید اکثر مشکل کنندگان در آن خیره و برای نفی
ساختن از چشمه در وقت رفتن بخیبر اعداء او و کشتن عمرو عبدود و بدو نیم کردن اژدها در گهواره و خبر دادن
از غیب داده و بعض آثار دیگر در شأن او تعالی عجایب است بعد از این بیان خواهیم کرد سبب آن شد
در حال آنحضرت بر عقلا مشتبه شد تا آنکه بعضی فاطر السموات و الارض و خالق الاحیاء و الاموات
گفتند چنانکه در باب عیسی بن مریم اشتباه کردند او را عبد ایشان معبود و خالق گفتند او را مخلوق چنانکه امام شافعی در
شأن آنحضرت امیر گفته است و شاعر الشافعی لیس یدری • علی ربه ام ربه الله •
آیه هفتم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی انانکه
ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار میدهد از برای ایشان خداوند مودتی را دوستی و ثعلبی
در از معظم علمای عامه گفته است یعنی حق تعالی ایشان را دوست میدارد و دوستی ایشان اگر در دلهای سالکان
می اندازد از اهل آسمانها و زمینها و ایضا باسناد متعدده روایت کرده است که این آیه در شأن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مؤمنان می افکند و ایضا ثعلبی
از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی بن ابی طالب گفت که بگو خداوندا از برای من در کار خود
عهدی کن تا عطا کند تو را آنچه سؤال کنی پس علی علیه السلام بدعای خود مشغول شد و گفت خداوندا
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس این آیه نازل شد و ایضا ثعلبی از ابن ابی جبیر و او از ابن

عباس

عباس روایت کرده است که ما در مکه معظمه بودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت پس چهار
رکعت نماز گذارد پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستهای خود را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه
میخواهی سؤال کن که بتو عطا میکنند پس دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای
من نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد و حضرت رسول خدا
این آیه را بر اصحاب خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید
قرآن چهار ربع است ربعی در شأن ما اهل بیت نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربع دیگر
در فرائض و احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن خود را در شأن علی و مدح او فرستاده
و نزول این آیه مبارکه در شأن آنحضرت مستطاب اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند و معلوم است
که این مودت که بعد از دعای آنحضرت نازل شده است مخصوص او میباید غیر آن مودتی است
که سائر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمان است و ترک آن موجب کفر و نفاق میشود و آن از
لوازم امامت است و مؤید اینست که مراد مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمان است
آنستکه در مشکوة از جمع ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که دوست
نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مؤمنی و ابن عبد البر گفته است که حضرت رسول خدا فرمود
بحضرت امیر المؤمنین که دوست نمیدارد تو را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد تو را مگر منافقی و حضرت خود میفرمود
که سوگند که خطاب کرد جناب پیغمبر بسوی من که دوست نمیدارد تو را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد
تو را مگر منافقی و حضرت رسول فرمود هر که علی را دوست دارد او بتحقیق مرا دوست دارد و هر
که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن دارد و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است
و هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت شده است که ما نمیشناختیم منافقان را
در زمان حضرت رسول خدا مگر به بغض علی بن ابی طالب و در خبر دیگر روایت شده است

از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس
هر یک را که میدیدیم که آنحضرت را دوست نمیدارد میدانستیم که حلال زاده نیستند
و اخبار در این باب از طرق عامه و خاصه فوق حد و حصر است و از سیاق این اخبار
معلوم میشود که مراد از این اخبار امامت آنجناب مستطاب است بجهت اینکه متعارف بودن شخص در
میان جمیع امت نیست بلکه محبتش جزو ایمان و علامت اسلام و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول
بهشت جاودانی و محبت خدا و رسول باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرامزادگی و شقاوت
ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمی تواند بود الا اینکه پیشوا و خلیفه خدا و
جانشین رسول باشد و ولایت او جزو ایمان و اسلام بود و امثال این بعد از مرتبه جلیله الامت که تالی
مرتبه نبوت باشد نمیتوان تصور نمود آیه هشتم قل هذه سبیلی ادعوا الی الله
علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی ای محمد بگو این راه من است میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت
و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار از اصحاب عصمت روایت شده است که مراد
آنکس است پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده باشد و او علی بن ابی طالب است و ابن مردویه از
اکابر محدثین علمای عامه است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است همین را و ایضا
و ایضا حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین یعنی خدا آن کسی
است که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین و در اخبار معتبره جانبین یعنی شیعه و
سنی وارد شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب است یا مراد بنصرت یاری است که حق تعالی
بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری کرده است و بنا بر این مراد آنستکه عمده لشکر آنحضرت علی بن ابی طالب است
و یا مراد بمؤمنان انصار اند که ایمان بعلی بن ابی طالب آورده اند چنانچه سیوطی در کتاب در منثور از سعید
حفص از ابو هریره روایت کرده است که بر عرش نوشته است که لا اله الا انا وحدی لا شریک لی محمد

عبدی

عبدی و رسولی ایدته بعلی و نیز آنچه حق تعالی فرموده است هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و حافظ ابو نعیم
اصفهانی که از اعاظم علمای عامه است در کتاب حلیة از کلبی از ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روایت کرده است
و ثعلبی در کتاب تفسیر از ابن جبیر از ابو الحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت
در شب معراج دیدم بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی یعنی
تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را با او و حافظ ابو نعیم بدو سند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده است یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر
بس است ترا خدا و آنکه ترا متابعت کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب است پیش از همه کس ایمان به پیغمبر
آورده است و محمد بن حسن گفته است او علی بن ابی طالب است پس که مؤمنان است بیانش که از اخبار مشهوره
الطرفین یعنی شیعه و سنی ظاهر میشود که ابرار آنحضرت مخصوص بمتابعت حقیقی و یاری کامل حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
میباشد و ایضا ظاهر شده دعوت راه خدا حق بعد از رسول مخصوص بآنحضرت است و هر گاه عاقل تأمل نماید
می فهمد در وقتی که متابعت واقعی و دعوت حقیقی بعد از حضرت رسول مخصوص آنجناب مستطاب باشد پس باید امامت
هم مخصوص آنجناب بوده باشد آیه نهم در بیان اخبار دال بر امامت و خلافت آنجناب مستطاب که مجمع علیه شیعه
و سنی میباشد و این احادیث بسیار است لکن ما بنقل اختصار نمودیم حدیث اول علامه حلی رحمه الله در
کتاب نهج الحق و کشف الصدق نقل کرده است از احمد بن حنبل در مسند خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که آنحضرت فرمود کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم
یزل فی نور واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة یعنی بودم من
و برادرم علی بن ابی طالب نور واحد ~~[illegible]~~ پیش از آنکه خلق شود حضرت آدم بچهارده هزار

سابق پس چون خلق کرد جناب باری تعالی آدم را آن نور را با او ترکیب کرد و بصلب او درآورد و از صلب او بصلب شیث نقل
فرمود پس همیشه در نورها صد پاکیزه بودیم تا آنکه در صلب عبد المطلب جمع شدیم و در هر سه نوبت ظهور پیغمبری و در علی خلافت
و امامت و اینمعنی را جابر بن عبد الله هم روایت کرده که چون نور بصلب عبد المطلب رسید منقسم گردید حتی قسمها جزئین
جزء فی صلب عبد الله و جزء فی صلب ابی طالب فاخرج منی نبیّا و اخرج علیّا وصیّا یعنی جناب باری
آن نور را در صلب عبد المطلب جمع کرد و حصه نبوت بصلب عبد الله درآورد و از او بظهور رسید و حصه
خلافت بصلب ابو طالب منتقل شد و از او علی بوجود آمد و جناب اکرم نور او هم و نقشش … که آیه و
اینمعنی از جمله احادیثی است که مشهور است و متفق علیه است که از وجوه در مطلب ثابت است حدیث …
ابن بابویه رحمه الله تعالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود ان الله خلق نور
محمد و نوری من قبل ان خلق الخلق باربعة عشر و اربعة و عشرین الف عام یعنی حق تعالی خلق کرد نور
محمد و نور مرا پیش از آنکه خلق کند خلق را یعنی مخلوقات را به یکصد و بیست و چهار هزار سال و در روایتی دیگر از جمله
روایات مشهوره که در اکثر مصنفات اهل عامه مذکور است و زبان معجز بیان حضرت رسالت علیه السلام ظهور یافته است
کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربعة عشر الف عام فلم یزل یتقلب
فی النور حتی انا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلائق من
نورنا فنحن صنائع الله والخلق کلهم صنائع لنا یعنی نور من و نور علی یکجا … هزار سال پیش از
خلق عرش خلق شده بود و آن نور … تا بعد از هشتاد هزار سال خلائق را از آن نور خلق نمود پس ما
صنایع خدائیم و خلق که … از جهت ما خلق شده است … [illegible]
سبب ابداع کائنات و موجب ایجاد کافه مخلوقات گردیده و بطفیل شان از تنگنای عدم بفضای وسیع وجود
… حدیث سیم از ابن عباس مروی است که گفت کنا جلوسا عند رسول الله فاقبل علی بن ابی

طالب

طالب علیه السلام فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابیه اربعین الف عام فقلنا یا رسول الله
اکان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقنی و علیّا نورا واحدا قبل خلق آدم بهذه المدة
ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری و نور علی ثم جعلنا عن یمین العرش ثم خلق الملائکة
و سبحنا و سبحت الملائکة و هللنا و هللت الملائکة و کبرنا فکبروا فکل شیء سبح الله
و کبّر فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی ترجمه کلام … آنکه … نزد حضرت رسالت … امیر المؤمنین
علیه السلام آمد … پس آنحضرت فرمود … مخلوق شد
پس گفتیم ما … مخلوق … رسالت پناه …
خلق کرد ما و علی را یک نور پیش از آفریدن آدم … و بعد از آن آن نور را بدو قسم کرد
هر مخلوق … از نور من و نور علی … ملائکه را … تسبیح
باری مشغول شدیم و سبحان الله را بر زبان راندیم ملائکه هم تسبیح کردند و چون تهلیل گفتیم یعنی
لا اله الا الله گفتیم ایشان نیز میگفتند و در وقتی که جناب اقدس الهی را ببزرگی یاد نمودیم یعنی الله اکبر
گفتیم پس ملائکه هم تکبیر گفتند و هر چیزی از ملائکه و جن و انس و نباتات و جمادات و حیوانات حق تعالی را تسبیح و
تهلیل نمودند و ببزرگی یاد کردند از تعلیم من و تعلیم علی حدیث چهارم حدیث منزلت است و آن از طرق
عامه و خاصه یعنی شیعه و سنی متواتر است و فریقین قائل اند که حضرت رسالت در مواضع بسیار بامیر المؤمنین علیه السلام
فرموده است یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را هم مذکور ساخته اند
که الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در
غزوه تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مرا میان زنان و اطفال میگذاری حضرت
فرمود که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در صحیح مسلم نیز این روایت شده است که … این

حدیث از سعد … شنیدم … پس رفتم نزد او و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا
شنیده پس … بر گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ابن عبد
البر که از معظم علمای سنیان است در کتاب استیعاب که معتبر کتب ایشان است نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در هیچ غزوه از غزوات آنحضرت رسالت پناه تخلف ننمود تا بمدینه منوره هجرت نمود مگر در جنگ تبوک که حضرت
رسول خدا او را از برای حراست مدینه … و عیال خود در مدینه گذاشته بود و گفت انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی بدانکه اینحدیث را محدثین بسیار از اهل عامه هر یک از …
بسیار … روایت کرده اند و اهل عامه … در … از اصول و فروع دین خود میدانند
چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر میشود و وجه استدلال باین حدیث متواتر بر امامت و خلافت آنحضرت … و
اولیست آنکه ظاهر منزلت عموم است … خصوصا هر گاه … از منازل را استثنا کرده باشند …
در اینصورت صریح است در عموم … و علی هذا از این حدیث معلوم میشود که جمیع منزلتها
که در میان موسی و هرون بود باید در آنحضرت باشد بغیر از پیغمبری و این معلوم است که از جمله منزلتها خلافت و امامت
بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی و در وقتی که موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید این منزلت نیز
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد و این غیر معنی پیغمبری است که مستثنی شده است …
آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل از جمیع امت موسی بود پس باید حضرت امیر المؤمنین نیز افضل از جمیع
امت آنحضرت باشد و تفضیل مفضول بر فاضل قبیح است عقلا سیم آنکه از احادیث معتبره متواتره
معلوم شده که حضرت رسالت این سخن را در مواضع متعدده گفته است اگر مقصود حضرت رسالت پناه منزلت خصوص
یعنی خلافت و امامت بلافاصله نبود چرا حضرت رسالت این کلام را در وقایع متعدده بی فایده مکرر فرموده باشد
چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شد مثل آن در این امت واقع شود
چنانچه صاحب نهایه و دیگران از علمای عامه گفته اند که از احادیث بسیار وارد شده است که لترکبن سنن من

کان

کان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة یعنی شما رکوب خواهید کرد طریقه آنها را که پیش از شما
بوده اند … که با هم موافقند و مانند پرهای تیر که با هم برابرند و در بعضی روایات وارد
شده است که اگر ایشان داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم داخل خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از
عمل … نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود و در این امت امری شبیه بآن باید بود
الا آنکه … از متابعت خلیفه او برگشتند و او را ضعیف کردند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید اینمعنی آنکه
عامه و خاصه روایت کرده اند حضرت امیر المؤمنین را از برای بیعت ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول خدا
کرد و این آیه را که … نزد موسی علیه السلام و شکایت از قوم خود بود خواند که یابن ام ان
القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف کردند
و نزدیک بود مرا بکشند پنجم آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه کرد بر مدینه
و غیر آن معلوم شد پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد حدیث پنجم در مسند احمد حنبل که از اکابر
علمای عامه است از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده سلمان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید یا رسول
الله من وصیک یعنی کیست وصی تو آنحضرت در جواب فرمود که یا سلمان که بود وصی برادرم موسی علیه السلام
گفت یوشع بن النون پس حضرت رسالت پناه فرمود بدرستیکه وصی من و وارث من و آنکه بوعده های من وفا
نماید و … را بانجام رساند علی بن ابی طالب است و در کتاب کشف الغمه همین حدیث را از ابو سعید خدری از سلمان
فارسی رضی الله عنه باینطریق نقل کرده سلمان گفت گفتم یا رسول الله هر پیغمبری را وصی بوده است و آن ساعت مرا جواب
نداد و بعد از آن مرا دید گفت ای سلمان … شتاب گفتم لبیک یا رسول الله گفت میدانی که وصی
موسی که بود گفتم بلی یوشع بن النون پرسید چرا او را وصی خود کرد گفتم از جهت آنکه عالم ترین قوم بود
در آن زمان پس گفت بدرستیکه وصی من و موضع راز من و بهترین آنکه … بعد از من … نام
رساند و عدهای مرا وفا نماید دین مرا علی بن ابی طالب است و در کتاب مناقب خوارزمی از سلمان فارسی

بعد روشن تر نقل نموده از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که من کان وصی موسی یعنی [illegible]
در کدام شخص بود وصی موسی گفت در جواب که یوشع بن النون بود فرمود ان وصیی فی اهلی و خیر من خلفه بعدی
علی بن ابی طالب یعنی پس بدرستی که وصی من در اهل بیت من و بهترین کسی که باقی بماند بعد از من علی بن ابی طالب است
و در کتاب کشف الغمه و کتاب مناقب خوارزمی چندین حدیث باین مضمون نقل کرده است و ما بر اختصار باین قدر
اکتفا کردیم در خاتمه اگر این تکلیف بس است حدیث ششم در کتاب مسند احمد بن حنبل و کتاب حلیة الاولیاء
که تصنیف حافظ ابو نعیم است و کتاب جمع بین الصحاح و تفسیر ثعلبی و کتاب احمد بن حنبل و کتاب خوارزمی و دیگر کتب مخالفین
مسطور است که چون در اوائل زمان بعثت این آیه وافی هدایه نازل شد و انذر عشیرتک الاقربین یعنی خبر
ده و آگاه گردان و بترسان خویشان نزدیک خود را حضرت رسالت پناه فرمود جناب امیر را که اولاد عبد المطلب را
که چهل نفر بودند طلب نمود و قلیلی از نان و گوشت پخت و نان خورش یک کس را نمی توانست ایشان را ضیافت نمود
و با آنکه هر یکی از آن قوم شتر بچه یکساله یا گوسفندی را با یک مشک دوغ میخوردند از آن طعام قلیل تمام چهل نفر
سیر شدند به مرتبه که شکمهای ایشان مملو شد و الطعام بارکات [illegible] باقی ماند گویا کسی از آن طعام چیزی نخورده است
و بعد از اظهار این معجزه حضرت رسالت پناه بر ایشان عرض کرد و اسلام دعوت نمود و بگفتن کلمتین
شهادتین مامور ساخت و ایشان را از بلندی دنیا و آخرت و حصول مقامات و مقامات و اعزاز و احترام و
امتیاز از دیگر [illegible] خبر داد و بعد فرمود که کلکم
هر که اطاعت نماید و در تبلیغ رسالت من امداد نماید و مطیع فرمان من باشد آن شخص برادر و وزیر من و وصی و خلیفه
و جانشین من خواهد بود بعد از من و هیچ یک از آن چهل نفر حاضر نبودند متوجه جواب نشدند الا آنکه امیر المؤمنین
در آن محفل متوجه اعانت و امداد و متکفل انتظام امور آنحضرت شد و بر [illegible] این حسیات [illegible]
و دعوت [illegible] و هیچ یک قبول ننمودند الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد آنحضرت رسالت پناه
فرمود مبادرت نمود و جناب رسول خدا حضرت امیر المؤمنین را شرده [illegible] برادری و جانشینی و وصایت و غیر ذلک

داده

داده و مسرور و خوشوقت ساخته و هر دو فرمود انگاه عتبه و فر بود از حضرت رسالت پناه بیرون میرفتند بطریق
استهزاء ابو طالب را تهنیت میکردند که چنین پسر تو پسر تو را در دین خود داخل گردانیده او را امیر
و وزیر و سردار نمود تو نیز باید که در دین او در آیی و پسر خود را بر خود امیر دانی و چندین حکایت طولانی بوده
باین قدر اختصار نمودیم اکتفا نمودیم حدیث هفتم حدیث رایت خیبر است و در مسند احمد بن حنبل
از چند طریق روایت شده است و در صحیح مسلم و بخاری نیز از طرق متعدده مروی است و الحق در اکثر کتب اهل عامه مسطور است
و مضمون این خبر بهمه اثر و حاصل واقعه خیبر چنانکه در کتاب معتبره اهل عامه مسطور است آنست که چون حضرت
رسالت پناه متوجه قلاع شده و از آنجا که مقتضای حکمت حضرت رسالت پناه ظهور امر از جناب ولایت مآب بود
کار تعلق گرفت و در پای قلعه قموص چندین ایام محاصره به طول انجامید و لشکر اسلام از گرما و گرسنگی شکایت نمودند
حضرت رسول خدا ابوبکر را سردار گردانیده بجنگ فرستاد و بعد از مقابله جمعی از لشکر اسلام را به اشاره شهادت در
آورده با قلیلی فرار نمود روز دیگر آنحضرت سرداری عسکر را بعمر بن الخطاب داده و مامور گردانید پس شکست
ابوبکر عاری نمود و لشکر اسلام را باد داده و در صحیح بخاری مذکور است فرجع هو ایضا منهزما یعنی او نیز گریخته
پس برزبان الهام بیان حضرت رسالت پناه جاری گردید که والله لاعطین الرایة غدا رجلا
یحب الله و رسوله کرار غیر فرار یعنی بخدا قسم که فردا این علم را بکسی دهم که از جمله اوصاف
پسندیده او آنست که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول هم او را دوست میدارند و او کرار غیر فرار
است یعنی حمله کننده بر کفار و نا گریزنده و چون اصحاب کبار این عبارات را از رسول مختار شنیدند
هر یک از اصحاب بتصور آنکه شاید این منقبت عظیمه و منزلت متعالیه فائز خواهند گردید تمام شب در این فکر
بودند و صبح زودتر از روزهای دیگر حاضر درگاه گیتی پناه شدند و امید داشتند که باین امر مفتخر
و سرافراز شوند و تمامی حاضرین تعیین شده ملاحظه جناب رسول خدا حضرت امیر المؤمنین حاضر نبود
لکن در آن وقت حضرت را در چشم عارض شده بود که مکان میکردند که بعد آنحضرت در معرض تلف

و زوال است و ممکن نیست که این امر عظیم باو مفوض شود چون حضرت رسالت پناه از خیمه مبارک خود بیرون آمد فضا را کسی را
مقدم بر آن از پرتو نور ولایت خالی دید فرمود که این علی بن ابی طالب یعنی کجاست علی که او را از جمله صحابه
بیکبار در جواب گفتند که رمد عظیم در چشم صعب دارد پس امر شد که امیر المؤمنان و ولایت شعار و نهایت را
حاضر بارگاه ملائک سپاه گردانند و چون آنحضرت شرف خطاب حاضر شد حضرت خیر البشر سر مبارک علی را در کنار گرفت
و آب دهن مبارک را در چشم آنحضرت افکنده شفا یافت حالا آن درد را از رب العزت طلب نموده امان یافت و ملک
متعال آن الم بنوعی زائل شد که گویا هرگز در دو چشم نبود پس حضرت رسالت رایت را باو و ایت رایت خطر و
ولایت داده و فرمود که قدم در راه گذار که حق تعالی این قلعه را از برای تو مفتوح گرداند حضرت امیر فرمودند که
با ایشان مقاتله کنم تا مثل ما گویند یعنی مسلمان شوند حضرت فرمودند که در مقاتله تعجیل منما و برو تا به حصار ایشان
فرود آیی پس اول ایشان را دعوت نمای و خبر دار کن از حقوق خداوند را بر ایشان لازم است و الله اگر هدایت کند
اگر یک شخص را خدای تعالی بواسطه تو و ایشان و بشرف اسلام رساند تو را بهتر است از آنکه شتران سرخ موی که در
راه خدای تعالی صدقه کنی پس از آن حضرت بر آنحضرت پوشانید و ذو الفقار در میان بست و رایت ولایت را بدست
داد پس حضرت امیر المؤمنین قدم در راه نهاد و چون نزدیک حصار رسید و علم را در زمین استوار کرد یکی از حصار
از بالای حصار از انجا آن اسلحه را پرسید که این صاحب گیتی و چه نام داری در جواب فرمود که انا علی بن ابی طالب
یعنی فرمود که منم علی بن ابی طالب یهودی از حصار فریاد کرد که غلبتم و ما انزل علی موسی یعنی مغلوب شدید ای جماعت
یهود قسم بتوریة که بر موسی نازل شد پس یهودی حارث نام با فوجی بیرون آمد آغاز جنگ کرد و دو نفر از اهل اسلام را شهید کرد پس
حیدر کرار بیک ضرب ذو الفقار او را به دوزخ فرستاد و مرحب که شیر و برادر حارث بود با جمعی از شاهیر
یهود مسلح و مکمل بیرون آمد و یکی برادر بیابی در جنگ نهاد و رجز خوانده و آن ملعون از مبارزان مشهور
بود و بلا مثل و نظیر بود و در آن روز دو زره بر تن پوشیده بود و تیغ دو سر کرده و دو عمامه بر سر بسته و مغفر از فولاد
بر سر گذاشته و نیزه در دست گرفته در سنگینی بوزن سه من بود چنین کسی از اهل اسلام را تاب مقاتله و مقابله نبوده

آنحضرت

آنحضرت در مقابل او آمد و در برابر رفت او بر زبان معجز بیان راند انا الذی سمتنی امی حیدره
ضرغام آجام و لیث قسوره و شیخ طبرسی در امالی ذکر نموده که چون مرحب یکی از رفقای شیطان الصور را از جایی
خود را با مهر دید سبب این را سوال نمود گفت که مادرم را در خواب دیده بودم که گفت ای پسر شیری بتو حمله خواهد کرد
و فلان کاهن تعبیر نمود از کسی که نامش شیر است چه حمله شیر در کشتن باشد احتراز کن شیطان گفت که حیدر نام در دنیا
همین یک تنی و کسی را با تو یارای برابری نیست و پیغمبر زمان هم اکثر عمر را در فرار بود پس بجنگ چنین شخصی لشکر تمیز چابکی
دارد که پس گفته شیطان را خورده با او گفت که در وقت از عقب تو جمعی از شجاعان و ابطال رجال را مینوازم پس عزم جنگ
و بی جلوتر از تشنگی و قاصد برادر خود را [illegible] جلالت حضرت امیر المؤمنین نام حیدر کرار غیر فرار ذو الفقار
آبدار را چنان فرود آورد در از خود و مغفر گذشته تا بر روی زمین رسید و چون آن ضرب دست را دیدند رعب تمام و خوف
ما لا کلام در دلهای ایشان افتاد و ساعتی تلاش مشغول بودند و چون هیچ کس از دلاوران و شجاعان ایشان
تعقل آمد نه تاب روی روز مقتول نهاده و شمشیر فلول که گذشته آنحضرت چون شیر خشمناک در عقب ایشان از دلان
شد و یهودان بسلامتی که هلاکت دو ذات عزم افکنده تا بدر حصار رسیدند و در را بستند و بعضی گفته اند بهودی تیغ
حالا آنحضرت کمر سپر از دست مبارک بیفتاد و کنجبان در غضب شد که در را بکند و بجای سپر ساخت و از جابر بن
عبد الله منقول است که چون مسلمانان خواستند که داخل قلعه شوند خندق حائل و سبب بود آنحضرت میان
خندق رفته آن در را پل ساخت تا تمامی عسکر ظفر اثر گذشتند و داخل قلعه شدند و حضرت رسالت پناه چون دید
و ملاحظه نمود آنکه در را بر سر دست دارد و هر دو دهان را بگذارد تعجب نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای رسول خدا
بر خندق نظر کن چون نگاه کرد دید که از ته پای آنحضرت تا فوق خندق فاصله است تعجب حضرت رسول و لشکر
ظفر اثر بیشتر زیاده شد و جبرئیل هم تعجب میکند و ملائکه کرام پرها را در هم استوار کرده اند و قدم حضرت
بر بال ملائکه است و از حضرت امام محمد باقر مروی است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حصار را کندند
تمام آن حصن چنان بلرزید که صفیه دختر حی بن اخطب از تخت افتاد و روی مجروح گشت و دیدم

سایر قلعه خیبر چنان امر عظیم و صورت عجیب دیدند فریاد الامان الامان بر آوردند و شاه مردان امیر مؤمنان
بامر حضرت رسالت پناه تمام اهل قلعه را امان داد و اکثری مسلمان شدند و در کتب معتبره مذکور است که روزی جبرئیل
در حضور حضرت رسول از روی تعجب [illegible] و تبسم مینمود حضرت رسول گفت یا روح الامین منشأ تعجب و تبسم
چیست فرمود یا رسول الله چون مأمور شدم که شهر قوم لوط را بطرف بالا برده سرنگون کنم و من با یک
پر آنها را ببالا بردم ملائکه آسمان صدای خروسان و سگان ایشان را می شنیدند پس سرنگون کردم و در عقب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شمشیر بلند کرده بود بر مرحب فرود آورد ندا رسید که شمشیر علی را نگاه دار
که زمین دیگر [illegible] اثر آن بگاو ماهی که حامل زمین است رسد پس رسیدم تیغ او را نگاه داشتم و آن قدر تعب که از این نگاه
داشتن تیغ کشیدم از برداشتن شهر ها نکشیدم [illegible] بخاطرم آمده تعجب کردم بیان [illegible]
فعل [illegible] در حدیث لاعطین الرایة غدا دلالت میکند فائده دارد اول آنکه از حدیث
مستفاد میشود ابوبکر و عمر خدا و رسول خدا را دوست نمی داشتند و خدا و رسول هم ایشان را دوست نمی داشتند
و این مستلزم کفر است [illegible] قابلیت خلافت و جانشینی رسول خدا و پیشوائی امت در دین و دنیا
خواهد بود پس معلوم شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه بلافصل جناب رسول است [illegible] حدیث مذکور
هیچ است در اینکه خدا و رسول خدا حضرت امیر المؤمنین را دوست میدارند و آنحضرت هم خدا و رسول را
دوست میدارد دوم آنکه حب محبت کامله میان حضرت امیر المؤمنین و جناب [illegible]
و غرض حضرت رسول خدا از حدیث لاعطین الرایة غدا آن بود بر عالمیان واضح و روشن شود حضرت
امیر المؤمنین ع [illegible] خلیفه بلافصل جناب حضرت رسالت پناه است [illegible]
[illegible] شده است چون [illegible] محبین و محبوبین [illegible] حق تعالی امر فرمود [illegible]
ملائکه را بشنوانند که انی احبّ علیاً فاحبّوه یعنی من که پروردگار عالمیانم علی را دوست
میدارم پس شما هم علی را دوست دارید [illegible] دوست داشتن [illegible] اینکه او را دوست دارید

یس

سبب محبتی [illegible] و این شاهد [illegible] از مرتضی علیه السلام سیم آنکه محبت
میانه جناب [illegible] و جناب مرتضوی [illegible] رسیده بود تعبیر از ایمان محبت آنحضرت و از کفر [illegible]
[illegible] تعبیر نموده اند چنانچه جناب باری تعالی فرموده و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله یعنی اگر کسی
انکار ایمان نماید پس تحقیق ضایع میشود عمل او و مراد بایمان در این موضع دوستی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است و جناب حضرت رسالت پناه [illegible] فرموده است که اللهم من احبّه من الناس فلیکن له محبّا
و من ابغضه فلیکن له مبغضاً یعنی بار خدایا هر که او را دوست دارد از مردمان تو او را دوست
دار و هر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار و بعد از آن فرمود انت ولیی فی الدنیا والآخرة یعنی
تو یا علی ولی [illegible] در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب ابن مغازلی شافعی و صحیح مسلم [illegible]
و امام شافعی در کتاب [illegible] نقل کرده است جناب رسول خدا در سجده شکر میفرمود اللهم بحق علی [illegible]
اغفر لمحمد نبیک یعنی بار خدایا بحق علی [illegible] بیامرز محمد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] میان جناب رسول و آنحضرت [illegible] مع ذلک [illegible]
[illegible] و ابوبکر خلیفه و جانشین [illegible] حدیث هشتم
حدیث [illegible] خندق [illegible] شیعه و سنی اتفاق دارند چون
عمرو بن عبدود عامری مبارز طلبید جناب [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام از معسکر [illegible] بیرون رفت
[illegible] و جناب حضرت رسول فرمود برز الایمان کله الی الشرک کله یعنی تمام
اسلام و ایمان با تمام کفر برابر شده است و چون عمرو را بکشت [illegible]
رسالت پناه فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین یعنی [illegible]

حضرت علی علیه السلام در روز خندق افضل است از عبادت ثقلین یعنی آدمیان و جنیان [illegible]
تا روز قیامت [illegible] اگر عمرو [illegible] روز [illegible] ذوالفقار [illegible]
کشته نمیشد [illegible] دین [illegible] اسلام [illegible] جناب مصطفی [illegible]
حدیث نهم در مسند احمد بن حنبل و در صحاح سته و مناقب خوارزمی و فصول المهمه و سایر کتب معتبره
اهل عامه مذکور است در روز احد [illegible] جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] یا رسول الله [illegible]
دارد [illegible] ان علیا منی و انا منه [illegible] و انا منکما
یا رسول الله و در مسند احمد بن حنبل [illegible] ان علیا منی و انا منه و هو ولی
کل مؤمن بعدی و در بعضی روایات [illegible] لا یؤدی عنی الا انا او علی یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] و در کشف الغمه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند [illegible]
[illegible] نگاه کردم جناب رسول [illegible]
[illegible] اهل نفاق [illegible]
شمشیر [illegible] حمله میکردم [illegible]
[illegible] رسول خدا را دیدم در میان کشتگان [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] کفتم [illegible] فرار [illegible] و از دین [illegible]

و نورا

و تو را [illegible] و درین وقت [illegible] از کفار [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
و چون [illegible] حضرت رسالت پناه رسیدم فرمود اما تسمع [illegible] السماء ان ملکا [illegible]
رضوان ینادی و یقول لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار یعنی [illegible]
[illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار پس از
[illegible] و شکر حق تعالی را [illegible] معلوم [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible] رسول خدا [illegible] الا علی علیه السلام
و بعد [illegible] ابودجانه [illegible] ابوبکر و عمر [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن مسعود [illegible]
[illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] جبرئیل امین [illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
میگفت پس رسیدم [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
و از عبد الله بن عباس نقل کرده اند [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] اول [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] علمدار رسول خدا بود و در هر معرکه [illegible] در روز احد [illegible]
کسی بغیر از او با رسول خدا [illegible] چهارم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] در احد [illegible] واقع [illegible]

است امروز سالها و ریختن مالها که گذشته حدیث ششم حدیث سد الابواب درهای مسجد است و اکثر کتب سنیان
خبر در مسند احمد بن حنبل که از اکابر علمای اهل سنت مروی است بچند طریق که در اوائل اسلام اصحاب رسول خدا از
از خانه خود در مسجد رسول درها کشوده بودند در وقت وضو و نماز بیایند از کثرت تردد تنگ میشد بعد از چندگاه امر
الهی به بستن درهای مسجد شد و حضرت حق تعالی برسول خود فرمود تا همه درها مسدود کنند الا در علی بن ابی طالب علیه
السلام بود چون مردمان در این باب حرفها میگفتند و میگویند حضرت رسول صلعم بر منبر برآمد بعد از حمد الهی فرمود
بخدا امرت بسد تلک الابواب و ما از پیش خود حکم به بستن این درها نکرده ام ولکن چیزی از جناب باری تعالی
مامور شدم تابع آن گشتم و بجا رسانیدم و بدرستی که حق تعالی وحی کرد بموسی که بنا کن مسجدی پاکیزه که ساکن
نگردد در آن بجز تو و هارون و بجز دو پسر هارون در مسجدی پاک از آلوده کردن و بجز تو کسی در آنجا مقام نداشته
باشد کسی بجز تو و برادر تو علی و دو پسران علی و در مسند احمد بن حنبل روایت شده است چون
اصحاب رسول خدا بمدینه آمدند در مسجد میخوابیدند و از آن ممنوع شدند و در مسجد رسول خانها
ساخته و درهای خانها را بجانب مسجد گذاشته تا آنکه رسول خدا بر آن درها آمد و حضرت فرمود که بستند و چون
چندی برآمد کنده اصحاب آن حضرت شرف نماز بیابند درها بسته شد و آن حضرت معاذ بن جبل را فرمود
که این حکم را باصحاب برسانند و هر یک حرفی میگفتند در امر الهی میگفتند سمعنا و اطعنا و جماعت
امیرالمومنان متفکر شدند الا او نیز موافقت نماید یا اصحاب یا در رسول خدا گذارد و حال آنکه حضرت
خانه از خانهای خود بامیرالمومنین علیه السلام داده بود و چنین خبر متفکر بودن اکثر اصحاب بحضرت رسول
رسید و فرمود یا علی اسکن طاهرا مطهرا یعنی ساکن شو در خانه پاک و پاکیزه و چنین خبر بحمزه
عم رسول رسید دلگیر شده و بحضرت رسالت پناه خطاب کرد که ما را از مسجد بیرون میکنی و اطفال ابی
طالب را میگذاری حضرت رسول باو گفت اگر امر بمن بود هیچکس را باین امر نکردم که بخدا قسم این
عطا از جانب حق تعالی بعلی شده است و بشارت ای عم تو را بر خیری و عاقبت تو بخیر است از جانب خدا و رسول خدا

بشارت

بشارت داد توسلی چنین حضرت او را ساکت شد و در جنگ احد بدرجه شهادت رسید و جمعی از اصحاب بسالمین
تا نخوردی را که و برایشان گران آمد عطا از زیاده نمود برایشان نایند و جمع کثیر الناس نمودند در بچه از خانه او بمسجد
باشد حضرت رسول قبول نفرمود و آخر سوراخی در گشادند و همه را مانع شد حق تعالی رخصت نمود و ایشان نشسته
در حق حضرت امیرالمومنین سخنان گفتند تا آنکه بحضرت رسول رسید و بعد از نماز بر بالای منبر خطبه بلیغ ادا نمود
و بعضی از کلمات او اینست فرمود رجوع کنید درهای خانهای ایشان را بسته شود و در خانه علی گشاده خواهد
مانند بگیرند از اینها که من از مسجد بیرون نکرده ام و من علی را در مسجد جای نکرده ام چنانچه حق تعالی بموسی فرمود
و ساکن ابدا بغیر از هارون و ذریه او کسی را اجازت نیست در مسجد موسی ساکن شدن یا اینکه جنب باشد و هارون بجای
مرا چنانکه هارون از برای موسی بود او از برای منست و در بیت او جای در بیت هارون است حق تعالی و حق تبارک
در مسجد من بجز بخود مکان نخواهند شد و غیر از ایشان کسی دیگر را رخصت نداده و هر کس بغیر از این راضی باشد
و با دیگران بیرون رود تا سوی اطراف شام فرمود بغیر دیگری راضی بحکم خدا گشته روی بدیار شام کنید و فروختن
در عباس عم رسول خدا التماس نمود در بچه از آن را در مسجد باز او از دیگران خانه او مستثنی باشد التماس
او بدرجه قبول نرسید در بچه از خانه او بمسجد بیرون از آنجا که حق تعالی روی کند تا آنکه باران بیاید از خانه
ما و دان خانه او را بطرف مسجد بفضیلت نشسته در وقت باران از بام خانه عباس آب فضل
مسجد میریزد تا از آنچه از برای او در مسجد حاصل نشود پس بغیر میزاب را نصب کنند عباس بار دیگر
مفتخر و سرافراز گشته و حضرت رسول گاه که از منبر جدا شد هم خود بدست مبارک نصب ناودان فرمود و
بزبان معجز بیان راندند لعنه الله بر کسی باد که این ناودان را بلند کند و از آن جا بر دارد و اما بر
یادکرد عم بر عباس را ایذا نماید یا او هم نفرین برده و تفصیل این پیش عباس است امام تعالی در
مطالع عمر مذکور خواهد شد حدیث هفتم بر ارباب عقل و دانش مخفی نماند که در امتیاز حضرت
امیرالمومنین علیه السلام در امور دینی و دنیوی و اختصاص آن حضرت باشتغال بالطاف ربانیه و عنایت

ودر

بکلمه و بچند طریق روایت کرده است و ابوالقاسم حسکانی که از ثقات علمای عامه است این حدیث را بطریق
بسیار روایت کرده و ابن جوزی که کلام او در اهل عامه کالوحی المنزل من السماء میدانند این حدیث را
در کتاب خود مسمی به تذکره نقل کرده است بعد از ذکر روز غدیر گفته روی هذا الحدیث عن جمیع الصحابه
عمر بن الخطاب و براء بن العازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله و العباس و
عبدالله بن عباس و الحسین بن علی علیهما السلام و ابن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر الغفاری و ابو
ایوب الانصاری و ابن عمر و عمر بن الحصین و ابوهریره و جابر بن عبدالله و ابورافع و جریر بن عبدالله و
انس بن مالک و حذیفه بن الیمان و زید بن ارقم و عبدالرحمن بن عوف و زید بن شرحبیل و عامر بن ابی
لیلی الانصاری و وهب بن حمزه و زید بن الحصین و حبشی بن جناده و سعد بن جناده و عمرو بن
شرحبیل و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و ابووهب الشاعر و عبدالله بن بعجه از اصحاب رسول خدا بسیار
و هر یکی این حدیث را روایت کرده اند و ما اگر ذکر کتب و روایات این حدیث در اینجا مذکور است مشغول شویم مطلب از اختصار خارج
لهذا بنقل اکتفا نمودیم و ارباب فطانت سلیمه عقل معلوم است که تا علمای عامه در جمیع مقامات غیر از امر اهل
و فروع نقل کرده اند با وجود اینکه در کتب خود تصریح کرده و جمعی از ایشان بر مطالب عظیم ذکر کرده از استناد الا بمطالب
پیرنده و چندین مسئله اصول بر اینها میرسند پرده حیا را از سر میکشند و حرف انکار میزنند نفی فضیلت و حاصل آنها را امیرالمومنین
چنانکه علامه قوشجی در شرح تجرید از آنکه میگوید این حدیث متواتر نیست اخبار است بر تواتر و علم مجبور نیاید و اما وجوب
از اهل اخبار حدیث بیان نمودیم انشاء الله تعالی خلاصه کلام در بیان حدیث غدیر آنست که چون جناب رسول از حج
الوداع فارغ شد جبرئیل امین نازل شد و امر الهی را رسانید و علی بن ابی طالب را خلیفه و جانشین و امام خود نمود
کران و حضرت رسول از مردم را از حرف گذر تاخیر کنند و متوجه مدینه شدند تا آنکه بموضع غدیر خم که آب گرم و علیم
میبایست رسیده جبرئیل نازل شد و این آیه بنظر او آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک و خلائق بهم
حاضر است و بعد از آنکه حضرت رسول با اصحاب بموضع رسیده معلوم شد که در خم است باز جبرئیل نازل شد و این آیه

بکلمه

را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الا آخر آیه و جناب رسول خدا امر فرمود که سلمان و ابوذر و عمار اکرمهم
در منبری بسازند پس آن منبر را از پالان شتر تعبیه نمودند آنحضرت بر آن نشسته و آنحضرت بالای منبر رفته خطبه طولانی
ادا فرمود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در بالای منبر جای داده و فرمود ایها الناس الست اولی بکم من انفسکم
پس تمام مردمان گفتند بلی یا رسول الله پس حضرت رسول دست حضرت امیرالمؤمنین را گرفته و فرمود من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و بعد از اتمام این امر تمام مردمان در یک خیمه و بعضی به مزار و بعضی پیر و بعضی کمتر گفته اند بر آنحضرت سلطان بطریق
امارت سلام گویند که السلام علیک یا امیرالمؤمنین و مبارکباد و تهنیت گفتند و عمر از آن افزوده و گفته که
بخ بخ اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة و بعد از نزول این آیه مبارکه نازل شد الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و در ضمن بیان این آیه یا ایها الرسول
بلغ این آیات را که در سوره ترجمه نمودیم و احتیاج به بیان دیگر نیست و بعد از نزول جمیع مردمان آنحضرت سلطان
بامارت سلام گویند حضرت رسول بزبان معجز بیان باین کلام بلاغت نظام تکلم فرمود که انه سید المسلمین
و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و هذا ولی کل مؤمن بعدی و ان علیا منی و انا منه و هو
ولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی علی بدرستیکه سید مسلمانان و پیشوای متقیان و کشنده و راهنمای مؤمنان است بر بهشت
چنانکه اسبان سفید و دست و پا سفید در میان اسبان امتیاز دارند پس آنحضرت در میان مؤمنان سفید بعد
محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ممتاز خواهند بود و اول و صاحب اختیار بهر مؤمن و مؤمنه است بعد من
بهترین عالم است و ... از او ... داد و صاحب اختیار بهر مؤمن و مؤمنه است و در این آیه است در آنروز جبرئیل
امین بصورت شخصی خوش سیما و ... و معطر ... در انجمن حاضر شد بعد از اتمام وصایت و امامت
و خلافت فرمود که والله ما رأیت کالیوم قط عقدا اشد تأکیدا الا بر عقد ابن عمه یعقد له عقدا
لا یحله الا کافر بالله العظیم و رسوله الکریم فویل لمن حل عقده یعنی قسم بخدا ندیدم

هیچ امروز

هیچ امروز روزی و هرگز پیغمبر خدا را ندیدم که هرگز باین شده و این گونه تاکید از برای پسر عم خود عقد
ولایت نمود بدرستی حل این عقد نخواهد کرد و این گره را نگشاید مگر کسی که از خدا و رسول برگشته و برای او
و حسرت عظیم خواهد بود کسی را که حل این عقد نماید و عمر از آن جمع بود و این کلام را از آن جوان خوش صورت شنید
پس آنکس در دل اشتباه افتاد که مبادا متن رسول خدا منحرف شود و آنچه شنیده بود در حضور آنحضرت بطریق عرض رساند
پس آنحضرت فرمود آیا عمر شناختی آنکس را که بود عمر عرض کرد نه آنحضرت فرمود آن جوان جبرئیل امین بود
عمر بپرهیز از آنکه حل کنی این عقد را که تو تابعی اگر تو حل این عقد نمائی خدا و رسول خدا و مؤمنان جمیعا از تو
بری و بیزار خواهند بود و ... اینکه حل این عقد نمود عمر بود و چنانکه از اکابر
علمای مخالفین است در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است چنین امر خلافت شایع شد و این خبر بیاری دین
نعمان ... رسید الملعون نزد حضرت رسول خدا آمد در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود از ناقه فرود آمد و
ناقه را خوابانیده و پایش را بست و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم توحید خدا و رسالت
تو قبول کردیم و امر کردی که پنج وقت نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را بداریم قبول
کردیم و امر کردی که حج بگذاریم قبول کردیم پس باین همه راضی نشدی تا اینکه پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیاد
دادی او را و گفتی هر که را من مولای او بودم پس علی مولای اوست پس بگو این از جانب تو گفتی یا از جانب
خدا فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی که غیر او خدائی نیست که فقط از جانب خدا است پس حارث
ملعون روان شد رو براحله خود کرد و گفت خداوندا اگر آنچه میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما
ببار یا بیاور برای ما عذاب دردناکی پس آن ملعون هنوز براحله خود نرسیده بود سنگی از آسمان
بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او هلاک شد و حق تعالی این آیه را فرستاد که سأل
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سؤال کرد سؤال
کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از جانب خداوندی صاحب معارج

یعنی بزرگیها بدانکه بعضی از علمای عامه در این حدیث شریف اعتراض کرده اند بر تقدیر تواتر این حدیث علیکم
مراد از مولی محب و ناصر است نه صاحب اختیار کل و او اعتراف بر آن کرده اند که حدیث صحیح است اما
جواب میگوئیم که بچند وجه اول آنکه مراد از مولی در اینموضع صاحب اختیار است و او اعتراف است بقرینه کلام
حضرت که الست بکم اولی من انفسکم قالوا بلی و بعد از آن فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
و هر کس عارف باشد باسالیب کلام بغیر یقین میفهمد که مراد از مولی صاحب اختیار کل است بقرینه کلام اول
دوم آنکه مراد از مولی اولی باشد پس مولی مطلق است و مقید بجزئی نشده است و افاده عموم میکند پس باید
مولای تمام امور افاده عموم نماید و ایضا در حدیث آنحضرت اولا از نفسهای ایشان گفت و هرگاه اولا از نفسهای
ایشان باشد پس در جمیع امور بطریق اولی در امر دین و دنیا نماید یعنی اولی خواهد بود و معنی امامت و خلافت همینست
سوم آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شده که آیه الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه در روز غدیر بعد از
اتمام خلافت و امامت و وصایت نازل شده و این آیه دلیل است بر اینکه مراد از مولی صاحب اختیار
کل یعنی امامت است نه بمعنی محب زیرا که امر امامت سبب کمال دین و اتمام نعمت بر مسلمین بود زیرا که باید از اهل
دین بود و آن امامت است که باتمام میشود نظام امت و دین و بسبب اعتقاد باین تمام میشود اعمال مسلمین چهارم
آنکه در اخبار عامه و خاصه واقع است که آیه یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه در این واقعه عظیم نازل
شده است چنانکه فخر رازی که از معظم علمای عامه است در تفسیر کبیر خود گفته است و غیر او از علمای عامه گفته اند
که این آیه در فضل علی علیه السلام نازل شد و بعد از نزول جناب حضرت رسالت پناه دست علی را گرفته و گفت
من کنت مولاه فهذا علی مولاه تا آخر حدیث پس عمر علی را ملاقات کرد و گفت بخ بخ اصبحت مولای
و مولی کل مؤمن و مؤمنة و اینها همه دلیل است بر اینکه امری که مأمور به تبلیغ حضرت رسول
خدا بود بیشتر امری بود که ابلاغ آن موجب اصلاح دین و دنیای مردمان بود زیرا که رسول تا یوم قیامت حلال
و حرام و سایر احکام را ظاهر کرده و بعضی از وجوه دیگر علمای امامیه بیان کرده اند و ما بجهت اختصار ایراد

ننمودیم

ننمودیم در خاتمه اگرچه است بلکه فضایل است حکایت شنیدنی هم حدیث طیر است و این چنان است که روزی
از انس روایت مرغ بریانی در میان و هر گونه نان گذاشته برای سرکار فیض آثار حضرت رسالت پناه هدیه آورد
چون نزد حضرت رسول گذاشتند آنحضرت بطریق مناجات از درگاه قاضی الحاجات خواهش فرمود اللهم
ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق
خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ بریان و گوشت نان و هنوز دعای جناب مصطفوی باتمام نرسیده بود
که جناب مرتضوی آمد و در خانه را زد و انس بن مالک دربان آنحضرت بود حضرت امیر را رخصت دخول نداده
و گفت پیغمبر با امری مشغول است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از حق تعالی همان
مسئلت نمود باز علی علیه السلام آمده و در را کوبید و انس در را باز نکرد و همان جواب اول شنید و برگشت و مرتبه
سیم جناب رسول خدا باز همان دعا کرد و باز علی آمده و انس همان جواب گفته و حضرت امیر باز برگشته و باز
حضرت رسول خدا در مرتبه چهارم همان دعا کرد و باز حضرت امیرالمؤمنین آمده و باز انس همان جواب را داد
گفت حضرت گوش کرده آواز بلند که در رسول خدا شنید و او را نزد خود طلبید و فرمود یا علی چه باعث
شد که دیر آمدی و حال آنکه مدتیست که انتظار ترا میکشم گفت یا رسول الله این مرتبه چهارم است که آمده ام و
هر مرتبه انس میگوید که حضرت رسول با امری مشغول است پس حضرت رسول انس را طلبیده و فرمود تو را
چه بر این داشت که علی را هر بار بازگردانیدی گفت چون دعای ترا شنیدم آرزوی آن میکردم که این دعا
در حق یکی از انصار باشد پس حضرت رسول فرمود اوفی الانصار خیر من علی او فی الانصار افضل من علی
یعنی آیا در انصار بهتر از علی کسی است یا در جماعت انصار فاضلتر از علی کسی میباشد و خوارزمی در کتاب مناقب
روایت کرده است که چون رسول خدا انس را عتاب ساخته و فرمود که ما حملک علی ما صنعت یا انس
یعنی چه چیز ترا باعث شد بر این عمل که کردی انس جواب عرض کرد که سمعت دعائک فاحببت ان یکون
رجل من قومی یعنی دعای ترا شنیدم و دوست داشتم که آن شخص یکی از خویشان من باشد پس حضرت

ونمود که ان الرجل قد یحبب قومه یعنی بدرستیکه هر کس قوم خود را البته دوست میدارد و بر تقدیر برادر افضل است
که فجاء علی واکل معه یعنی پس آمد علی علیه السلام و تناول آن مرغ بریان و که تمامی را جناب حضرت
رسول سبحان نمود و از این حدیث معلوم میشود که حضرت امیر المومنین علیه السلام احب خلق است نزد خدای تعالی پس
افضل از همه خلق بود و بیان اشعار عربی بشعر در مناسبت این مقام گفته شد وفی الطائر المشوی اوفی دلالة
لو استیقظوا من غفلة وسبات یعنی در حدیث مرغ بریان دلالتی وافی و کافی بر امامت و خلافت
آن جناب مستطاب است هر گاه که بیدار شوند از خواب غفلت و سبات خواب بسیار است و بعضی از مخالفین متعصبین
جواب اعتراض کرده اند و گفته اند که احب الخلق الیک در حدیث او احب خلق است باشد در خوردن مرغ بریان و
هر کس فی الجمله ربطی بالسبک کلام دارد میداند که این معنی خلاف ظاهر و متبادر است و در علم عربیت مقرر است
که حذف متعلق و اطلاق لفظ دلیل بر عموم است و یا کل در جواب امر الثانی وارد شده است و قید
احب نیست و اگر تسلیم کلام خصم نمائیم و احب را اکل قائل شویم پس میگوئیم احب را اکل باعتبار
فضیلت و کرامت اکل است پس مطلب ما ثابت است یا باعتبار فقر و استحقاق اکل است و این باطل است بجهت
اینکه در میانه صحابه فقیر تر از آنحضرت بسیار بوده اند و هم آنکه ممکن است که حضرت امیر المومنین
علیه السلام در آن وقت افضل و احب بوده و بعد از آن بعضی صحابه افضل شده باشند جواب آن است که این معنی
فی الحقیقت با عموم و اطلاق لفظ دارد بجهت اینکه ظاهر از لفظ آنستکه احب از جمیع خلق است بغیر از حضرت
رسول خدا حتی انبیاء و اوصیاء در جمیع اوقات و ازمنه و دلیلی بر تخصیص نه در کلام و نه از خارج
نیست حدیث چهاردهم در کتاب مسند احمد بن حنبل و در صحیح مسلم بخاری و در کتاب
مناقب بلکه اکثر عامه این حدیث مذکور است انا مدینة العلم و علی بابها و از جابر بن عبد الله
الانصاری منقول است جناب رسول خدا فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت
الباب و در بعضی از روایات ابن مغازلی مذکور است که حضرت رسول خدا با امیر المومنین علیه السلام خطاب

کرد انا مدینة العلم و انت الباب و کذب من زعم انه یصل الی المدینة الا من الباب
و از ابن عباس مروی است که روزی رسول خدا فرمود که انا جنة الله و علی بابها فمن اراد الجنة فلیأتها
من بابها و ایضا از ابن عباس منقول است که حضرت رسول فرمود که انا دار الحکمة و علی بابها فمن اراد
الحکمة فلیأت و مضمون تمامی این احادیث آنستکه حضرت رسول خدا الطاف [illegible] کفایة نفس نفیس منور مطهر
خود را منبع علم و معرفت و هر چیز که نعمت است از علم و جنت و حکمت نامیده است و خبر داده تمامی امت
را بلکه مخلوق عالم از ملائکه و جن و بشر را در رسیدن بآن شهر یا خانه مملو از علم و حکمت نیز از آن در معلوم
بر بهشت اکبر ممکن نیست الا بسبب دخول بعد از آنها و آن در علی بن ابی طالب است و اشاره فرموده بقول حق تعالی
و اتوا البیوت من ابوابها یعنی بیائید بخانه ها از درهای خانه ها چنانچه اگر کسی از غیر در بخانه
در آید اگر چه بنفع برسد او را دزد و سارق و عاصی گویند و اگر کسی هم که از غیر این در بخواهد در آید
و علم و حکمت و مسائل دینی و معارف یقینی را از غیر آنحضرت کسب نماید سارق و عاصی است و از آن علم
معرفتی بهره مند نخواهد یافت و از جمله دزدان و سارقان و عاصیان خواهد بود بدانکه
بعضی از مخالفین متعصبین مصداق و علی سمعهم و ابصارهم غشاوة اند چنین دیده اند این حدیث
مذکور در صحت و تواتر بمثابه رسیده است که راه اعتراض مفتوح نیست و سند او معدوم شده است از راه عصبیت
و عناد با خر حدیث شریف ضم نموده اند و ابو بکر محرابها و چنین نام نمودند و دیده اند که محراب مسجد
است و در حدیث مذکور لفظ مسجد نیست لابد شده از حدیث دیگر وضع کرده اند و آن اکذوبه فرومایه نام نهاده اند
که انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی
بابها یعنی من مدینه علم و ابو بکر بنیاد است و عمر دیوار و عثمان سقف آن و علی در است و بار دیگر
گفته اند ضرورة ان کلا من الاساس و الحیطان و السقف اعلی من الباب یعنی بدیهی است
که هر یک از بنیاد و دیوار و سقف بلند تر است از در و بر علما [illegible] و لهذا علی [illegible] مرتبه اش پست تر است

موضوع است و جناب رسول خدا افصح فصحای عالم است چنین حدیثی نگوید بجهت اینکه سقف مناسبتی ندارد و از
برای شهر سقف نمیباشد بلکه مناسب خانه است و در حدیث خانه مذکور نیست و در روایت شده است که جناب مستطاب امیر
مومنان فرموده است سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید از من از هر چه خواهید پیش از آنکه
مرا در نیابید و هیچیک از اصحاب را قدرت و جرأت سلونی گفتن نبود و در کشف الغمه از ابو الطفیل که معظم علمای
عامه است نقل کرده است که حاضر بودم در وقتی که امیر المومنین علیه السلام خطبه میخواند و میگفت سلونی فو الله
لا تسئلونی عن شیء الا اخبرتکم و اسئلونی عن کتاب الله فو الله ما من آیة الا انا
اعلم بلیل انزلت ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل یعنی سؤال کنید از من بخدا قسم که هر چیز سؤال کنید
از من البته خبر دهم شما را و هر چه بپرسید جواب گویم و سؤال کنید از من از کتاب جناب اقدس الهی بخدا قسم که
هیچ آیتی از قرآن نیست که ندانم در شأن آیه در شب نازل شده است یا در روز و در کوه نازل شده یا در دشت و در دیگر
هموار نازل شده یا ناهموار و در بعضی روایات وارد شده است سلونی عما دون العرش یعنی سؤال کنید
از من از هر چه پائین تر از عرش عظیم است بجهت اینکه سؤال از زیر عرش و بالا تر موافق حوصله [illegible] نیست
در شنوند و حافظه و در کتاب مناقب از ابن البختری روایت کرده است که او گفت روزی امیر المومنین علیه السلام را
دیدم از مسجد کوفه بر منبر و برتن جناب پیغمبر در برد و عمامه آنحضرت در سر و شمشیر آنحضرت [illegible] و انگشتری
آنحضرت در انگشت مبارک آنحضرت و نشسته بسینه پاک سینه خود نمود و فرمود که سلونی من قبل ان تفقدونی
فانما بین الجوانح منی علم جسیم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی
رسول الله زقا من غیر وحی اوحی فو الله لو ثنیت لی وسادة فجلست علیها
لافتیت لاهل التوریة بتوریتهم و لاهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله
التوریة و الانجیل فیقول صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و انتم تتلون الکتاب
افلا تعقلون جوانح جمع جانحه است و الموضع است میانه دو پستان و جسیم بمعنی عظیم و بسیار است و سفط [illegible]

گویند و در صحیفه دادن مرغ بچه خود است یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بدرستی در میانه دو
دو پهلو یعنی سینه من علم بسیار است و این گنجینه و ظرف علم است و این از برکت لعاب دهن مبارک
رسول خدا است و این علمیست که آن عالم را بمن خورانید چنانچه مرغ بچه خود را دانه دهد بکام در رسانیده و هر چه نباید
بآنکه وحی الهی باید بخدا قسم اگر مسندی از برای من گسترانند و بر آن بنشینم هر آینه فتوی دهم اهل توریة
را بتوریة ایشان و اهل انجیل را بانجیل ایشان تا آنکه توریة و انجیل بزبان آیند و بگویند که علی راست گفته
است بتحقیق فتوی داده است بآن چیزی که حق تعالی در آن نازل فرموده است و شما تلاوت میکنید کتاب خدا را
بلکه آن را نمیرسید و اگر تعقل معنی آن میکردید تصدیق میفرمودید بدانکه اکثر از روایات عامه و خاصه
بثبوت پیوسته است که حضرت امیر المومنین علیه السلام مکرر سلونی فرموده است و اکثر روایت ثابت شده
است که ابو بکر مکرر اقیلونی گفته است یعنی اقاله کنید و بیعت مرا فسخ نمائید و من خود را قابل
این مرتبه نمی دانم و هر عاقلی میداند که قائل ثانی مقدم بر قائل اول کجا خواهد بود حدیث پانزدهم
در جمع بین الصحاح الستة مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود رحم الله علیا اللهم
ادر الحق معه حیث دار یعنی رحمت کند خدای تعالی علی را و بار خدایا حق را بگردان با او
بطوریکه بگردد با علی و جمهور اهل عامه نقل کرده اند که جناب رسول خدا بعد از ادای این کلام بلا فاصله
انتفات [illegible] روبعمار کرده فرمود ستظهر فی امتی بعدی هناة و اختلاف حتی یختلف
السیف بینهم حتی یقتل بعضهم بعضا و یبرء بعضهم من بعض یا عمار تقتلک الفئة
الباغیة و انت اذن مع الحق و الحق معک ان علیا لن یدلیک و لن یخرجک
من هدی یا عمار من تقلد سیفا اعان به علیا علی عدوه قلده الله یوم
القیمة وشاحین من در و من تقلد سیفا اعان به عدوه قلده الله
یوم القیمة وشاحین من نار فاذا رایت ذلک فعلیک بهذا الذی عن یمینی

یعنی علی علیه السلام فان سلک الناس کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی وخل
الناس طرا یا عمار ان علیا لا یزال علی هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی
وطاعتی من طاعة الله تعالی یعنی را تیه یعنی امر عظیم و خطبی منکر است و بشایع ایشم فلاو کو را از
در روم فتار باید و جماعتی را شنکنند و عقد سازند که بعد حالش یعنی ذو دیبه را امتحان بود اگر فرد از میان ایشان
بروم امر عظیم و اختلاف بسیار رسید سر حضرت بگیر اختلاف کنند شمشیر در میان ایشان و بکشند بعضی بعضی را
و بری شوند بعضی از ایشان از بعضی ای عمار تو را خلا مگشتن گردی با علی طاعی او در کاه الهی یعنی از این
برگشته باشد و تو را آنوقت با حق و حق با تو است و بهتری و تحقیق که علی تو را راه نماید و بیرون نمی برد از راه
هدایت یعنی از متابعت مراد و رحمت بندار ای عمار بدان که هر حال کند شمشیر را به نیت اگر علی را مدد نماید
حمایل کند حق تعالی در روز قیامت مر عقد از مروارید بهشت حمایل او نماید و کسی که حمایل کند شمشیر را القیعه اگر
با علی خیانت کند حق تعالی مر عقد از آتش جهنم حمایل او کند در گردن او و بیرد ای عمار اگر ببینی آن روز را
یعنی روزی که علی را در جنگ یافته باشد با علی پس زنهار که تو باید که از طرف او بر حق است یعنی علی
بنگر ای عمار اگر ببینی که مردمان همه به راهی میروند و علی علیه السلام بتنهائی به راهی میرود پس برو به راهی که علی
میرود و بگذار تمامی مردمان را ای عمار بدان که علی همیشه او قائم بر راه و هدایت است ای عمار بدان که طاعت
علی طاعت منست و طاعت من طاعت خدای تعالی است و روایت کرده است احمد بن موسی بن مردویه از جمهور
اهل سنت از چندین طریق از عایشه او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود الحق مع علی و علی مع
الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی همیشه حق با علی است و علی با حق است و از هم جدا
نخواهند شد تا اینکه در کنار حوض کوثر بمن رسند و چون عمار در جنگ صفین کشته شد و بدرجه شهادت
رسید معنی حدیث مسطور شنیده بودند نزد معاویه و عمرو عاص فرستادند و گفتند پس معلوم شد که ما باغی شده ایم
با چنین بر عمار کشتیم و معویه با عمرو عاص گفت قوم حرف سست دارند و گفتند که او را ابو تراب آورده

علی او را کشته است و چنین ابن شکایت بعد از رسید گفت پس بعد خدا حمزه را کشته است حدیث شان چه
اگر علامه رحمه الله تعالی در کتاب نهج الحق از جمهور اهل سنت نقل نموده که از کنیه بن طریق از جابر بن
عبد الله رضی الله عنه روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله حمل علیا حتی
کسر الاصنام من فوق الکعبة وانه لا یجوز علی الصراط الا من کان معه کتاب بولایة
علی وانه ردت علیه الشمس بعد ما غابت حیث کان النبی نائما علی حجره فلما
له فرتها لیصلی علی العصر فردت وانه انزل الله الیه سطل علیه مندیل وفیه ماء فتوضا للصلوة
ولحق بصلوة النبی وانه منادیا من السماء نادی یوم احد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
وروی انه نادی به المنادی یوم البدر اسمه رضوان کما ذکره احمد بن حنبل فی فضیلة و منقبة الفضائل طالب
اول آنکه چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه معظمه از طواف خانه فارغ شده
متوجه شکستن بتان شد که مشرکان در نواحی خانه گذاشته بودند و قدم بر دوش آن حضرت نهاد و در زیر حکم
که بعضی بتان بسیار که آنها بر زمین انداخت و میفرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا و آن بت که از مس بود بر دیوار کعبه بر زمین چسبانیده بودند تا آن حضرت دست از قفا اقتدار
و چون بعضی بتان در موضع بلندی نصب کرده بودند و دست کسی به آنها نمیرسید امیر المؤمنین علیه السلام عرض
رسانیده که یا رسول الله پای مبارک را بر کتف من گذار تا آنها را بر دارم از حضرت رسول فرمود یا علی تو
طاقت بردوش من نداری تو پا بر کتف من بگذار و از این قول بر فراز شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
امتثالا لامره العالی پا بر دوش مبارک حضرت رسول گذاشته بتان را بر زمین انداخت در
انتهای از او پرسید چه میبینی گفت یا رسول الله چنان که حجابها مکشوف شد و گویا سرم به ساق عرش
رسیده و بهر چه دست دراز میکنم بدستم میآید فرمود ای علی خوشحال تو که کار خدا میکنی و خوشحال
من که بار حق میکشم و حسان بن ثابت در این واقعه اشعار گفته است و در وجه الجامع مرقوم است که معاویه علیه ما علیه ....

بود چنانکه چند بیت را در رشته نظم کشیده و علمای شیعه نیز در کتب خود درج نموده از آنجمله بجهت مناسبت یک بیت را
نقل مینمائیم قیل لی قل لعلی مدحا ۞ ذکره یخمد نارا موصدة ۞ قلت لا اقدم فی
مدح امرء ۞ ضل ذو اللب الی ان عبده ۞ والنبی المصطفی قال لنا ۞ لیلة المعراج لما
صعده ۞ وضع الله بظهری یده ۞ فاحس القلب ان قد برده ۞ وعلی واضع اقدامه
فی محل وضع الله یده ۞ و این بیت اشعار بآن دارد که آنحضرت جائی که قدرت الهی بود جای مبارک خود نهاد
بنابراین مخفی نماند که موافق نفس الامر و بیان حضرت رسول خدا است و تحقیق آنست که چون در شب معراج میان
محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین او ادنی و خلوت خانه خاص عالم بالا راز
و نیاز مخصوص گشت و دست و هیبت زیاده از حد برد ماند ه عرق برکت دار حادث شده اگر دست قدرت
الهی در آن وقت متناهی بر کتف آنحضرت نمیرسید لنگر حدوث طاقت و تاب نیاورد و در این وقت آنحضرت
محل اثر ید قدرت الهی کردید و در وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متوجه شکستن بتها شد پای بر کتف
مبارک آنحضرت نهاد اتفاقا پای مبارک او نیز بر همان موضع واقع شد که و پنجم آنکه اهل سنت از انس
روایت کرده اند او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ونصب الصراط علی
شفیر جهنم لم یجز علیه الا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب یعنی هرگاه روز
قیامت شود و نصب کرده شود پل صراط بر کنار جهنم کسی نمیتواند بگذرد مگر کسی را باو برات ولایت امیر
المؤمنین علیه السلام بوده باشد و ایضا روایت کرده اند از جابر و او از ابن عباس که او گفت شنیدم از رسول خدا
که فرمود علی یوم القیمة علی الحوض لا یدخل الجنة الا من جاء بجواز من علی بن ابی طالب
یعنی علی علیه السلام روز قیامت بر کنار حوض خواهد بود و نمیتواند کسی داخل بهشت شود الا آنکه از علی
رخصت داشته باشد و مشهور است که حارث همدانی گفته که مرا از هر چیز واهمه و ترس است یکی در وقت
جان دادن و یکی دیگر از پل صراط گذشتن و آنحضرت فرمود خاطر جمع باش که منبر فو کسی از عالم خواه

مؤمن و خواه منافق الا آنکه در وقت جان دادن مرا می بیند و از پل صراط و در بستان حوض سلامت میگذرانم
و من آتش دوزخ را میگویم این را بگذار و برو و این دوست منست و آن را بگیر دشمن منست و بقول اینها در
نظم در آورده ۞ یا حار همدان من یمت یرنی ۞ من مؤمن او منافق قبلا ۞ و بعضی اشعار دیگر هم
گفته و به تجدید حضرت را ابو بکر شیرازی ثم سیمای اگر ابن مغازلی در مناقب و غیر او از علمای عامه روایت کرده اند
در چنین حضرت رسالت پناه از جنیب مراجعت فرمود بطرف وادی عرب وقت نماز عصر سر مبارک در کنار امیر
المؤمنین علیه السلام نهاد و بود را اثر وحی ظاهر شد و زمان نزول وحی ممتد شد تا آنکه آفتاب غروب کرد چون وحی
منقطع شد آنحضرت فرمود یا علی نماز عصر کرده بودی گفت نه یا رسول الله پس حضرت دست بدعا برداشت اگر علی
در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را از برای او باز گردان تا نماز عصر را بگذارد و دو ساعت بعضی
نقل کرده دیدم آفتاب طالع شد و بر زمین تافت چنانکه همه کس بدیدند و علی نماز را ادا کرد و در بعضی
از روایات مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام خود این دعا را فرمود دشمن شد و نماز را بگذارد و بعد
غروب کرد خلاصه کلام در تعیین بعضی شیعه و سنی اتفاق کرده اند در رد شمس شد و در کشف الغمه از سید حمیری قصیده
در باب رد شمس نقل کرده چهارم حکایت سطل و مندیل است و آن را بچند طریق از روات اهل سنت از
انس بن مالک روایت کرده اند در صبح ابو بکر و عمر بدر خانه رسول خدا حاضر شدند حضرت رسول بدر آمد گفت
برو به در خانه علی و من نیز از عقب شما میآیم در آنچه امشب نیز واقع شده از او بشنوید انس گفت من
نیز همراه رفتم و چون بدر خانه علی رسیدند آنحضرت از خانه بیرون آمد گفت خیر است آیا چیزی حادث
شده ابو بکر گفت خیر است از این حرف بود در حضرت رسول خدا تشریف آورده گفت یا علی آنچه
امشب بر تو واقع شده از برای ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم آنحضرت
فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی حق تعالی از کلمه راست شرم نمیکند تو هم از
اظهار حق شرم مکن پس علی علیه السلام گفت مرا احتیاج به غسل و وضو شد و آب حاضر نبود حسن را

ازیه این مادر وستارم وحسین را براه دیگر واشان دیرامدند ومن دلتنگ شدم مبادا ایشان را برسد ناگاه
سقف خانه شکافته شد وسطلی حاضر و مندیلی برسر آن ومندیل را برداشتم سطل را پر آب دیدم از آن وضو
کردم ومندیل خشک کردم پس سطل ومندیل بطرف آسمان رفت ومن خود ایشان را ندیدم پس حضرت
رسول خدا فرمود آن آب کوثر بود ودرنده جبرئیل امین ومندیل از استبرق بهشت بود وسطل از سطلهای جنت
کیست مثل تو یا علی درین شب وحال آنکه جبرئیل خادم تو بود ونیز بعضی از علمای عامه وخاصه نقل کرده اند وخلاف
در آن نیست که ایا بکر وعمر وابوبکر در غزوه خیبر آنکه منادی از آسمان ندا کرد در روز احد که لا فتی الا
علی لا سیف الا ذو الفقار وجمعی از مردم این کلام را شنیدند واز رسول خدا پرسیدند این منادی
کیست حضرت فرمود ملکیست بحکم خدا این ندا را میکند و بروایت دیگر همین منادی در روز بدر نیز این
ندا را کرده بود حدیث هفدهم در کتاب مسند احمد بن حنبل و در کتاب مناقب خوارزمی مسطور و در کتب
اهل عامه مشهور است جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن
کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول
الله قال لا ولکنه خاصف النعل وکان علی علیه السلام یخصف نعل رسول الله فی الحجرة
عند فاطمة یعنی حضرت رسالت پناه خطاب با صحابه فرمود که از شما کسی باشد که قتال وجهاد کند
با گروهی بر تأویل قران چنانکه من قتال کردم بر تنزیل آن پس ابوبکر پرسید که آنکس منم یا رسول خدا
فرمود نه بعد از آن عمر گفت ای پیغمبر خدا آنکس منم پس فرمود نه وبعد از آن بزبان معجز بیان
فرمود آنکس را که من میگویم نعل را پینه میکند واتفاقا در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در حجره فاطمه نعل جناب رسول خدا را پینه میکرد ودر صحاح مسلم وبخاری ودر جمع بین الصحاح الستة
و در بعضی کتب دیگر از اهل عامه نقل شده است که جمعی از قریش در حضرت جمع شدند وهر کدام حرفی
میزدند تا آنکه رسول خدا را غضبناک کردند وآثار غضب در بشره مبارک ظاهر گشت پس فرمود

لتظهرن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منی امتحن الله قلبه بالایمان یضرب
رقابکم علی الدین قیل یا رسول الله هو ابوبکر قال لا فقیل عمر قال لا ولکنه
خاصف النعل الذی فی الحجرة یعنی باز ایستید شما ای گروه قریش از این ارادها وگفتگوها اگر منع
نشوید هر آینه برانگیزد خدای تعالی بر شما مردی را از یاران من که دل ایشان محکم شده باشد در ایمان
بخدا او گردنهای شما را میزده باشد در راه خدا وچون حضرت رسالت پناه این کلام را فرمود پس
کسی پرسید یا رسول الله آنکس ابوبکر خواهد بود حضرت فرمود نه دیگری گفت عمر خواهد بود حضرت
فرمود نه ولکن آنکس پینه کننده نعل است در حجره یا با بنظر تو فرمود آنکس در حجره پینه میکند نعل را و در
آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حجره فاطمه نشسته نعلین رسول خدا را پینه میکرد دیگر را در صحیح
احمد بن حنبل و بین الخاصه والعامه مشهور و معتبر است بدانکه قران را ظاهری است و باطنی
و ظاهرش مسمی بتفسیر و باطنش بتأویل و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله بظاهر قران با کفار جهاد
میفرمود بجهت آنکه کفار در آن وقت میگفتند کما اتی الله علی بشر یعنی نفرستاده است خدا چیزی از تعالی
بر بشری هیچ آیتی والحاصل و با ایشان جهاد میفرمود تا آنکه فوج فوج بدین اسلام در آمدند و اهل بغی و خوارج
تأویل قران کردند و با آن مدعی خلافت از برای خود شدند و قران را از راه تأویل خود بر ایشان میبر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسبب تأویل با ایشان قتال کرد و شافعی گفته است لولم یقاتل
امیر المؤمنین اهل البغی ما کنا نعلم کیفیة القتال معهم یعنی اگر امیر المؤمنین علیه السلام
با اهل بغی قتال نمیکرد کسی از ما نمیدانست که با ایشان چگونه قتال باید کرد بدانکه
کلام حضرت رسول خدا یقاتل علی تأویله دلالت میکند بر امامت و خلافت جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
بجهت آنکه قتال بتأویل محقق نمیشود مگر بصاحب علم لدنی باشد و در لیبعثن مسم
اشاره دارد دیگر آنکه کسی را که جناب باری تعالی امتحان قلب او را کرده باشد بایمان واو را

مبغوض کند باید از خلائق بپرهیزد مگر امام و خلیفه باشد حدیث هیجدهم در مسند احمد بن حنبل
وسایر کتب عامه مذکور است که حضرت رسول خدا خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام کرده فرمود
لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا منافق یعنی ای علی دوست نمیدارد ترا مگر کسی که
مؤمن باشد و دشمن نمیدارد ترا الا آنکه منافق باشد و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است
که رسول خدا روزی دست امام حسن را بدست و دست امام حسین را بدست دیگر گرفته بود وفرمود
من احبنی واحب هذین وابا هما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیمة
یعنی هر که دوست دارد مرا و دوست بدارد این دو پسر و پدر و مادر اینها را هر آینه خواهد بود با من
در روز قیامت در درجه من و رفعت درجه آنحضرت را عقول قاصر است از بیان آن و ماهر
و مناسب باین حدیث شریف است این کلام لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی
والمرتضی وابناهما والفاطمة یعنی از برای من پنج نفر است یعنی آنکه دوست میدارم پنج
نفر را که این صفت دارند که حالا شعله سبب آنها حرارت آتش جهنم که شعله ور است
جناب مصطفی ومرتضی وحضرت امام حسن وامام حسین وحضرت فاطمه علیهم السلام وعلما در
کتب رجع منعه انتهی این بیت را شیخ نجات از آتش جهنم است و هر مطلبی که خواسته باشد باجابت برسد
است ودر تجربه رسیده است ودر کتاب کلینی مذکور است که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمر
عصا بدست میگرفت ودر کوچه های مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر
یا معشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر
فی شأن امه یعنی جابر گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر بهترین مردمان است
و هر کس این معنی را قبول نداشته باشد و ابا نماید پس بتحقیق کافر است ای جماعت انصار اولاد
و فرزندان خود را بمحبت حضرت امیر المؤمنین امتحان نمائید و برنور محبت امام المتقین تربیت کنید

و اگر قبول کنند و محبت آنحضرت را پس پاک و پاکیزه و حلال زاده اند و اگر از محبت آنجناب سر باز زنند
و قبول نکنند پس تحقیق حال مادر ایشان باید کرد و قصور از جانب او است یعنی حرامزاده یا ولد حیض
است و از ام سلمه مرویست که گفت از رسول خدا شنیدم فرمود لا یحب علیا منافق ولا یبغضه
مومن ومسلم یعنی دوست نمیدارد علی را منافق و دشمن نمیدارد او را مؤمن و مسلم و ترمذی
و نسائی از اکابر محدثین اهل عامه اند از زید بن حبیش نقل کرده اند که او گفت از علی ابن ابی طالب
شنیدم میگفت والذی فلق الحبة وبرء النسمة انه لعهد النبی الامی الی ان
لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق یعنی قسم بآن کسی که شکافته است دانه را و آفریده است جان
یعنی دانه را و خلق کرده است انسان را که هر آینه عهد کرده پیغمبر خدا با من آنکه دوست نمیدارد
مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مرا مگر منافق و چون جناب رسول خدا از اهل مکه معظمه است و مکه را
ام القری گویند یعنی مادر شهرها بجهت آنکه در وسط جمیع زمین است و زمین از آنجا مسطح شده
از این جهت جناب رسول خدا امی الامی گویند و ارباب تواریخ گفته اند که ابو دلف عجلی را از
امرای نامدار است علوی او در تشیع مرتبه بود و روزی در مجلس میگفت که در تشیع غلو دارد
نباشد و لهذا از ما نیست پس شخصی با رفیقان خود گفت من در تشیع غلو ندارم و چون این خبر
باو رسید گفت الله اکبر من مادر او را عزیز میدارم و بشارت میدهم او را که بد نیست حرامزاده است زیرا که او
لذان است و ابوبکر بن احمد بن عمر در تاریخ از ابو جعفر از علمای عامه قول او کالوح المنزل
فی السماء است روایت کرده از ابوذر رحمه الله تعالی که گفت روزی در حضور جناب رسول خدا رفتیم
و گفتیم یا رسول الله من احب اصحابک الیک فان کان امر کنا معه یعنی ای
رسول خدا کدام دوستترین اصحاب است نزد تو پس اگر بوده باشد امری بوده باشیم با او و احمد بن حنبل
در کتاب مسند خود که کتب طریق نقل کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که من اذی

عليًّا فقد اذاني ايها الناس من اذى عليًّا بعث يوم القيمة يهوديًّا او نصرانيًّا يعني هر
که اذيت کند و آزار رساند علي را پس بتحقیق که اذیت و آزار کرده است مرا ای گروه مردمان هرکه رنجاند
علی را مبعوث میشود در روز قیامت یهودی یا نصرانی یعنی در صف یهودی و نصرانی مبعوث خواهد شد
و چند حضرت رسالت پناه در مواضع متعدده فرموده لحمك لحمي ودمك دمي ونفسك نفسي
یعنی ای علی گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست و نفس تو نفس منست پس یقین است که اذیت و رنجانیدن
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اذیت و رنجانیدن حضرت رسول خداست و در روایات معتبره وارد شده است
که من صافح عليًّا دخل الجنة یعنی هرکه مصافحه کند علی را داخل میشود بهشت را لکن
باعتقاد اکثر کفار [illegible] خلیفه و جانشین حضرت رسول خدا است و ابو بکر غاصب حق است
در شرح دیوان از شیخ نجم الدین کبری روایت کرده است که در واقعه دیدم رسول خدا صلی الله علیه
و آله در موضعی ایستاده و علی علیه السلام در پهلوی او ایستاده پیش رفتم و مصافحه با علی کردم که خاطرم
رسیده در کتب احادیث دیدم و شنیدم در باب مصافحه [illegible] داخل بهشت شود رسیدم
اینجا جمیع است باز حضرت فرمود صدق رسول الله و نقل کرده اند از امام شافعی که پرسیدند
که در شان علی چه میگوئی گفت در شان او چه توان گفتن که در او سه چیز باشد چیز جمع
جمع نشده است از برای هیچ فردی از افراد بنی آدم این جمیع امور بلاشبهه اتفاق نیفتاده و بعد هم
نخواهد شد که سخاوت و گشتن با درویش بسیار و شجاعت و دلیری با زاری و تدبیر و علم
و این بیت را میخواند • انا عبد لفتى انزل فيه هل اتى • الى متى اكتمه الى
متى • یعنی من بنده ام جوانی را نازل شده است در شان او سوره هل اتی بسبب [illegible]
و سخا و تا کی بود تا کی پنهان کنم نتوانم که دوستی او را تا کی پنهان توانم کرد که
کسی که دوستی او موجب دخول جنان و دشمنی او موجب دخول نیران و [illegible] که [illegible]

موجب

موجب اذیت رسول خدا است و مصافحه او موجب دخول جنت بود پس چگونه میشود [illegible]
کس معزول و خانه نشین و ابو بکر کوس الخلیفه میزند لیکن بعد ازین فرموده امام شافعی گفته است
ومات الشافعي ليس يدري • علي ربه ام ربه الله • حدیث نقل کرده احمد بن
حنبل در کتاب مسند ذکر نموده است که ابو بکر و عمر حضرت فاطمه را خطبه کردند از رسول خدا طلبیدند
آنحضرت فرمود فاطمه کوچک است و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطبه کرد حضرت رسالت قبول فرمود و
در بعضی از روایات [illegible] چون ابو بکر و عمر خطبه کردند فاطمه را جناب رسالت فرمود انی منتظر امر الله
فيه یعنی در این امر منتظر وحی الهی میباشم در تزویج فاطمه [illegible]
[illegible] سن حضرت فاطمه خلاف است بعضی پانزده سال و بعضی کمتر گفته اند و اصح اقوال آنست که در آن وقت
بین ده سال بوده و چند [illegible] حضرت رسالت پناه فرمود مرحبا و اهلا
گفت از مال دنیا چه داری گفت زره و اسب دارم حضرت رسالت فرمود اسب ضرور است زره را
بفروش پس حضرت امیر زره را بچهارصد و هشتاد درهم فروخته [illegible] مبلغ را نزد رسول
خدا برده و آنحضرت [illegible] ببلال داده [illegible] بخرد و باقی را بام سلمه داد که در جهاز فاطمه
صرف نماید و در این وقت جبرئیل امین نازل شده امر الهی را آورد که فاطمه [illegible] علی بن
ابی طالب بده و حضرت رسول خدا اصحاب را طلبیده و خطبه در غایت بلاغت و فصاحت مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و ترغیب بنکاح خواند و فرمود ایها الناس حق تعالی امر فرموده که فاطمه را بعلی دهم و
او را بزنی [illegible] مثقال نقره بعلی دادم ای علی راضی شدی گفت راضی شدم و [illegible]
علی را امر فرمود تو هم خطبه بخوان او هم خطبه خواند و بعد از آن حضرت رسول در حق ایشان
دعا کرد و فرمود جمع الله شملكما واسعد جدكما وبارك عليكما واخرج منكما
كثيرًا طيبًا پس امر نمود تا خرما حاضر کردند و اصحاب خوردند و از یکدیگر [illegible]

و چند روز از زفاف ایشان بعد [illegible] فاطمه [illegible] ام سلمه همراه که بخانه علی رفت [illegible]
و ساعتی نشست و [illegible] دعا [illegible] خانه و امر فرمود [illegible]
بخورید و مقداری از آن بایشان پاشیده اراده بیرون رفتن که فاطمه بگریه درآمد حضرت رسول فرمود
ای فاطمه ترا بکسی داده ام که اسلام او از همه پیش و خلق او از همه بهتر و علم و عرفان او
از همه بیشتر و اگر او را [illegible] اهل بیت منست بخدا قسم تزویج کرده ام ترا بکسی که
سید دنیا و آخرت و کلام معجز نظام مشتمل [illegible] ايم الله الذي نفسي بيده لقد زوجتك
سيدًا في الدنيا والآخرة لمن الصالحين و در بعضی روایات مذکور است که حضرت با فاطمه فرمود
بعلك لا يقاس عليه احد من الناس یعنی شوهر تو کسیست که هیچ یک از آدمیان قیاس
نمیتوانند کرد و بعضی از محدثین اهل عامه روایت کرده اند از حضرت رسول خدا فرمود اگر امیر المؤمنین علیه السلام
فاطمه را خواستگاری نمیکرد او را از زمان آدم صفی الله تا یوم ینفخ فی الصور کفوی نمی بود
و زمخشری که او از معاندین اهل بیت است و در نزد تمام اهل عامه ثقه میباشد نقل کرده است که رسول
خدا فرمود که فاطمة مهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلها نور بصري والائمة
من ولدها امناء ربي وحبل ممدود بينه وبين خلقه من اعتصم
بهم نجى ومن تخلف عنهم هلك یعنی فاطمه روح و باعث زندگی دل منست و هر دو
پسر او میوه دل منست و شوهر او روشنی چشم منست و امامان که از نسل او بهم خواهند رسید
امینان پروردگار منند و ریسمانند کشیده میان حق تعالی و میان خلایق که هرکه تمسک [illegible] بایشان
نجات خواهد یافت و هرکه از ایشان دوری کند هلاک خواهد شد و ثعلبی که از اکابر علمای معتبر
اهل عامه است در تفسیر قول حق تعالی واعتصموا بحبل الله جميعًا [illegible] از رسول
خدا نقل کرده است که آنحضرت فرمود یا ایها الناس قد ترکت فیکم الثقلین خلیفتین

ان اخذتم

ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الاخر كتاب الله حبل ممدود
ما بين السماء والارض وعترتي واهل بيتي وانهما لن يفترقا حتى يردا علي
الحوض یعنی ای گروه مردمان بدرستی که گذاشتم در میان شما جن و انس دو خلیفه اگر تمسک بایشان
نمائید دو خلیفه باشد هرگز گمراه نخواهید شد بعد از من یکی از آنها بزرگتر از دیگریست آن کتاب خداست
و آن ریسمانیست کشیده شده در میان آسمان و زمین و دیگری عترت من و اهل بیت منست و این هر دو از هم
جدا نخواهند شد تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر رسند و در جمع بین الصحیحین از رسول خدا روایت نموده اند
که آنحضرت فرمود انما انا بشر يوشك ان ياتيني رسول ربي فاجيب وانا تارك
فيكم الثقلين شيئين نفيسين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب
الله واستمسكوا به واهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي [illegible] یعنی بدرستی که من بشرم نزدیکست که از
از میان شما [illegible] رسول خدا [illegible] پس من اجابت
خواهم کرد [illegible] در میان شما ثقلین از جن و انس دو چیز
نفیس بزرگ مصون از خلل [illegible] حق تعالی حافظ است یکی از آنها کتاب خداست و در اوست هدایت
و نور پس بگیرید بکتاب خدا و تمسک نمائید بآن [illegible] و دیگری اهل بیت منست [illegible]
حق تعالی را در اهل بیت [illegible] و احمد بن حنبل در مسند خود از ابو سعید خدری
نقل کرده است رسول خدا فرمود انی قد ترکت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین
واحدهما اكبر من الاخر كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي و
اهل بيتي الا انهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض و ترجمه اینها پیشتر سابقا گذشت و ایضا
احمد بن حنبل در مسند از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده است که گفت روزی در عرفات در خدمت رسول
خدا بودم و علی علیه السلام در برابر ایستاده پس آنحضرت فرمود یا علی نزدیک بیا [illegible] نزدیک شد فرمود یا علی

خلقت انا وانت من شجرة واحدة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها
من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة یعنی ای علی خلق کرده شده‌ام من و تو از یک درخت من بوده‌ام
منم و شاخ بلند اش تو و حسن و حسین شاخهای [illegible] اند از آن شاخ بهم رسیده اند و هر کس چنگ بان شاخ
درخت زند خدای تعالی او را داخل بهشت عنبر سرشت خواهد کرد حدیث هشتم احمد بن حنبل
در کتاب مسند خود ذکر نموده جناب رسول آخر الزمان بزبان معجز بیان فرمود النجوم امان لاهل
السماء فاذا ذهبت ذهب اهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب
اهل بیتی ذهب الارض یعنی ستارگان [illegible] از برای اهل آسمان پس هرگاه بروند اهل آسمان خواهند
رفت و اهل بیت من [illegible] امان‌اند از برای اهل زمین پس در وقتی بروند اهل بیت من پس خواهند رفت اهل زمین
یعنی [illegible] اهل بیت من باعث [illegible] امان و موجب [illegible] نوع انسان [illegible] و [illegible] خلایق
عالمیان بوجود [illegible] جناب [illegible] صاحب العصر والزمان علیه الصلوات [illegible] است
در زیر [illegible] است و حافظ در کتاب حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible] فرمود روزی [illegible] از برای من وضو [illegible] پس [illegible] حاضر کردم [illegible] دو [illegible]
رکعت نماز بجا آورد [illegible] فرمود [illegible] داخل میشود بر تو در این در امام متقیان و سید و سردار عالمیان
و یعسوب مومنان و خاتم اوصیا [illegible] روی سفید [illegible] انس
گفت من گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان [illegible] پس علی علیه السلام
آمد و حضرت رسول خدا [illegible] گفتم علی آمد پس برخاست بسوی او [illegible] دست
در گردن او کرد و عرق روی [illegible] علی گفت یا رسول الله [illegible] امروز [illegible] کاری میکنی
[illegible] حضرت رسول فرمود [illegible] و حال آنکه تو از جانب من [illegible] خدای رسانید
و صدای [illegible] خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد برای ایشان آنچه را در آن اختلاف کنند

[illegible]

بعد از من و ایضا احمد بن حنبل در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا فرمود کیست که آب از برای ما
بیاورد مردم همه امتناع نمودند امیر المومنین علیه السلام مشک برداشت و شب بسیار تاریک بود آمد بر سر چاهی
عمیق فرود رفت [illegible] پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل [illegible] از برای یاری
[illegible] و برادرش [illegible] پس از آسمان [illegible] و با غلغله و صداهای [illegible] شنیدند تا رسیدند
چاه رسیدند تمامی آن ملائکه بر حضرت امیر سلام کردند از برای اکرام و ایضا احمد [illegible] مسند دیگر از
انس روایت کرده و در آخر زیاد کرده است که حضرت رسول خدا فرمود یا علی در روز قیامت [illegible]
بهشت را از برای تو خواهند آورد و [illegible] خواهی شد و [illegible] تو [illegible] تو
خواهی بود تا داخل بهشت شوی و احمد بن حنبل در کتاب مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا
روایت کرده اند که فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در
[illegible] و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب [illegible] از احمد [illegible] در
از احمد بیهقی روایت کرده است که هر که خواهد نظر بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در
خلق او و بسوی موسی در [illegible] او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] دلالت میکند که علی [illegible] پیغمبران است در این صفات و [illegible] الفضل از
ابوبکر بود [illegible] افضل [illegible] پس باید علی افضل از ابوبکر بوده باشد
و چگونه بر علی مقدم خواهد بود در خلافت و امامت و حال آنکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلا
و حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول خدا فرمود که حق تعالی عهد کرد
در باب علی بسوی من عهدی [illegible] گفتم خداوندا آن عهد را بیان کن برای من فرمود بشنو
[illegible] علی علامت راه هدایت و امام اولیاء منست و او [illegible] کلمه لازم [illegible] ام بر متقیان
اشاره بایه شریفه والزمهم کلمة التقوی کند و دوست او را [illegible]

[illegible] دوست داشته است و هر که او را اطاعت کند بتحقیق مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را
باین پس گفتم پروردگار من او را بشارت دادم پس گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت او هستم اگر
عذاب کند از گناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا وعده داده است
پس او سزاوار [illegible] پس حضرت رسول فرمود که دعا کردم در حق او و گفتم خداوندا
دلش را جلا بده و دل او را [illegible] ایمان خود گردان جناب [illegible] کردم و اما او را [illegible]
[illegible] ام [illegible] واقعا [illegible] احدی از دوستان خود [illegible] نکرده ام گفتم خداوندا
او [illegible] فرمود در علم [illegible] او مبتلا [illegible]
[illegible] و ایضا حافظ ابو نعیم [illegible] دیگر از انس روایت کرده است حضرت رسول فرمود
[illegible] پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی [illegible] و علامت [illegible]
ایمان است [illegible] و نور جمیع [illegible] منست و علی امین منست در قیامت و علم
دار منست [illegible] خواهد بود کلیدهای خزینه‌های پروردگار من بدانکه احادیث
داله بر امامت و خلافت آن جناب [illegible] در کتب مخالف و موالف بسیار است و ما بجهت اختصار بهمین
[illegible] اکتفا نمودیم و اگر دیده بصیرة بینا بود یک حدیث کافیست والا آنها یکه [illegible]
[illegible] و علی ابصارهم غشاوة [illegible] [illegible] و الحمد لله [illegible]
و از جمله [illegible] فضل [illegible] در بیان فضیلت آن جناب است [illegible]
در مناقب از جمهور [illegible] نقل کرده است [illegible] عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم
که فرمود لو ان الریاض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی اگر درختان تمام عالم قلم شوند و دریاها
مرکب و تمامی جنیان حساب کننده و تمامی انسان نویسنده نمی‌توانند شمار کرد فضیلت حضرت

امیر [illegible]

امیر المومنین علیه السلام را و کسی [illegible] رسول خدا از زبان چنین کلام [illegible] بفرماید چگونه [illegible]
[illegible] فضائل و کمالات آن جناب [illegible] اقل عبارت او لا [illegible] و بزرگ [illegible] اتمام
[illegible] فضیلت و کمال [illegible] در بیان علم است [illegible]
[illegible] شیعه و سنی منعقد شده است بر اینکه آن جناب بعد از حضرت رسول اعلم از جمیع مخلوقات است
[illegible] انبیا و اوصیا [illegible] در جمیع علوم خواه در احکام شرعیه خواه در علوم یقینیه و معارف حقیقیه خواه
در غیر [illegible] آن جناب بعد از حضرت رسول [illegible] اینکه او را اعلم [illegible] قبل حضرت رسول خدا
بوده و مصداق انا مدینة العلم وعلی بابها است و ابن ابی الحدید از علمای عامه
است در شرح نهج البلاغه گفته است که جمیع علوم منتهی بآن جناب میشود و جمیع صحابه در مسائل
و احکام رجوع باو مینمودند و حلال مشکلات او بود و هرگز او را بغیر از پیغمبر بدیگری حاجتی نبوده
[illegible] و از ابن عباس مروی است [illegible] در خدمت آن جناب بودم از اول شب
تا طلوع صبح در باب بسم الله تکلم فرمود و تمام نشد و جمیع فصحا و بلغا کلام مبارک او را
فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق میدانستند و در صحیح مسلم [illegible] مذکور است که آن جناب
فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال
کنید از من از راههای آسمان پس بدرستی که دانا ترم از راههای زمین و ایضا فرمود رسول
خدا تعلیم کرد بمن هزار باب از علم و من از هر بابی هزار باب دیگر استنباط نمودم و مشهور است بزبان معجز بیان
فرمود لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا من تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم و در بعضی از نسخ وارد
شده است من تفسیر فاتحة الکتاب یعنی اگر خواهم [illegible] را از تفسیر و تاویل و فواید بسم الله
الرحمن الرحیم یا فاتحة الکتاب بیان نمایم [illegible] کتاب بنویسند که تا بهفتاد شتر [illegible]
بار [illegible] و خوارزمی در کتاب مناقب بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت

قال رسول الله قسمت الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى على تسعة والناس جزءا
واحدا يعنى حكمت و علم عالم قسمت كرده شده بده قسم پس عطا كرده شد بعلى عليه السلام نه جزو و داده شد
يك جزو بجميع مردمان و ايضا خوارزمى در كتاب مناقب از سلمان فارسى رضى الله عنه روايت نموده كه گفت از رسول خدا
شنيدم كه فرمود اعلم امتى بعدى على بن ابى طالب يعنى داناترين امت من بعد از من على عليه السلام است
و ايضا در مناقب مذكور است كه حضرت فرموده اقضى على بن ابى طالب يعنى حاكمترين امت من على بن ابى
طالب است و ابن طلحه شافعى در كتاب خود از بيهقى كه از اكابر علماى عامه است از حضرت رسول خدا روايت
كرده است من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه والى نوح فى تقويه والى ابراهيم فى خلته
والى موسى فى هيبته والى عيسى فى عبادته فلينظر الى على بن ابى طالب يعنى
هرگاه اراده نمايد كسى كه نظر كند بسوى آدم صفى الله در علم او و بسوى نوح در تقوى او و بسوى ابراهيم در
خلت او و بسوى موسى در هيبت او و بسوى عيسى در عبادت او پس نظر كند بسوى على عليه السلام كه آنحضرت
جامع اين تمام صفات است و بطريق ديگر از ابو الحمراء نقل كرده الى نوح فى فهمه والى يحيى بن
زكريا فى زهده والى موسى فى بطشه والى ابراهيم فى حلمه و در كتاب فردوس ابن بابويه
نقل شده است من اراد ان ينظر الى اسرافيل فى هيبته والى ميكائيل فى رتبته
والى جبرائيل فى عظمته والى آدم فى هيبته والى نوح فى صبره والى ابراهيم
فى سخاوته والى سليمان فى ملكه والى موسى فى شجاعته والى عيسى فى
سياحته والى محمد فى شرفه ومنزلته فلينظر الى على بن ابى طالب و از مضامين اين احاديث
معلوم ميشود كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام جامع جميع صفات كمال است و اعلم از كل عالم بعد از حضرت رسول
خدا و اوصياء و اولياء و انبياء باب دويم در بيان فضيلت زهد آنحضرت بدانكه
هيچيك از فرق يعنى خاصه و عامه خلاف ندارند در آنكه آنحضرت زاهدترين كل عالم است بعد از رسول خدا

الناس جزء

دالحضرت

و آنحضرت بزبان معجز بيان فرموده يا دنيا قد طلقتك ثلاثا اى دنيا بتحقيق من طلاق دادم ترا
سه طلاق چنين سه طلاق موجب عدم رجوع و ممتنع مطلق است از اين جهة آنحضرت بسه طلاق تعبير
فرموده يعنى آنحضرت دنيا را بخود حرام كرده يا دنيا غرى غيرى قد طلقتك ثلاثا لا رجعة
فيها و از عمر بن عبد العزيز مروى است كه گفت ما علمنا احدا كان فى هذه الامة بعد النبى ازهد
من على بن ابى طالب يعنى ما نمى دانيم كسى را زاهدتر در اين امت بعد از رسول خدا از على
عليه السلام و روايت شده است كه آنحضرت از نان جو سه روز متوالى سير نخورد تا از دنيا بجوار
رحمت ايزدى پيوست و ملا على قوشچى كه از اكابر علماى عامه در شرح تجريد آورده از عبد الله رافع نقل كرده
كه روزى كه عيد اكبر بود در خدمت جناب امير المؤمنين رفتم ديدم كه در وقت افطار كيسه سربمهر
حاضر كردند و در آنجا آرد جو بود و بآن افطار نمود و گفتم يا امير المؤمنين عليه السلام كيسه را چرا مهر كرده
گفت از براى آنكه حسنين شير يا روغن داخل نكنند از اين جهة آنرا مهر كردم و مشهور است كه سويد
بن غفله گفت كه آنحضرت را ديدم كاسه از دوغ ترش پيش بود و طعم آن بمرتبه رسيده بود
با قرص از نان جو كه آرد آنرا نبيخته بودند و پوستهاى جو بر روى نان ظاهر بود و خشك شده بود
آنحضرت آورده و بر همت تمام آنرا ميشكست و بآن دوغ تناول ميفرمود پس من بكنيز آنحضرت فضه
نام داشت و در همان مجلس حضور داشت گفتم اى فضه از خدا نمى ترسى كه اين آرد را پاك نمى كنى و نخاله
آنرا جدا نمى كنى كه نان بخته ميكنى گفت فداى او باد پدر و مادرم او مرا امر فرموده كه نخاله نان
نگيرم و از پاكيزگى نان نهى فرموده و نعلين آنحضرت از ليف خرما بود كه گاهى بپوست و گاهى بليف خرما پينه ميزد و
جامه بكرباس دو درهم ميخريد يكى را بقنبر ميداد و ديگرى را خودش مى پوشيد و اگر احيانا آستين جامه از
دست درازتر بود بكارد ميبريد جدا ميكرد و ميگفت اين زياده بكار ديگرى ميآيد و سر آستين
بورا كوك كرده باقى ميگذاشت و عمر را از آن گرانتر ميدانست كه صرف در ختن آن نمايد و خوارش

وفرموده

نان آنحضرت سركه يا نمك بود و اگر احيانا زياده بر آن ميفرمود از سبزيها و گياهاى زمين بود و گوشت تناول
فرموده و اگر احيانا ميخورد بسيار كم ميخورد و شكم خود را مقبرة حيوانات نساخته و علاوه شمشير
السيف ... بود و جامه ... شمشير ميفروخت از آنكه مرا دارم و خطيب خوارزمى در كتاب
مناقب از عدى بن ثابت روايت كرده است او گفت آنحضرت را در بازار ديدم شمشير را در دست
داشت و ميفرمود من يشترى سيفى هذا فلو كان عندى اربعة دراهم اشترى بها
ازارا ما اعتد يعنى كيست اين شمشير را از من بخرد پس هرگاه در نزد من چهار درهم مى بود
جامه ميخريدم اين جامه را نمى فروختم و احاديث در اينخصوص بسيار و كلام ارباب سير بسيار
در اين باب و ما باين قدر بجهت اختصار اكتفا نموديم باب سيم در بيان شجاعت آنحضرت و اجماع
كافه انام حتى سنى و يهود و نصارى و غير آنها از طوائف كفار معتقد شده است كه آنحضرت شجاع
ترين خلائق او كيز و اجرى است و ابن ابى الحديد از علماى عامه است در شرح نهج البلاغه ذكر نموده
است كه پادشاهان فرنگ و روم صورت آنحضرت را در عبادتخانهاى خود ميكشيدند و ملوك الترك
صورت آنحضرت را بر شمشيرهاى خود نقش ميكردند و موجب فتح و نصرت شده و در شمشير الب ارسلان
و پسر او سلطان ملكشاه سلجوقى صورت مبارك آنحضرت بود و تمامى طوائف كفار از فلاسفه
و يهود و نصارى و غير هم اسم آنحضرت را بلا واسطه اين صفت دوست ميدارند و تعظيم نام و صورت او را
ميكنند و از جمله امور عامه مروى است كه هرگاه كفار در جنگ روز علامت اعلام ميديدند ميگريختند و حمله ميكردند و
ديگر اميدى كه نداشتند و اگر آواز و رايت جنگ خود را زنده مى ديدند تجمع ميكردند خلاصه كلام
در انتقام آنحضرت مقدمه حكايت فتح خيبر دليل است واضح و نداى لا فتى الا على لا سيف
الا ذو الفقار برهانيست ساطع و لائح بر كمال شجاعت آنحضرت باب چهارم
در بيان عبادت آنحضرت بدانكه آنحضرت اعبد ناس است و هيچكس بعبادت آنحضرت نرسيده و زبان

معجز بيان

معجز بيان فرموده كه والله ما عبدتك خوفا من نارك ولا شوقا الى جنتك ولكن
رأيتك اهلا للعبادة فعبدتك قسم بخدا كه عبادت نمى كنم پروردگار خود را بجهت ترس از آتش
جهنم و نه بجهت اشتياق بسوى بهشت لكن تو را يافتم سزاوار پرستش و مستحق عبوديت عبادت ميكنم و آنحضرت
صائم النهار و قائم الليل بود يعنى روزها روزه ميگرفت و تمام شبها بعبادت حق تعالى مشغول
بود و شبانه روزى هزار ركعت نماز ميكرد و پيشانى مبارك آنحضرت از بسيارى سجود مانند زانوى شتر
پينه كرده بود و از كسب دست مبارك خود هزار بنده خريده و آزاد كرده بود و در ... در كم
بودند مزدورى ميكرد و اوقات چند كس را يا از آنها حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله بود
مى گذرانيده و حضرت امام زين العابدين را عبد زمان خود بود ميفرمود اين لى عبادة
على بن ابى طالب و از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام مروى است كه فرموده آيه شريفه سيماهم
فى وجوههم من اثر السجود در شأن حضرت امير المؤمنين عليه السلام وارد شده است
خلاصه كلام در انتقام آنحضرت ستايش و پرستش جناب بارى جلت شأنه العالى را بجائى رسانيده بود
در دست عابدان جهان و ملائكه مقربان و هيچ فردى از افراد آدميان بآن نمى رسد باب پنجم
در بيان حلم آنحضرت است بدانكه ملا على قوشچى در شرح تجريد آورده نقل كرده است كه در حرب
معاويه عليه اللعنه و بر لشكر آنحضرت رفت و آمده و آب را بتصرف خود در آورده و ابو الملعون
آنحضرت و لشكر ظفر اثر را از آب منع كردند و بعد از آنكه لشكر ظفر پيكر معاويه و اصحاب او را از آب
دور كردند خواستند كه لشكر معاويه را از آب منع نمايند آنحضرت نهى فرمود و در روز جمل چون مروان
را گرفتند و در خدمت آنحضرت آوردند با آنكه عداوت آن ملعون را با خود ميدانست و بغض آنحضرت
شمشير كين بر كمر بسته و در فتنه انگيزى كوتاهى و تقصير نكرده از او گذشت فرموده و حلم بكار
بردند و در وقتى كه اصحاب قصد قتل مروان كردند و خانه او را محصور نمودند و آب را از خانه

لکن ملعون قطع کوند الکنار منتظار بدوش مبارک آنحضرت رسیده و با آن بر سانیده باآن همه اذیت
رسانید ملعون نسبت بآنحضرت و اصحاب او اعمال آورده بود و عبد الله بن زبیر در روز جنگ جمل نسبت
بآنحضرت بی ادبی بسیار کرده و پدر ملعونش از همه رسانیده شده و لکن سعی زیادی که پدر خود را بر جنگ
و تحریص انجا ربه نموده با آنکه با ناشره قتال در پیوسته و هر چه لائق بجهتی بود بجا آورده مع هذا آنحضرت گذشتند
فرمودند و امان بودند با آنکه در روز جنگ جمل نسبت بآنحضرت بی ادبی بسیار کردند و شمشیرها بر روی
آنجناب کشیدند بعد از فتح بصره امر فرمود که متعرض مال و اولاد ایشان نشوند و عایشه ملعونه را با این
ناحق معرکه جنگ جمل را باعث شده حضرت عفو فرمود کار مردانه نسبت با او نمود و زنان همراه او کرده
بمدینه فرستاد و ابن ملجم ملعون را چنانکه ضربتی بر فرق مبارکش زده بود بحضرت امام حسن وصیت فرمود
که او را یک ضربت بیشتر نزنند و گوش و بینی او را نبرند و از طعام و شراب او را محروم نسازند و هر جا حق کلام
بجای غضب حلم بکار میبرد و میفرمود یا رب زدنی حلما فانی ارى الحلم ابید و علیه
حلیم یعنی خداوندا زیاد کن حلم مرا که من میدانم که هیچکس از حلم پشیمان نکشیده گفت باب ششم
در بیان جود و کرم آنجناب گفت و تعبیر بعضی شیعه و سنی متفق اند که سخن از جمیع خلائق او بیشتر
و آنچه ابوبکر مشهور است آنحضرت باغی در مدینه منوره داشت بهر کس آرزوی آن باغ را داشتند
آن را به هزار دینار فروخت و جمیع آن را بفقرا و مساکین بخشش نمود و بخانه آمد در حالتی که در وجه
معاش جهتی از آن نمانده بود فاطمه علیها الصلوة والسلام گفت تو میدانی که من و حسنین ع سه روز است
چیزی نخورده اند و من و تو هم چیزی نخورده ایم آیا از این باغ ما را بکر … او چو … فرمود
جماعتی رسیدند از حیرانی آنها که … تو لائق کرم اباغ امر را از آن نگذاشتم چیزی بیاورم و
کیفیت بخشیدن آن آنحضرت بعقیده … گذشت لکن دلیل … و انفاق … و جهو
آنحضرت و کیفیت نزول سوره مبارکه هل اتی هر کس شنیده گفت برهمان … از کتاب

منتظار

منتظار کسی چنین بکند حاصل کلام آنحضرت تمامی اموال و مایحتاج خود را در راه خدا داده هیچ چیز را
باقی نگذاشتی و معظم سخاوت آنحضرت آنست که جان نازنین خود را بجهت خوشنودی جناب احدیت بذل نموده
و در شب غار در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیده و خود را فدای پیغمبر کرده و مصداق آیه شریفه
ومن الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله گردید و از کمی خلاصه سخاوت آنجناب منتظار
را که در هر کتاب مذکور خلاصه شده و ما بجهت اختصار در رساله با این قلیل اکتفا نمودیم باب هفتم
در بیان ذکر مستجاب الدعوه بودن آنجناب منتظار مشهور و متفق است و انس بن مالک چنین گویند شاهد
نمود آنحضرت دعا کرده در مرضی پیدا کند پنهان نتواند کرد پس مبروص شد و یا از بن ابیه با او در گفتگو
ملاده بازبون فرمود اخسئ و این لفظ کسی را در سگ اطلاق میکنند فی الحال بصورت سگ شد و چون
زن و فرزند شر الناس و جزع نمودند باز دعا کرد بصورت اول شد و دعا کرد بر بسر بن ارطاة دیوانه شد
و هر نوبتی دعا کرد در دشمن شد یعنی بدعای آنحضرت نوبت آفتاب برگشت بر همه عالمیان ظاهر شد
و اهل کوفه از زیادتی آب شکوه کردند دعا کرد آب کم شد و بعد از کمی آب شکوه کردند باز دعا کرد آب
زیاد شد باب در ذکر این امورات نسبت بعظمت آنجناب منتظار بسیار سهل و جزئیست بجهت آنکه
کسی که حیات و ممات و ارزاق جمیع مخلوقات و تمامی امورات حادثه در ارضین و سموات بید قدرت
او بود باشد پس سگ شدن اظهر و شق و امثال آن نسبت بعظم شان لکن جزئی خلاصه بود و مستجاب
دعای آنجناب را علمای لا تعد در کتب مبسوطه بسیار نوشته اند و ما باین قلیل اکتفا نمودیم باب هشتم
در بیان اخبار از مغیبات گفت در بیان ذکر صدور این امر از آنجناب منتظار از حد حصر
خارج لکن ما بقلیلی اکتفا مینمائیم و بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ندا کرد هر گاه از رسول خدا دینی و امانتی باشد بیاید طلب نماید و بگیرد دو نفر آمدند و طلب میکرد

از قرض با عوض لکن گوش مصاحبت خدا برسید شتر اگر حق بوده … طلب بود و در زیر مصاحبه یافت … ششصد
میدادند و الافلا و چنین این خبر فاش شد عمر با ابوبکر گفت ما نیز در این باب فکری باید بکنیم و نام بلند شده بگیریم
و بعد از شورت با هم قرار دادند که ایشان نیز ندا کنند پس منادی ایشان نیز ندا کرد و چنین خبر با امیر
المؤمنین علیه السلام رسید فرمود دفعه یکی را از علمای خود پشیمان شوند پس روزی اعرابی آمد و از خلیفه و جانشین
جناب رسول خدا پرسید ابوبکر را نشان دادند اعرابی پرسید تو آن وصی و خلیفه رسول خدائی ابوبکر گفت بلی چه
میخواهی گفت هشتاد ناقه در حضرت رسول ضامن شده بود که بمن بدهد حالا که آن جناب بجنت رسیده چه ناقه
و چرا حضرت رسول خدا ضامن شده بود اعرابی گفت اگر تو خلیفه رسول خدائی میدانی که چه ناقه و چرا
ضامن شد … و حال آنکه ضامن شده گفت هشتاد ناقه سرخ موی سیاه چشم بمن بدهد بایا یاید … از شتر
بدهی یا از این ادعا دست بر داری پس ابوبکر بعمر گفت در جواب فکری بکن عمر گفت اعراب جاهلانی میباشند
از او طلب گواهان کن چنین از او طلب گواه کردند اعرابی گفت مثل من کسی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد میخواهند
گرفت و الله ما انت بوصی رسول الله و لا خلیفته یعنی بخدا قسم که تو وصی و خلیفه رسول خدا
نیستی و از مجلس دلگیر شده و غمناک بیرون آمده سلمان فارسی رضی الله عنه با آن اعرابی رسیده گفت
بیا تا تو را بوصی رسول خدا نشان دهم و چنین کرد تا اینکه در رسید گفت انت وصی رسول الله
آنحضرت فرمود بلی ما تشاء یعنی بگو وصی رسول خدا ام چه میخواهی اعرابی حرف خود را اعاده کرد
آنحضرت فرمود اسلمت انت و اهلك یعنی تو و اهل تو مسلمان شده اید چنین اعرابی سخن شنیده
در پای آنحضرت افتاد و بوسید و میگفت شهادت میدهم که تو وصی رسول خدائی این شرط شده بود و ما هم
مسلمان شدیم پس حضرت امیر المؤمنین امام حسن را طلبیده و گفت با سلمان بفلان وادی رفته ندا کن
و بگو یا صالح چنین جواب شنوید بگو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هشتاد ناقه در رسول خدا

صلی الله علیه و آله ضامن شده گفت با این اعرابی تسلیم نما و چنین بعمل آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
امام حسن و سلمان و جمعی از مردمان رفتند و آنحضرت ندا کرد جوابی شنیدند که السمع و الطاعه
یعنی شنیدیم و فرمان برداریم و در حال زمام ناقه بیرون آمد از سنگ حضرت امام حسن از آن گرفته بدست
اعرابی داد و هشتاد ناقه … بهمان هیئت از سنگ بیرون آمدند تا هشتاد عدد تمام شد اعرابی آنها را تمام
بتصرف خود در آورده راه قبیله خویش گرفت و در کتاب خرائج مذکور است که شخصی گفت با آنحضرت آمده
گفت من از دوستان شما ام آنجناب منتظار فرمود دروغ میگوئی مکنت و دیوث و ولد الزنائی و آنکه
مادرش در حالتی که در حیض بود باو حامله شده باشد ما را دوست نمی دارد و بعد از چندی در قضیه
صفین شنیده که در آن ایام آنمرد با معاویه بود و در آنجا کشته شد و بجهنم رفت و دیگر آنکه آنحضرت
وقتی متوجه صفین شد تشنگی بر حوالات ایشان غلبه نمود آنحضرت دیری دید و از راهبان آن دیر
طلب آب کرد راهب گفت تا آب سه فرسخ است و در هر ماه از برای ما اندکی آب میآورند اگر … ما
خود تلف میشوم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از راه بدر رفته اطراف را ملاحظه فرمود و زمینی را
نشان داد و امر کردند چنین کنند سنگی عظیم پیدا شد و گفتند سنگ را بردارید و آن را نتوانستند و خلق کثیری
مجتمع شدند که سنگ را بردارند نتوانستند که حرکت دهند و صاحب خرائج بیان کرده است که جمعی
مجتمعی سیصد نفر بودند و عدد لشکریان نود هزار کس بود و چنین تمامی عاجز آمدند آنجناب منتظار از اسپ فرود
آمد بسر پنجه مبارک آن سنگ را حرکت داده و بدور افکندند از زیر آن سنگ چشمه خوشگوار پیدا شد
که از عسل شیرین تر و از یخ سردتر بود و تمامی لشکریان آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشکها را
پر آب کردند باز امر فرمود که سنگ را بجای خود گذارند چون کسی را ممکن نشد بنفس نفیس متوجه
شده سنگ را بجای خود گذاشت و خاک ریختند و چون از صفین مراجعت نمودند هر چند تفحص آن

این گونه دیگر میگفتند و راهبی از دیر فرود آمده رسید الشفیق بن ثابت گفتند وصی پیغمبر کیست گفت ملک
رفعت آنحضرت مستطاب متوجه گشته و مسلمان شد و گفت از پدران خود شنیده ام که در حوالی این دیر
کشته اند از نشان انبیاء الا نبی و وصی وی و پدران من در آرزوی آن بوده اند که خدمت آنحضرت مشرف
شوند و مرتب در این دیر بسر بردند و این دولت امروز نصیب من شد پس در خدمت آنحضرت بجنگ صفین
رفت و در جنگ شهادت یافت کشته و ابن شیر سلا خارزمی در کتاب مناقب بچند طریق نقل کرده است و دیگر آنکه
ابن شهر آشوب در کتاب خود ایراد نموده که چون آنحضرت مستطاب بکوفه رسید جماعتی از اصحاب آنحضرت
زعم تعقد نکاح که زن از تزویج نموده روزی آنحضرت را گذارده و کسی را فرمود برو و فلان موضع
که آنجا مسجدی است و بر یکی بن المسیحه خانه ایست مردی و زنی در آنجا آواز بلند کرده اند و نزاع میکنند
جنگ کنند هر دو را نزد من بیاور و آنکس بفرموده آنحضرت بان موضع رفته و هر دو را خدمت آنحضرت آورد پس
آنحضرت مستطاب فرمود که سبب نزاع طرفین چیست جوان عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام فرزندان را
خواستم و تزویج کردم و چون بخلوت کردم یافتم در نفس خود نفرتی از او دریافتم مانع شدم او را با و نزد دیگ
کنم و اگر مستولی شدم در آن شب او را بیرون میکردم پس این زن غضب کرد و در میان ما نزاع شد تا این
زمان در کسب الامر که بر مقام امیر المؤمنین مشرف شدیم پس آنحضرت که حضار مجلس فرمود بعضی از سخنان
باشد در جمع شود مردم میتوان گفت و نباید که کسی بشنود حضار مجلس تمامی برخواسته بیرون رفتند
و بغیر از آن دو نفر دیگر کسی باقی نماند آنحضرت بان زن فرمود این جوان را میشناسی یا نه و اما وقتی
در است بشنوی منکر نشوی گفت نه آنحضرت فرمود تو دختر فلان کس نیستی گفت بلی فرمود ترا پسر عمی
نبود که بهم میل و رغبت تام داشتید گفت بلی فرمود پدر تو را از او منع میکرد و ترا با و نداد و از
جوار خود او را اخراج نمود گفت بلی فرمود فلان شب تو بیرون رفتی بقضای حاجت او ترا گرفت

و با کراه با تو نزدیکی کرد و تو از او حامله گشتی و پنهان میداشتی و چون وضع حمل نزدیک شد مادر تو را
در شب از خانه بیرون برده و در فلان مکان تو را وضع حمل شده و آن کودک پسر متولد شد در جامه
پیچیده در خارج جدران در حایلی در آنجا قضای حاجت میکردند گذاشتید سگی آمده او را بو کشید
و تو ترسیدی که او را بخورد سنگی انداختی و آن سنگ بر سر آن طفل آمده شکست تو و مادر تو بر سر آن
طفل آمدید و مادر تو از جامه خود پاره جدا کرد و سر او را بست و بعد از آن او را گذاشته و بخانه خود
رفتید و دیگر ندانستید که حال او چه شد و دختر چون این را از آنحضرت شنید ساکت شد حضرت
فرمود که بحق تکلم کن گفت والله یا امیر المؤمنین علیه السلام که این امر را بغیر از من و مادرم دیگری مطلع
نبوده آنحضرت فرمود که علام الغیوب مرا مطلع ساخت از این واقعه و فرمود چون شما او را گذاشتید
در صباح از بنی فلان آمدند و او را بردند و تربیت کردند تا بزرگ شد و با ایشان بکوفه آمد و
تو را خواستگاری کرد پسر تو است و بجوان گفت سر تو را بگشا و چون گشود اثر شکستگی بر سر او ظاهر بود
آنوقت فرمود پسر تو است و خدا او را حفظ کرد و او را از حرام نگاه داشت برو فرزند خود را بگیر در این باب
نکوح صوری ندارد حاصل کلام در این مقام شیعه و سنی از اخبار معتبره آنحضرت مستطاب آنقدر ذکر
نموده اند که از حد و حصر خارج است خاتمه باب آنکه آنحضرت مستطاب صاحب حوض و لواء است و
اذن دخول بهشت عنبر سرشت را او میدهد و حکم دخول جهنم او میفرماید و خارزمی از اکابر علمای عامه است
روایت کرده است که علی بن ابی طالب بر کنار حوض کوثر خواهد بود و جبرئیل امین را امر خواهد شد که بر در بهشت عنبر سرشت
بنشیند تا برات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نباشد کسی را داخل بهشت نکند و از جابر بن سمره روایت شده
است که گفت از رسول خدا سؤال کردم یا رسول الله صاحب لوای تو در آخرت کیست فرمود صاحب لوائی فی
الاخرة صاحب لوائی فی الدنیا علی بن ابی طالب یعنی لوای من در آخرت همان صاحب لوای منست

در دنیا که علی بن ابی طالب باشد و از عبد الله بن عمر مروی است که رسول خدا گفت از صراط هیچکس نگذرد مگر آنکه
نوشته در دست او ولایت علی باشد باب دهم در بیان جهاد آنحضرت بدانکه فریقین
یعنی شیعه و سنی متفقند در اینکه استحکام بنای دین حضرت مصطفی پیغمبر ابرار در افکار جهاد آنحضرت شده
است حتی آنکه ملائکه آسمان تعجب میکردند از ثبات قدم مبارک او در معارک و انداختن خود در مهالک
چه در غزای خیبر که فتح بدست مبارک آنحضرت مستطاب واقع شد در قتل مرحب شجاع عرب که جبرئیل فرستاد و چنان
دری را که چهل کس حرکت میدادند کندند و پل ساختند تا لشکر ظفر اثر عبور کردند و چه در غزای
احزاب را که عمرو بن عبدود که از اولاد حرب با مسلمانان باین مبتلا شده بودند در قتل نوفل بن خویلد که
حضرت رسول چون او را دید در سبب آن فرمود اللهم اکفنی نوفلا و چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آن ملعون را بقتل آورد حضرت رسول فرمود الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه
یعنی حمد و سپاس و ستایش مر خدای را که دعای مرا اجابت فرمود در حق او و قتل ولید بن عتبه و عاص
و غیر ایشان که از شجاعان نامداران عرب بودند در آن روز بقتل آورد و ما عدد ایشان بسی و شش
رسیده و در غزای احد که جمیع مسلمانان راه فرار پیش گرفتند و شیطان در مدینه ندا کرد که محمد مصطفی
کشته گشته شد و در آنجا بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام دیگر کسی باقی نمانده بود و کفار فوج فوج
بقصد کشتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آمدند حضرت امیر بشمشیر ابدار یعنی رمیشه وار
آنها را میزد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بگوش تمام عالم میرسید و جبرئیل امین
برسول خدا گفت ملائکه آسمان تعجب در آمدند از مواسات علی با تو که حضرت رسول خدا او را جواب
کرامت عنه عن ذلک هو منی و انا منه حاصل کلام آنحضرت مستطاب بابی مردی و مردانگی
را در زمین متمکن استوار کرد تا کفار روی بهزیمت نمودند و در غزای حنین که مسلمانان بجهت کثرت

و بسیاری لشکر مغرور بودند و چون شکست به مسلمانان اتفاق افتاد با حضرت رسول خدا بغیر از نه نفر
از بنی هاشم دیگر کسی باقی نمانده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمعی از شجاعان کفار را بقتل
رسانید و چهل نفر از سرداران مشهور در آن روز بقتل رسید و ما تعرض از آنها بغیر نمود و حق تعالی
این آیه را فرستاد ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و مراد از مؤمنین
حضرت امیر المؤمنین است که بسبب او فتح شد و ظفر یافتند اگر ما تفصیل غزوات و جهاد آنحضرت را
تحریر نمائیم کتاب مطول خواهد شد و ما بجهت اختصار باین قلیل اکتفا نمودیم باب یازدهم
در بیان نسب شریف آنحضرت مستطاب بدانکه در شرافت نسب آنحضرت مستطاب
کسی نتواند رسید چنانکه فرمود نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد یعنی ما اهل بیت رسول خدائیم
کسی را در نسب قیاس با ما نتوان کرد و عمر بن الخطاب گفت که از رسول خدا شنیدم که فرمود کل سبب
و نسب منقطع یوم القیمة الا حسبی و نسبی یعنی تمام حسب و نسب بریده میشود در روز
قیامت الا حسب و نسب من و ابن حنبل مستطاب رسول خدا فرمود انی قد ترکت فیکم الثقلین
ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی الثقلین واحدهما اکبر من الآخر کتاب
الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی و اهل بیتی الا انهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و حافظ ابو نعیم که از متعصبان اهل سنت است و عداوت
علی را جزو ایمان میداند گفته است چنین نتوان قیاس کرد با ایشان کسی را و چون آنکه رسول خدا
یکی از ایشان است و مراد از مهاجر آنکه با ایشان مهاجرت کرده باشند از مکه بمدینه رفته
باشند و مراد از انصار طائفه است که یاری و مددکاری ایشان نموده باشند و صدیق کسی است
که ایشان را تصدیق کرده باشد و فاروق کسی است که میان حق و باطل در ایشان فرق کرده باشد

وحواری که گفته است دوستان ایشان باشند و گواه شهادتی که گفته است از برای ایشان شهادت داده باشد
و هیچ چیز در جنب آن نیست الا آنکه در ایشان یا از برای ایشان باشد و حافظ ابونعیم در آخر کلام خود
گفته است و حق حقیقت ... اگر اراده نمایم که مقامات کریمه و مناقب ستیره و حالات شریفه
علی و اولاد او را بیان نمایم پس طومارها پر شود و عمر باخر رسد و هنوز بیان آن نشده باشد چه مولود
کریمیست و اصل و نسبش صحیح است و علم و عملش بسیار است و از همه بیشتر است با زبان فصیح و بیان بلیغ
و کلام محکم و سوال را جواب حلیم خلقش با خلقش ... و ظاهرش با باطنش موافق گذشته اش با آینده ...
تا اینجا کلام حافظ ابونعیم است با اینکه سنی متعصب است حرف حق بر زبانش جاری گردیده و اخطب
خوارزمی در کتاب مناقب از ابن مسعود روایت کرده است که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا براء بن عازب نقل کرده
که از رسول خدا شنیدم در حالتی که حسن را بر دوش داشت میگفت اللهم انی احبه فاحبه یعنی بار خدایا من
او را دوست میدارم پس تو هم او را دوست دار و از ... روایت شده است که حضرت رسول خدا فرمود
در وقتی که حسن و حسین را بر دوش گرفته بود هذان ابنای وابنا ابنتی
اللهم انک تعلم انی احبهما ثلاثا یعنی این هر دو پسران من و پسران دختران من اند
بار خدایا تو میدانی که من این هر دو را دوست میدارم تو هم دوست بدار جناب رسول خدا این کلام معجز
نظام را سه مرتبه متواتر فرمود و از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که گفت نزد رسول خدا
رفتم دیدم که حضرت امام حسن و امام حسین را بر دوش دارد و میگفت نعم الجمل جملکما ونعم العدلان
انتما یعنی خوب بارکشی است بار بردارنده شما و بهترین بارید شما ... ثواب کسی که واجب ...
در بیان فضیلت اهل بیت ... خوارزمی در کتاب مناقب نقل کرده است از انس بن مالک و احمد بن

حنبل

حنبل در کتاب مسند از حذیفه یمانی از رسول خدا که فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغض علی
سیئة لا تنفع معها حسنة یعنی دوستی و محبت علی علیه السلام ثوابی است که با آن هیچ سیئه ضرر
نمیرساند و بغض و عداوت علی علیه السلام معصیتی است که با وجود آن هیچ حسنه و ثوابی نفع بشخص نمیرساند
و ایضا در این دو کتاب مذکور است که لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله
النار یعنی اگر مجتمع میشدند مردمان بر محبت علی بن ابی طالب جناب اقدس الهی جهنم را خلق نمیکرد و نقل کرده اند
از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت ... علی بن ابی طالب که گفت با شنیدم از رسول خدا که
فرمود من احب علیا فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی یعنی هر کسی علی را دوست دارد
پس بتحقیق مرا دوست دارد و هر کسی دشمن دارد علی را پس بتحقیق دشمن دارد مرا و اخطب خوارزمی در مناقب
بسند خود از عبدالله بن عمر نقل کرده است او گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود من احب علیا قبل الله عنه
صلوته وصیامه واستجاب دعائه الا ومن مات علی حب آل محمد فانا کفیله بالجنة
مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس
من رحمة الله یعنی کسی که دوست دارد علی را قبول میکند جناب اقدس الهی از او نماز و روزه او را و مستجاب میکند
دعای او را بدانید کسی که بمیرد بر دوستی علی پس من ضامنم او را با پیغمبران داخل بهشت نمایم بدانید کسی که
دشمن بدارد آل محمد را می آید در روز قیامت که نوشته است میان دو چشم او آیس من رحمة الله
یعنی ناامید از رحمت خدا محروم است و ... در جمع بین الصحاح الستة از معویة و حمید قیس روایت کرده است
که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که خطاب بعلی نموده و میگفت لا یبالی من مات
وهو یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یعنی باک ندارد آنکه بمیرد و دشمن داشته باشد

تو را اگر بمیرد یهودی بمیرد یا بر دین نصرانی یعنی در روز قیامت با آنها محشور خواهد شد و ایضا
در آن کتاب از انس بن مالک نقل کرده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود یا علی
کذب من زعم انه یبغضک ویحبنی یعنی ای علی دروغ میگوید کسی که گمان کند تو را دشمن دارد
و مرا دوست دارد یعنی دوستی من با دشمنی تو جمع نمیشود ... و ایضا در آن کتاب
از ابن عباس روایت شده است که حضرت رسول خدا خطاب کرده فرمود انت سید فی الدنیا
وسید فی الآخرة من احبک فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله عز وجل و
عدوک عدوی وعدوی عدو الله ویل لمن ابغضک یعنی ای علی تو بزرگی آن کسی هستی
که در دنیا و بزرگی در آخرت ... هر کسی که تو را دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است
و هر کسی مرا دوست دارد پس حق تعالی او را دوست دارد و هر کسی تو را دشمن دارد پس مرا دشمن دارد
و هر کسی مرا دشمن دارد حضرت اقدس الهی او را دشمن دارد وای بر آن کسی که تو را دشمن دارد ای علی و در آن
کتاب از ابوهریره نقل کرده است که گفت رسول خدا چون دید فاطمه زهرا و علی و حسن و حسین و ... بر ایشان
افتاد فرمود انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم یعنی جنگم با کسی که با شما در جنگ است و صلحم
با کسی که با شما در صلح است و در مناقب خوارزمی مسطور است روایت جابر بن عبدالله انصاری که گفت
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که گفت جبرئیل امین از جانب رب العزت آمد و ورق سبزی از درخت
آس آورد در سفیدی بر آن نوشته بود که انی افترضت حب علی بن ابی طالب علی خلقی ...
ذلک عنی یعنی بدرستی که فرض و واجب کرده ام دوستی علی بن ابی طالب را بر مخلوق خود پس برسان تو
این را از جانب من ... و ایضا در مناقب خوارزمی از رسول خدا مروی است
که فرمود در حالتی که ... ساخته بودند یا علی اگر بنده از بندگان عبادت خدا کند بقدر آنکه

حضرت

حضرت نوح نبی در قوم خود بعبادت ... مشغول بود و اگر بنده را مثل کوه احد طلا باشد و در راه
خدا بدهد همه را بفقرا و مساکین رساند و انقدر عمر کند که در آن هزار حج پیاده بکند و بعد از آنها
در میان صفا و مروه کشته شود و با همه اینها تو را دوست نداشته باشد بوی بهشت بمشام آن شخص نخواهد
رسید و داخل بهشت نخواهد شد وایضا در مناقب خوارزمی مذکور است که ام عطیه روایت کرده است
که علی علیه السلام بغزا رفته بود رسول خدا را دیدم که دست مبارک خود را بآسمان برداشته و میفرمود اللهم
لا تمتنی حتی ترینی علیا یعنی بار خدایا مرا نمیران تا آنکه بنمائی بمن علی را و ببینم و اخطب خوارزمی
در کتاب مناقب ذکر نموده است که عبدالله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا ... فرمود اول کسی
از ملائکه آسمان که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل و بعد از آن جبرئیل و اول ملائکه
که علی را دوست داشتند حمله عرش بودند و بعد از آن رضوان خازن بهشت و بعد از آن ملک الموت
بدرستی و بتحقیق که ملک الموت بر دوستان علی رحم میکند چنانکه بر انبیاء و پیغمبران رحم میکرد
در کشف الغمه و مناقب خوارزمی از عایشه روایت شده است که از او پرسیدند از دوسترین مردمان نزد
رسول خدا که بود گفت علی بود و در کتاب جمع بین الصحاح الستة از ابن عباس نقل کرده است که گفت رسول
خدا فرمود احبوا الله تعالی لما یغذوکم به من نعمته واحبونی لحب الله
واحبوا اهل بیتی لحبی یعنی دوست دارید جناب اقدس الهی را که بخوراند شما را از نعمتها که عطا کرده است بشما
از نعمتهای ... داده است و بجهت اینکه او سزاوار دوستی است و اهلیت و استحقاق دارد و دوست
دارید مرا بجهت دوستی خدا ... اهل بیت مرا بجهت دوستی من و هر که اهلبیت
مرا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و آیه شریفه قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان اهل بیت جناب رسول خدا نازل شده است و سابقا بیان نمودیم فصل سیم

در بیان مطاعن خلفای ثلثه است بعضی را علمای شیعه ارشاد روایت کرده اند و اهل سنت و منصفان خلاف
نیست و نقل ابا نموده باین علمای نکرده اند و در آن چهار باب است **باب اول** در بیان مطاعن
در خلفای ثلثه در آن شرح کنید اول آنکه محمد بن ابوبکر شیرازی که از علمای عامه است در تفسیر
که مشهور است از دوازده تفسیر استخراج نموده است از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت در خدمت رسول خدا
نشسته بودم سخن از شخصی در میان آمد از وجه نماز و روزه و زکات و الصدق از او بسیار نقل کرده
حضرت و صحابه او را نمی شناسم ناگاه دیدیم آن مرد از طرف ظاهر و بطرف دیگر میرود اهل مجلس عرض
کردند یا رسول الله این همان مرد است حضرت فرمود چون چشم آنحضرت بر او افتاد بابوبکر گفت این شمشیر را
بگیر و برو آن مرد را بکش او از اصحاب شیطان است پس ابوبکر رفت و بعد از لحظه باز آمده گفت یا رسول الله
او را دیدم در نماز بود با خود گفتم هرگز او را نکشم که بنماز مشغول است پس آنحضرت اشارت بعمر کرد و گفت
تو برو و این شمشیر را بگیر و برو و آن مرد را بکش عمر از او [illegible] خواهد رسید پس عمر شمشیر را گرفت
و رفت و باز بعد از ساعتی آمد گفت یا رسول الله او را دیدم در سجود بود با خود گفتم والله نخواهم کشت اگر
سجده [illegible] پس روی مبارک با امیر المؤمنین علیه السلام کرد و فرمود یا علی برخیز و برو اگر او را دریابی
خلاص کنی اگر او را بکشی در میان امت من خلاف نخواهد شد چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رفت او را ندید پس برگشت و گفت یا رسول الله او را ندیدم گفت [illegible] امت موسی بعد از او
هفتاد و یک فرقه شدند یکی از آنها ناجیه و باقی هالک و در آتش جهنم خواهند بود و امت عیسی بعد از
او هفتاد و دو فرقه شدند یکی از آنها ناجیه و باقی هالک و زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه
شوند یکی از ایشان ناجی و باقی هالک و بعذاب الیم گرفتار خواهند شد پس آنکتاب مستطاب
پرسید یا رسول الله ما الفرقة الناجیة یعنی کدام اند الفرقه ناجیه حضرت رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود المتمسک بما انت علیه و اصحابک یعنی آنکه تابع در راه و طریق تو
و اصحاب تو باشند در حال جبرئیل این آیه نازل شد و این آیه مبارکه را آورد ثانی عطفه
لیضل عن سبیل الله یعنی دامن در پیچیده از هر خیری تا گمراه کند مردم را از راه حق
تعالی و آن مرد اول کسی بود که ظاهر شد از او بدعت و از ابن عباس مروی است آن مرد را حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در روز جنگ نهروان کشت و ذو الثدیه مشهور بود و این آیه در شان آن
ملعون نازل شد که له فی الدنیا خزی و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق حق تعالی
حکم حضرت رسول خدا بابوبکر و عمر بکشتن آن ملعون بمفاد آیه و امره و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی حکم جناب اقدس الهی است و مخالف حکم خدا کافر و مشرک پس چگونه
اهلیت خلافت و امامت خواهد داشت [illegible] دوم آنکه در وقت احتضار و غسل و کفن و دفن و نماز جناب رسول خدا
هیچیک از ثلثه حاضر نبودند و پیغمبر خود را گذاشته و به سقیفه بنی ساعده مجتمع و بنا گذاری امر خلافت و امامت را
گذاشتند و ابوبکر را خلیفه کردند و از مردم بیعت گرفتند و الواقع و فی الحقیقه کدام طعن باین برابری تواند
کرد چنین وقتی غسل و تجهیز و تکفین و تعزیه رسول خدا را که واجب و لازم بود بر همه کس گذارده اند و بامر
خلافت مشغول شدند و از [illegible] سیم از مطاعن
[illegible] آنست که حین ابوبکر خلیفه شد حکم کرد که آنچه در دست عایشه و حفصه بود
مقرر باشد و آنچه از برای حسنین و سایر اهلبیت بود قطع کنند [illegible]
[illegible] جناب اقدس الهی در [illegible]
واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه ولذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل و هر روز مبلغ بسیاری از بیت المال بجهة خود مقرر ساخته و عمر روزی [illegible]

خلاف بودم

در سهم [illegible] بیت المال پنج قسم است خمس و زکات و جزیه و غنایم و میراث
من لا وارث له یعنی میراث کسی که وارث نداشته باشد خمس بنص کتاب و بتصریح حضرت رسالت مآب
مال بنی هاشم است و زکات هم بنص کتاب هشت قسم میشود و غنایم بعد از اخراج خمس مال
مجاهدین و ابن سبیل است و میراث من لا وارث له مال فقرای جمیع عالم است و ابابکر و عمر و عثمان
هیچیک از آنها نبوده اند بیت المال را صرف نمایند چهارم از مطاعن آنکه فرار
از جنگ و مخالفت قول خدا و رسول خدا است که حق تعالی جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله را
امر نموده جاهدوا فی سبیل الله حق جهاده یعنی ای بندگان مؤمن من جهاد کنید در راه خدای تعالی چنانکه حق جهاد است و فرموده ولقد کانوا عاهدوا
الله من قبل لا یولون الادبار وکان عهد الله مسئولا یعنی بتحقیق بودند
آنجماعت که عهد کرده بودند با حق تعالی جل شانه پیشتر از این که در جنگ پشت ندهند و البته
عهد خدای تعالی سؤال کرده خواهد شد و خلفای ثلثه در جنگ احد با آنکه آنها [illegible]
بودند بر سول الله گریختند [illegible] در جنگ خیبر و ذات السلاسل هم گریختند چنانچه
کلام خلفای ثلثه در بسیاری غزوات مخالفت قول خدا و رسول او کرده اند پنجم منع کردن
فدک است از حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا خلاصه کلام در این مقام آنستکه فدک را حضرت
رسول خدا در وقت نزول آیه مبارکه وآت ذا القربی حقه بحضرت فاطمه زهرا بخشیده بود
و فاطمه زهرا در ایام حیات حضرت سیده کائنات متصرف بود و نیز در زمان وفات آنحضرت هم
بدست وکلای سیدة النساء بود چون ابوبکر غصب حقوق مرتضوی نموده و ناحق بر مسند
خلافت و حکم ایشان نشسته وکیل حضرت فاطمه را از فدک اخراج نمود و غرض آن بود که اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه و آله پریشان حال و محتاج شوند تا مردم پیش آن رجوع ننمایند و
جمعیت ایشان از هم بپاشد و چون حضرت فاطمه زهرا اظهار فرمود که حضرت رسول خدا این را بمن
بخشیده ابوبکر بخلاف قانون شریعت از او گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین
و ام ایمن و ام سلمه را بگواهی برده ابوبکر تصدیق ننموده و گفت که علی شوهر تو است در گواهی غرض
جلب نفع است و حسنین فرزندان تو از و غرض آنها هم جلب نفع است و گواهی دو زن در
شریعت کافی نیست و اما چون از ازواج رسول خدا دعوی حجره های خود را از ایشان گواه و بینه نخواست
و تصدیق قول آنها را نموده و شیخ جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای عامه است در تاریخ الخلفاء
مذکور نموده که چون ابوبکر فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام انتزاع کرد خالصه خود ساخت و بعد از او
عمر هم بهمان سنت عمل نموده و ابن طاوس در کتاب طرائف از بعضی اعیان مخالفین این خبر
نقل کرده چون فاطمه در باب فدک با ابابکر سخن گفت و فرمود پدرم آنرا بمن بخشیده ابوبکر
گفت چرا کلان اگر تو بعلت میراث متصرف شده و من از او شنیده بودم که نحن معاشر الانبیاء
لا نورث ما ترکناه صدقه چون پیشتر از وفات بتو بخشیده تو را منع نمیکنم و کاغذی نوشت
بوی داد که فدک را خود متصرف شو و عمر در راه رسیده و کاغذ را از دست او گرفته و پاره
کرد و بعضی از علمای عامه نقل کرده اند چون ابوبکر منع فدک از فاطمه کرد جناب سیدة النساء
فرمود یا ابن ابی قحافة انت ترث اباک ولا ارث ابی یعنی ای پسر ابی قحافه آیا
تو از پدرت میراث میبری و من از پدر خود ارث نبرم و حال آنکه حق تعالی در کلام خود حکایت
میراث پیغمبران خود را کرده و فرموده و ورث سلیمان داود و در شان زکریا فرموده
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب و فاطمه این آیات

برادر محمد سخن و فائده نکرده و از برای اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس رضی الله عنه بر نزد ابوبکر
رفتند عباس بر طلب دعوی کرد ابوبکر گفت ای عباس باید دانی که حضرت رسول خدا در بدو اسلام
چه کس را از اولاد هاشم را طلب کرد و ضیافت نمود و بعد از آن گفت کیست که در این کار معاونت من نماید
وزیر و وارث و وصی و برادر و خلیفه و جانشین من باشد و سه نوبت این سخن را تکرار کرد و الا علی
در هر نوبت رسول خدا این سخن میگفت در جواب میگفت انا اوازرک یا رسول الله در نوبت
سیم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت اجلس یا علی انت اخی و وصیی و وزیری و وارثی
و خلیفتی من بعدی عباس گفت ای ابوبکر تو یاد داری گفت بلی یاد دارم عباس گفت پس
تو بر او ظلم کرده و وزارت و وصایت و خلافت و امامت که حق او بود به تو بغیر حق گرفته پس تو
غاصب و ظالمی ابوبکر الحق همّا عنی بغیر من رکبنده اینها را از من و من غاصب دانند و باز
خود هم گویند و بعد از آن عباس گفت تو گفتی رسول خدا را میراث نیست و آنچه از او ماند صدقه
است و باین سبب فدک را از فاطمه باز گرفتی اکنون بمیراث حکم کردی پس ابوبکر خجل شد و دیگر
حرف نزد و در کتاب نزهة الکرام از ابو القاسم جعفر بن محمد قولویه بسند خود از او متصل
با بن عباس رحمة الله او نقل میکند در روزی بخانه ابوبکر رفتیم عمر بن الخطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن
عوف در آنجا بودند و دربان را حکم کرده بود که اذن دخول ندهد و من بعد از رخصت
داخل شدم و بصحبت مشغول شدیم ناگاه پیری در آمد جامه سرخ مخطط پوشیده و ردای عدنی در
بر افکنده و نعلین حضرمی در پا کرده و از چوب شوخط در دست گرفته سلام داد جواب دادیم
ابوبکر گفت ای شیخ بنشین پیر بر عصا تکیه کرده گفت من بقصد حج کردم و مرا همسایه
بمن گفت تو بحج میروی و از شهری خلیفه رسول خدا گذر خواهی دید و پیغام مرا باو برسان تا تو را ثواب

بالا

گفتنه بو

باشد گفتم پیغام تو چیست گفت بخلیفه رسول سلام برسان و بگو من مرد ضعیفم و مرا پدری بود مرا
یاری و اعانت احوال من میکرد پس پدرم وفات یافت و در زمانی که گذشت وجه معاش من و فرزندان
من از آن بود امیر که امر زکوة را از من بجبر و تعدی گرفتند و بکار از عمال خود سپرده آن گذاشتن تا حاصل
آن را گرفته بدیگری بدهند و بمن از آن چیزی نمیدهند ابوبکر گفت امت میبادا که فاسق فاجر را و پسر گفت
ای خلیفه رسول خدا یک روز آن بفرستی تا آن ظالم فاجر را خوار و رسوا کنند در میان خلق و خبر آن را بسر رسانند پس آن
پیر برگشت و گفت نعوذ بالله من مقت الله فمن اظلم ممن یظلم بنت رسول الله یعنی پناه
میبرم بخدای تعالی از غضب خدای تعالی پس اینکه کیست ظالمتر از کسی که ظلم کند بر دختر رسول خدا و از خانه بیرون
رفت ابوبکر گفت پیر را باز گردانید و حاضر کنید بکار از اهل مجلس بطلب او بیرون رفت پیر را ندیده دربان را عتاب
کردند گفت بغیر از شما کسی داخل این خانه نشد و هیچکس را ندیدم که در آمده باشد تا بیرون رود پس ابوبکر
گفت شنیدم که در ولادت جن بیشتر از این و عظیمتر از این دیده از شیطان بسیار مردم را آگنیا لهاحم الکند
و در این سخن بودیم که شنیدیم بآواز بلند کسی میخواند این ابیات را ۞ یا من تحلی بامر لا یلیق به
اعدل علی آل خیر المسلمین ۞ ابجل الخمر ابلیسا لقد ذهبت ۞ بک المذاهب من بین
المضلین ۞ فتب الی الله مما قد رکبت ۞ الی النبی و دع ظلم النبیین ۞ بحق الشهود
و قد دلت علی ۞ فدک بنت النبی و کیلا غیر مفتول ۞ فالله یعلم ان الحق حقهم
لا حق تیم و لا حق العدویین ۞ و قد شهدت اخا تیم وصیته ۞ للعالم الا صلع القوم
بالدین ۞ لا تظلمن اخا تیم ابا حسن اذا ۞ خیر الله من بین الوصیین ۞ خص النبی
علیا یوم کفرتم ۞ بالعلم و الحلم و القرآن و الدین ۞ پس ابوبکر با بن عباس گفت این
مجلس امانت است باید کسی این حکایت را از تو نشنود گفتم چنین کنم و در سخن بودم که شخصی آمده

گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تو را میخواند چون بخدمت آنحضرت مشرف شدم و نظر کردم بر من افتاد تبسم فرمود
و گفت یا ابن عباس از آن چیزی عجیب دیدی گفتم عجب دیدم لیکن از من عهد گرفتند که با تو نگویم حضرت فرمود
من قصه را بتو بگویم گفتم یا امیر المؤمنین عجب کاش کسی بودیم از آن عجائب نزد تو کس ندانستی که خضر عم این سخن بر حضرت خضر
بود نزد من آمد و قصه را بمن گفت و شعر را بجانب ابوبکر فرستاد و با غلمان گفته شد من تمام حکایت را برای تو گفتم
و مشهور است که ابوبکر در مرض موت میگفت ای کاش سه کار را نکرده بودمی فدک را از فاطمه نگرفته
بودمی و از لشکر اسامه تخلف نکرده بودمی و خالد بن ولید را تعقیل مالک بن نویره نفرستاده بودمی
و این تفصیل انشاء الله تعالی در مطاعن خاصه ابوبکر خواهد آمد و در اکثر کتب علمای عامه مسطور است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اللهم ادر الحق مع علی حیث دار و ایضا
فرموده است الحق مع علی و علی مع الحق حیث ما دار و اخطب خوارزمی در کتاب مناقب
خود گفته که ابن عباس از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ان الله نصب علیا
بینه و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمنا و من انکره کان کافرا و من ساواه
بغیره کان مشرکا و من جاء بولایته کان فائزا و ایضا نقل کرده که آنحضرت
فرموده من اطاع علیا فقد اطاعنی و من انکره فقد انکرنی و از این روایات
معتبره عند الخاصه و العامه چنین معلوم میشود که قول و فعل آنجناب مستطاب حجت است و منکر قول
و فعل آنحضرت کافر خواهد بود پس بنابر این ابوبکر که منکر آنحضرت بود که در معرض قبول
در نیاورده کافر و مشرک خواهد بود عجب است که ابوبکر در هر قضیه که حرف نقض آنحضرت میدید او نیز
قبول مینمود و در اینجا منکر دعوی حضرت فاطمه زهرا و شاهد جناب مستطاب علی و نقض و حسن و حسین
و حسین شهید کربلا که همه معصوم بدلالت مضمون آیه طهارت و آیه یرید الله لیذهب عنکم

الرجس

ابیات بو

الرجس و یطهرکم تطهیرا معصوم بودند شهادت همین بقبول نکرده و باره حرف این یا مر بود کرد قابل خواهد بود
مذکور شد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا باب دویم در مطاعن خاصه ابوبکر
اول آنکه حضرت رسول خدا امور عظیمه را و بسیار بعضی از صحابه تفویض میفرمود و هیچ
امری را بابوبکر تفویض نمود الا خلاف آن سوره برائت را برای اهل مکه تعظیم و چون روانه شد جبرئیل
امین نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که ادا نمیکند رسالت تو را الا تو یا کسی که از تو باشد پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را
در موسم حج با اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول خدا بمضمون بلاغت مشحون و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بدون وحی الهی امری نمیکرد پس آنچه حق تعالی اول امر فرمود
بابوبکر بدهد و بعد امر فرمود که از ابوبکر بگیرد و بعلی علیه السلام بدهد حکمتی خواهد بود و ظاهر
حکمتی نیست الا آنکه ظاهر شود بر مسلمین و مؤمنین که ابوبکر قابلیت خلافت و امامت ندارد و تفصیل
اینحکایت مفصلا در ضمن آیات مذکور شد دویم آنکه ابوبکر در بالای منبر مکرر گفته است
اقیلونی فلست بخیر منکم و علی فیکم یعنی بیعت مرا اقاله و فسخ کنید که من بهتر
از شما و حال آنکه علی علیه الصلوة و السلام در میان شما است پس میگوئیم که ابوبکر در این قول یا صادق
است یا کاذب اگر صادق است پس با قرار و اعتراف خود تقدیم مفضول بر فاضل قبیح و
اگر کاذب است پس کاذب قابل خلافت و امامت نخواهد بود و علمای عامه در توجیه این کلام گفته
این قول ابوبکر محمول بر هضم نفس است جواب آنکه اگر این قول محمول بر هضم نفس بوده باشد
پس باید نسبت بجمیع صحابه باشد و تخصیص بعلی علیه السلام قرینه است که هضم نفس نیست بلکه قول
و نفس الواقع او قابلیت نداشته است سیم آنکه ابوبکر در مرض موت وصیت نمود که او را

در حجرهٔ مطهرهٔ نبویه دفن نشد بجای دیگر نبرند و چون عمر قائم و جانشین و سالک مسالک او بعد او هم این چنان
نموده و بعد عمر جثهٔ ابوبکر عاری نموده و از خدای تعالی و رسول او شرم نکرده و آیهٔ واقعه را یا ایها
الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم را نشنیده و پنداشته پس میگوییم این حجره
مطهره خالی از دو قسم نیست یا آنکه ملک آنحضرت بوده و بعد از فوت منتقل بورثه کرده یا آنکه داخل در صدقات
منتقله مسلمین است چنانکه زعم ایشان است و بر تقدیر اول حجرهٔ مطهره در میان جمیع ورثه مشترک و اذن آنها
بقدر حصص ایشان منصرف شده اند دو جهت با این منافات ... و خلاف شرع ... جمیع اهل اسلام است
و بر تقدیر ثانی حجرهٔ مطهره مشترک میان تمام اهل اسلام است و بعضی از جهال عامه توجیه کرده اند و گفته اند
که خانه از آن بورثه رسیده و دختر ابوبکر و عمر بقدر حصه عایشه است و جواب میگوییم که بر تقدیر ارث
ثمن مال زوجات حضرت رسول است در زوجات حضرت رسول نه نفر بوده اند و بعد از تقسیم رسد عایشه
و حفصه تسع از ثمن میشود و آن بقدر یک وجب نمیشود چنانکه ابن عباس در حالتیکه خطاب بعایشه
کرده گفته است تجملت تبغلت وان عشت تفیلت • لک التسع من الثمن وللکل
تصرفت • و تمام حجرهٔ مطهره چه جای ... و علاوه این توجیه منافات ظاهر
با قول ابوبکر در غصب حق فاطمه دارد ... در غصب فدک حدیثی وضع کرده و گفته از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم ... نحن معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة و دیگر آنکه اگر حجرهٔ مطهره مال
ورثه بوده پس ... چرا نعش مبارک مطهر جگرگوشهٔ مصطفی و نور دیده مرتضی و فرزند فاطمه زهرا
یعنی امام حسن مجتبی را از محل موروث صوری و معنوی ظاهری و باطنی ممنوع ساختند و سالک مسالک اظهار
کینه دیرینه شدند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چهارم آنکه بدرستی ابوبکر
مخالفت فرمان ... کرد و در زمانی که ابوبکر را خلیفه کردند ابا قحافه در طائف رفته بود و باتفاق مورخین

ابو

و بعضی بعضی شیعه و سنی ابوبکر به پدر خود نوشت که این نامه ایست از خلیفهٔ رسول خدا ابوبکر بدانکه مردمان مرا که
کرسی خلیفه کرده اند تو نیز ببا ... و بیا ... بیعت کن که امروز خلیفهٔ رسول خدایم و در چند روز
بیا که از برای تو بهتر است و ابا قحافه در جواب نوشت که تو خود را خلیفهٔ رسول گفته و بعد از آن نوشته
که مردمان مرا بخلافت برداشته آخر بگو که کرسی مرا که خلیفهٔ رسول خدایم پس تو خلیفهٔ مردم باشی نه خلیفه
رسول خدا و نه خلیفهٔ خدا و اگر ترا اختیار کرسی خلیفه کرده اند من از تو بهترم و پیرتوام پس باید که من را خلیفه
میکردند و تو بر خلاف قول خدا بر سر خود و خلق خدا خلیفه شدی و خود میدانم که این امر حق غیر تو است اگر
حق را بصاحب حق که علی ابن ابی طالب است واگذاری ترا بهتر باشد و تو از عهدهٔ این امر برآمدی
و کتابتی تو شستم احقاق است و اگر توانی امر را بر ... رسول خدا در باقیه ... در آن ... و الام
تراند و اگر ... از تو ... والسلام و چون ابوبکر بعد از ... این کتاب ... خواند
از پدر خود ... شده و ... و طعن دیگر آنکه نامهٔ ابا قحافه مشتمل بر اسم خدا و رسول خدا بود
و ابوبکر ... و از خدا و رسول او اندیشه نکرده والامر پنجم آنکه در وقت خلافت
ابا بکر عمر بن میگفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد
الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت کردن با ابوبکر چیزی ناگهانی بود و ... بود و از روی سهو و خطا
واقع شده و بی تدبیر و فکر نبوده خدای ... از ... نگاه داشته باشد مسلمانان را از شر و بدی
آن بیعت پس اگر بعد از این کسی برگردد دیگری را بکشید ... مانند آن بیعت باشد بکشید آن کس را و این حدیث را
مسلم بخاری در کتاب صحیح خود ذکر نموده است و از جملهٔ احادیث متفق علیه شیعه و سنی است و از این کلام
عمر ... خطاء ابوبکر ظاهر میشود ... و شیعه کلام عمر را تاویل کرده ... عمر
آنکه ... نگاه داشته باشد مسلمانان را از شر خلافت و در خلافت ابوبکر نزدیک بود

بود و اگر کسی برگردد باین قسم مخالفت باعث فتنه شود اورا بکشید و فساد این توجیه ظاهر و هویداست
احتیاج به بیان نیست الا در نزد اشخاص فاسد العقیده ششم آنکه ابوبکر و عمر را رسم
سنیان در عشم ... فکر کرده اند چون مؤذن حی علی خیر العمل میگوید مردمان را بخاطر
میرسد که نماز بهترین عملها است و تمام کارها را ترک میکنند متوجه نماز میشوند مبادا که جهاد را ترک کنند لهذا این لفظ را
از اذان و اقامه باید انداخت و بعوض آن در نماز صبح باید گفت الصلوة خیر من النوم و این سنت
از آنها باقیمانده و تا الان بر روح کثیر ایشان میرسد و ... در جمع بین الصحیحین و غیر او از
علمای عامه در کتابهای خود ذکر کرده اند و دیگر آنکه ابابکر در ایام خلافت خود روزی گفت ... را
و مسح کردن و شستن ... عمر بتصدیق او حکم کردند که بجای مسح پا باید شست پا را
بجای مسح ... سر ... از او مانده و تا الان بر روح کثیر او خواهد
رسید و این یکی از مطاعن ... دیگر آنکه باتفاق شیعه و سنی نماز ... تشهد صحیح نیست و ایضاً باتفاق
و بعضی چند ... در تشهد سلام گفتن نماز تمام میشود ولکن ابابکر و عمر مشورت کردند که این عبارت را
بخوانند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد
الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله تا مردمان نماز را تشهد تمام
کرده باشند چنانکه آیتی را در آخر قرآن ... غرض آنها این بود ... خلل
در شریعت توانند که بکنند و هو الواقع و فی الحقیقة الجمع ... هفتم
طعن ابوبکر و عمر ... در آن شرکت ... خلافت بر ایشان قرار گرفت روزی با یکدیگر گفتند
... این ... کار ... بن ابی طالب ... منتظم ... و ... و این
کار ... شد اما قرآن ... علم قرآن ... کاری باید کرد ... او

در آن

و لیکن ... که و ... یاد ... باشد ... بکشید ... آنکه ... ایشان ... دارد ... بیا ... ورد ... که
و ... گواه بیاورد ... سوگند بخورد ... از ... تغییر و ... نکرده است و مردم آیه و سوره ... آورد و ... سوگند ... را
با گواهی آورده و میگفت ... و آیه ... آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و آیه ... را
لئن اجتمعت الجن والانس ... نشنیده اند هشتم آنکه مشهور و مستفیض است
که محمد بن ابی بکر گفت پدرم در وقت نزع در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبدالرحمن و عمر بن الخطاب
میگفت محمد و علی اینجا حاضر شدند و ... تو ... میدهند و ... در دست محمد است ... عهدی ...
... است ... و ... میگوید ... و معاذ جبل و سالم مولی ابی حذیفه
و ابو عبیده جراح ... است پس عمر گفت انه لیهجر یعنی بدرستی که ... او ... میگوید ... را
... نگوئید ... چشم باز کرد گفت ای عمر ... در غار ...
... اورا گفت ... دیدم ... و ... گفتم ... رسول ... تو ... ساحر است چنانکه
... او ... مالیدم ... دیدم و بعد از آن ... تو گفتم گفت ساحر است چنانکه
بخاطر من گذشته بود ولکن الحال ... روشن و واضح شد ... سبب آن اعتقاد فاسد و ظلم ... اهل بیت
رسالت پناه که ... عذاب و معاقب خواهیم بود و ... بر من ظاهر و محقق شد عمر گفت ... و
... میگوید و ... برادرم عبدالرحمن ... شد و بعد از رفتن ایشان ...
گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت ... گفت ... نتوانم گفت که ... زنخ ... تابوت ... بگویم
گفتم چه تابوت گفت ... تابوت ... در زیر ... طبقه ... زنخ ... در ... آنجا ... بینم ...
از آن منم و دیگر عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده جراح و ...
تن دیگر و جای آن تابوت ... است ... آن ... زنخ ... گفتم ... ای

تهذی یعنی این پیر من و زبان میکوید لکن والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک
الحبشیة هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جائنی فبئس القرین یعنی قسم
بخدا هذیان نمی گویم لعنت خدا بر پسر صهاک حبشیة یعنی عمر بن الخطاب که او باز داشت مرا از ذکر بعد از
آنکه بمن آمده یعنی از قرآن و راهنمائی او مرا محروم ساخت پس روی بر زمین نهاد و زاری و واویلا و
واثبورا میگفت تا تسلیم شد پس عمر و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند بعد از ما دیگر چه گفت من آنچه شنیده بودم گفتم
عمر گفت هذیان گفته است اما زنهار این راز را پنهان دار و با علی علیه السلام علی الخصوص مگو شاید
موجب شماتت خواهد شد و ابو عمران مالک بن اسمعیل نهدی از محمد بن ابی بکر روایت کرده است
که گفت در وقت نزع پدرم را بدترین حالی دیدم و با او گفتم ای پدر به بدترین حالی تو را میبینم گفت
ای پسر بکسی را از دم مظلمه است که اگر او مرا حلال کند امید نجات است گفتم آن مرد کیست گفت علی
بن ابی طالب است گفتم اگر کجا هر نزد او بروم والتماس بحل نمایم گفت برو پس نزد امیر المؤمنین علیه السلام
رفتم و گفتم پدرم به بدترین حالی است و بدی عاقبت و آن بجهة ظلمی است که بر تو کرده غصب خلافت و امثال
آن حق تو به نموده و خاموش شده ام و از خطاب ملتمس بحل نمودن او را بحل نمائی فرمود آن حضرت
کرامة لک یا محمد و اما بیاید رنگ بود نزد مردمان اعتراف کند که امامت حق او بوده
و شما حق انتزاع نموده بود تا من او را بحل کنم پس من نزد پدرم رفتم و ماجرا را بیان کردم گفت
اگر این را بگویم مردم تا قیامت بر من لعن کنند و این اقرار بجا نیاورد وجاءت سکرة الموت
بالحق ذلک ما کنت منه تحید پس آه کشید و گفت کاش که با فاطمه و خانه او مرا کاری نبودی
پس ویل و ثبور میکرد تا جان را تسلیم نمود باب سیم در مطاعن خاصه عمر بن الخطاب است
ولیکن از حد و حصر خارج لکن ما بقلیلی اختصار مینمائیم اول آنست که جمیع علمای فریقین متفق شیوه

است و هیچکس منکر آن نیست و در جمع بین الصحاح الستة و جمیع تفاسیر علمای عامه مذکور است که چون مرض حضرت
رسول خدا اشتداد یافت جمعی کثیری از اصحاب بعیادت آن حضرت رفته بودند و از آنجمله عمر بن الخطاب بود حضرت
رسالت پناه فرمودند ائتونی بدواة وبیضاء لاکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی
یعنی دوات و کاغذ بیارید تا از برای شما بنویسم چیزی که سبب آن گمراه نگردید بعد از من و چون حضرت
رسول خدا پیش از آن از خانه بیرون تشریف برده و بمسجد رفته در پایه منبر نشسته و مردمان را وعظ کرده و در
باب اهل بیت و اطاعت ایشان و تمسک بقول و فعل ایشان و مراعات معاهده روز غدیر و حنین فرموده
خواستند که تاکید آن چیزی بنویسند موجب ... آن قوم شود و چون عمر دانست که نوشته مجدد همان
آن وعظ کلام او بود بلکه تصریح و تاکید در امر مذکور است مانع شده گفت دعوا الرجل فانه لیهجر
حسبنا کتاب الله یعنی واگذارید این مرد را که او هرزه میگوید بس است ما را کتاب خدا
و مروی است که بعضی از اصحاب اراده نمودند که دوات و قلم بیاورند لیکن عمر در میان ایشان نزاع واقع
شد و بعضی گفتند که کاغذ آورند و عمر باز داشت که حاصل کلام نزاع بجائی رسید که آوازها بلند
شد و حضرت رسول خدا اعراض فرموده روی مبارک از ایشان گردانید و فرمود از پیش من برخیزید
که نزاع نزد من از اینجا خوب نیست و همه را از آنجا بیرون کردند و قاضی میر حسین در شرح دیوان گفته
که اول فتنه که در اسلام واقع شد این بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله در مرض موت فرمود هلموا
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و عمر مانع شد و فتنه ... شد تا آنکه حضرت رسول خدا
فرمود قوموا عنی لا ینبغی التنازع عندی و غزالی ... گفته میگوید که حضرت رسول
فرمود ائتونی بدواة وقرطاس لاکتب لکم و لا ترتاب عنکم مشکلات الامر بعدی
واذکر لکم من المستحق لها بعدی یعنی بیاورید از برای من قلم و کاغذ تا بنویسم چیزی که

رفع شکل شما شود و بیان بپرسید در حق خلافت بعد از من که ... عمر گفت دعوا الرجل حسبنا کتاب الله
و بعضی با عمر موافقت نمودند و بعضی گفتند که دوات بیاورند حاصل کلام نزاع در ... و با وجود ...
لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی آوازها بلند شد تا آنکه آن حضرت فرمود قوموا واخرجوا
لا ینبغی التنازع لدی و مروی است که هر وقت ابن عباس این حکایت را بیان کردی و شکایت
نمودی زار زار گریستی و میگفت ان الرزیة ما حال بین رسول الله وبین ان یکتب
لهم ذلک الکتاب یعنی که مصیبت همه آن بود که مانع و حائل شد میان حضرت رسول خدا
و میان نوشتن او و محصول کلام در این مقام آنستکه این حدیث متفق علیه فریقین است از وجوه متعدده
موجب طعن بر عمر میشود اول آنکه بموجب آیه شریفه وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی کتابت کتاب بامر الهی بود پس تمکین از آن کتابت ننمودن تمکین امر الهی ننمودن
و کفر بغیر از این نخواهد بود باشد و این کفرست دویم آنکه مذکور شد از این نزاع آنحضرت
غضبناک شده روی خود را برگردانید و فرمود از پیش من برخیزید و این کلام موجب رنجیدن آن حضرت
است و رنجیدن رسول خدا موجب رنجیدن خداست و آن کفر و شرک است سیم آنکه نسبت هذیان
برسول خدا صلی الله علیه وآله خصوصا در امور شرعیه بموجب منافات آیه شریفه مذکوره است پس این نسبت
هذیان کفر است تعالی الله عما یقول الظالمون و این نسبت موجب آنست ... چهارم
آنکه ابو بکر در مرض موت کاغذ طلبید و نوشت و عمر را خلیفه کرد ولیکن هذیان نبود و کتاب خدا در آن وقت
در میان بود و مردمان را کافی نبود پس مرتبه ابو بکر ارفع از مرتبه رسول خدا خواهد بود و نقص حکم
دیگر علاوه نقل کرد از دو حکم که در حنفیت ... ذکر کردیم ... آنستکه در شان ... نقل کرده اند
در مکرر در نبوت رسول شک نمود از انجمله حمیدی که از اکابر علمای عامه است در جمع بین الستة اعتراف نموده

که عمر گفت ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیة
یعنی هرگز شک نکرده بودم در پیغمبری و نبوة محمد صلی الله علیه وآله چنانچه شک کردم در روز
حدیبیة که وقتیکه آن بود که حضرت فرموده بود که مکه را فتح میکنیم و در آن سال فتح مکه میسر نشد بصلح قرار گرفت
با خود گفتم که اگر او پیغمبر میبود بصلح راضی نمیشد که رفتن به سوال آمده گفتم تو میگفتی که مکه را خواهیم گرفت
و طواف خانه کعبه حضرت فرمود ... گفته بودم امسال خانه را خواهیم گرفت و بدین راضی شده نزد
ابو بکر رفتم و گفتم آیا نه پیغمبر است گفت بلی گفتم ما بر حقیم گفت بلی گفتم پس چرا باین صلح راضی میشود گفت
تابع امر خداست پس عمر با ابو بکر گفت من هرگز چنین شکی در پیغمبری او نکرده بودم از آن روز مسلمان
شده ام تا امروز و مشهور است که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت فقیر و پریشان حال میشد لشکر
میرفت و میگفت من ارمنیم و مسلمان میشوم و باین سبب مبلغ زر از مردم میگرفت روزی شیخ سعدی او را
در آنجا دیده گفت تو الکافر که هر زمان مسلمان میشوی سیم آنکه علمای عامه و خاصه صاحب
کشاف در تفسیر شرح و حمیدی در جمع بین الصحاح روایت کرده اند که روزی عمر بن الخطاب خطبه خواند و گفت
هر کس مهر زنان خود را از چهار صد درهم زیاده نماید او را حد میزنم و آنچه از چهار صد درهم زیاده
باشد داخل بیت المال میکنم پیره زنی حاضر بود برخواست و گفت ای عمر کلام تو اولی است یا کلام
خدای تعالی عمر گفت کلام خدای تعالی پیره زن گفت حق تعالی فرموده است وان آتیتم احدیهن
قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا چون این آیه بسیار را شنید گفت کلکم افقه
من عمر حتی المخدرات فی الحجرات و بعضی از ... عمر این کلام او را توجیه کرده و گفته
اند که مراد آنستکه پرده مهر بستن کنند در کمتر اگرچه جایز باشد مهر بسیار را ما ترک اولی است جواب
میگوئیم این توجیه با اینکه عمر در آخر گفت زیاده را داخل بیت المال میکنم منافات دارد دیگر آنکه

چنین معلوم میشود زیاده جایز نیست چهارم آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده است
که عمر حکم کرد برجم زنی که حامله بود و احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که خلیفه ثانی حکم کرد
برجم زن دیوانه و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را در هر دو مرتبه منع کرد که اگر زن گناه دارد
تو را بر طفلی که در شکم اوست چه کار و دیوانه مکلف نیست و قلم تکلیف بر مجنون [illegible] و عمر در
هر دو مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر و این حکمهای او دلالت صریح دارد بر آنکه از احکام الهی و
شریعت مصطفوی بی خبر بود و دیگر از مطاعن او آنست که گفت متعتان کانتا فی عهد رسول الله
وانا انهی عنهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله
و من نهی میکنم متعه را حرام کردم و نهی میکنم و اگر کسی بجا آرد آن دو متعه را عقوبت میکنم
یکی متعه زنان و دیگری متعه حج است و در بعضی از نسخ وارد شده است ثلث کن علی عهد رسول
الله انا انهی عنهن و احرمهن متعة النساء و متعة الحج و حی علی خیر العمل
و مشهور است که سنی با شیعه در مسئله متعه نزاع کرد و سنی از شیعه پرسید که تو را دلیل بر حلیت متعه
چیست گفت دلیل من قول عمر بن الخطاب است که در همه جا نقل کرده اند که گفت متعتان کانتا فی
زمن رسول الله و انا احرمهما آیا کدام دلیل بهتر از این است که او میگوید در زمان رسول
خدا بود پس معلوم میشود خدا و رسول خدا حلال کرده بود و او گفت من حرام کردم بسیار غلط کرده است او خدا و رسول
خدا نبود که حرام را حلال نماید و سنی بهمان حرف ملزم شد و از عبدالله بن عمر پرسیدند که چه میگوئی
در متعه گفت البته حلال است و سائل از اهل شام بود پس گفت پدر تو مردم را از آن نهی نموده از آن
پس عبدالله گفت پدرم نهی کرد و رسول خدا امر کرد تابع شدن امر رسول خدا واجب و اولی و احمد بن
حنبل در مسند خود نقل کرده از عمران بن الحصین که او گفت نازل شد متعه در کتاب خدا و ما با آن عمل کردیم

و تا رسول خدا حیات داشت همه با آن عمل کردیم و نشنیدیم که آن نسخ شده باشد و رسول خدا هم
نسخ آن ننموده تا از دنیا رحلت فرموده و شارح مقاصد و صاحب [illegible] حنفی مذهب آن
نقل کرده اند که مالک را مذهب آنست که متعه حلال است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است لولا
نهی عمر المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر عمر نهی نمیکرد متعه را هر آینه کسی زنا نمیکرد الا الشقی
و بعضی از علما الا شفی بفا و بنقطه خوانده اند یعنی الا کمی از مردمان پنجم آنکه عمر بن الخطاب
روزی از کوچه میگذشت نوری از منزلی دید از دیوار خانه شخصی بالا رفت تا صاحب خانه را از عمل نامشروع
منع نماید چون صاحب خانه او را دید گفت ای خلیفه زمان اگر ما یک معصیت کرده ایم تو سه معصیت کرده
اول تجسس که حق تعالی فرموده است و لا تجسسوا یعنی تجسس عیوب مردم را مکنید و حق تعالی
منع نموده است ثانیا آنکه حق تعالی میفرماید و لیس البر ان تأتوا البیوت من ظهورها
و لکن البر من اتقی و أتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست اینکه بیائید خانه را
از پشت آن و لکن خوب آنست که از خدا بپرهیزید و از در خانه در آئید و تو از راه بام و از دیوار آمدی
ثالث حق تعالی فرموده ان بعض الظن اثم و تو گمان بد در شأن ما بردی رابع خدای تعالی فرموده است
ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا و تو تحقیق نکرده ما را [illegible] خامس آنکه حق تعالی فرموده [illegible]
نموده لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها
یعنی هرگاه داخل خانه کسی شوید سلام کنید بر اهل آن خانه و دیگر آنکه امر بمعروف و نهی از منکر را مراتب است
اول باید تحقیق شود پس بزبان منع کنند پس پیغام میکنند پس منع میکنند پس میکشند و تو اول بکشتن ما آمدی
و دیگر آنکه تو خلیفه و جانشین رسول خدائی تو را [illegible] و شبگردی [illegible] پس عمر در جواب
عاجز مانده و عذر خواهی کرد و از خانه بیرون آمد ششم آنکه بعضی چند در دین الهی و [illegible]

احداث نموده که تا حال مانده و تا قیامت رسم خواهد ماند از آنجمله نماز تراویح و نماز ضحی است چنانکه حمیدی از
مسند ابوهریره نقل کرده و گفته اتفاق بر صحت این حدیث است و آن چنان بوده که شبی از شبهای رمضان بمسجد
آمد دید که مردم بنماز نافله مشغول اند امر کرد که نافله را بجماعت گذارند و شب دیگر چراغها روشن
و صفها بسته اند و تراویح را بجماعت میگذارند پرسید چه چیز است کسی گفت مردمان نماز سنت را بجماعت
میگذارند گفت بدعة و نعم البدعة یعنی بدعت است که [illegible] و خوب بدعتی است و حال آنکه
رسول خدا فرموده که و الصلوة باللیل فی شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة و صلوة
الضحی بدعة و کل بدعة ضلالة الا و کل ضلالة سبیلها الی النار و دیگر آنکه خراج بر زمینها
قرار داد و امر کرد در عراق [illegible] و بر جریبی یک درهم مقرر کرد و در مهر
و نکاح آن بود [illegible] مقرر کرد چنانچه در جاهلیت بوده است و [illegible]
رسول خدا را رد نموده [illegible] کرد و دیگر آنکه قرار داد مردم در سفر روزه بگیرند و در
سفر نماز را تمام کنند و الحال این [illegible] بر گردن او مانده تا روز قیامت هفتم آنکه غزالی
که از اکابر و اعاظم علمای عامه است در کتاب اسرار الطهارة گفته است عمر بالکل خود را خلیفه رسول
خدا میدانست با آنکه از مطهره و کوزه نصرانیان بود وضو میساخت و نصارا را پاک میشمرد با آنکه
شنیده بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده انما المشرکون نجس [illegible]
کافر دشمن خدا و رسول خدا است و از مطهره کفار وضو ساختن باعث استخفاف دین مبین
است و موجب تقویت دین کفار خصوصا شخصی را که مردم خلیفه رسول خدا و مقتدا دانسته
و افعال و اعمال او را سند دانسته و دیگر آنکه [illegible] کرد و حکم نمود که در شرع
شوهران ایشان را قبول نکنند هر چند بعضی از بندگان باشند که شوهران ایشان از آزاد [illegible]

باشند و دیگر آنکه حکم کرد که کشتیها که از مصر برنج و گندم و غیر آن میآوردند [illegible] تا اعراب شتران
خود را بار کنند [illegible] هشتم آنکه [illegible]
مصطفوی در وقتی [illegible] در مسجد [illegible] از در خانه
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] عباس [illegible] از بام خانه او بمسجد [illegible] حضرت رسول خدا
قبول فرمود و در زمان عمر در وقت خلافت [illegible] از ناودان ترشح کرد و او در غضب شد حکم کرد
بکندن آن ناودان و [illegible] پیغمبر خدا در وقت نصب کردن آن ناودان فرموده بود هر کس این را بکند
و عم مرا آزرده کند از رحمت الهی دور خواهد بود و بعضی از اصحاب این خبر را بیاد او آوردند مفید نیفتاده
نکرد دید و عباس آزرده خاطر و گریان بخانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و حضرت عم خود را
گریان دید بمسجد آمده آنجا ایستاد تا قنبر ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول خدا خورد هر کس این را
بکند بذو الفقار او را دو پاره کند و عباس گفت خوشحال کسی که چون تو پسر برادری داشته باشد دیگر
بآن ناودان نگاه نتوانست کرد لکن گویا عمر [illegible] از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی باقی ماند
نهم آنکه عمر در وقت مردن خلافت را بشوری انداخت چنانکه سنت زمان جاهلیت بود
گفت هر یکی از این شش تن علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف هم
باشند قابل خلافت و امامت میباشند لکن در هر یک عیبی هست که بمرتبه خلافت و امامت منافات
دارد از آنجمله تفویض امر بیکی از ایشان نمیکنم اما عثمان خویشان خود را دوست میدارد و تمام
بلاد اسلام را بایشان میدهد و ایشان را بر مردم مسلط خواهد ساخت و حقوق مسلمانان را ضایع خواهد
کرد اما طلحه مسرف و متکلف است و جماع دوست میدارد و خلافت را [illegible] در کار است
و اما زبیر اگر چه شجاع است و لکن تند خوست و امامت را رفق و مدارا باید و اما سعد بن ابی وقاص

ترسنده و بد دل و منافق است و خلافت و ولایت با فتنه اکبری رهبت نشاید و اما عبد الرحمن ضعیف الرای
است و خلافت را رای درست و قوی باید و اما علی علیه السلام مزاح دوست است و خلافت را جد تمام ضرور است
پس عمر گفت آه و افسوس از ابو عبیده جراح یا سالم مولای حذیفه زنده نیستند اگر هر دو لایق و قابل این
کار بودند و اگر یکی از ایشان زنده بودی تفویض امر با و نمودمی پس حیله کرد و گفت اگر عثمان و علی اجماع
نمایند قول قول ایشان است و اگر ازین شش تن سه کس مجتمع شوند در آن سه عبد الرحمن باشد تابع
حکم آنها باید بود و غرض عمر آن بود که میدانست علی و عثمان اتفاق نمیکنند بر امری و عبد الرحمن از
عثمان به یکدیگر میل نکنند که بجهت مصاهره و دامادی و گفت اگر سه روز بگذرد و راضی نشوند چهار
کس بخلافت یکی و دیگر ابا نماید و راضی نشود و بیعت نکند گردنش را بزنید و اگر دو کس ابا نمایند
هر دو را بکشید پس با بو طلحه انصاری و سرداران لشکر گفت که این جمع را تا سه روز مهلت دهید و اگر
روز چهارم یکی از اینها بخلافت تعیین نکرده باشند هر شش کس را بکشید و چون عمر علم یقین داشت
که عبد الرحمن بر علی بن ابی طالب دشمن است و با عثمان خویش دار و دبرای او کار کرد و اندیشه کرده اگر
خلافت بعد از وفات او بعثمان گذارد مردم او را ملامت کنند حیله کرد که نزد عوام سخن ملامت نشود
و امیر المؤمنین علیه السلام را محروم کرده باشد با آنکه باعتراف خود عمر بغیر از او دیگری استحقاق
خلافت نداشت و دلیل نزاع [illegible] با گفتن تهمت بود چه در کتاب [illegible] این و حتیین نموده که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مجلس بیرون رفت عمر روی بحاضران کرد و گفت و الله انی
لاعلم مکان الرجل ان ولیتموه امرکم لحملکم علی المحجة البیضاء یعنی بخدا قسم که
میدانم مرتبه این مرد را و اگر تولیت امر شما را با و رجوع نمایم همه را براه راست میکند پس یکی
از حضار مجلس گفت که فما یمنعک منه یعنی چه مانع است ترا ازین امر

با و رجوع نمیکنی عمر گفت اکره ان احملها حیا و میتا یعنی مرا خوش نمی آید که در زنده و مرده که
مرا او امام و خلیفه بوده باشد و در روایتی عمر گفت لا یجمع لبنی هاشم بین النبوة و الخلافة یعنی بنی
هاشم را نبوة و خلافت و نبوة در ایشان جمع نمیشود پس بعد از آن ولید بن عتبه گفت ای عمر
تو خلیفه شو از ما بهتر و سزاوارتر کسی نیست ابا عثمان قابل و لایق این کار باشد عمر از روی تعرض گفت محبت او را چون
و دوستی او را [illegible] گفت ابا طلحه قابل این کار باشد عمر گفت [illegible] رسول خدا [illegible]
و اگر با و بخشیده [illegible] که گفت علی را چون میبینی گفت لا تستخلفونه و لو انکم
استخلفوه لاقامکم علی الحق و ان کرهتم یعنی علی را خلیفه نمیکنید و اگر شما او را خلیفه کنید
هر آینه شما را براه راست و اگر چه شما را خوش نیاید و مکروه طبع شما باشد و در روایتی شده است
عمر گفت لا یجتمع النبوة و الخلافة فی اهل بیت واحد یعنی نبوة و خلافت در یک خاندان
جمع نمیشود [illegible] شوری امر عمر [illegible] قاعده شیعه [illegible]
را اعتقاد صحیح آنست که جناب رسول خدا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را وصی و خلیفه بلا فصل و وزیر
خود کرده بود و در تمام عالم را [illegible] داده و اعتقاد باطل سنیان آنست که جناب رسول خدا کسی را
تعیین نفرموده و مردم هر کرا خواهند خلیفه نمایند و سه [illegible] ابوبکر است که
ابوبکر خلافت را بیکس داده عمر یکی بود و شوری بنا نکرده است و در برابر عاقل معلوم است غرض هر
آن بود حق را ضایع نمایند [illegible] گفت حمیدی در جمع بین الصحیحین [illegible] از عطار
روایت کرده است که مردی در وقت خلافت عمر نزد او آمد گفت من جنب شدم و آب نبود من دانم چه
چه باید کرد پس عمر گفت که اگر آب نیابی نماز مکن عمار بن یاسر حاضر بود گفت ای عمر بیاد نیست
که در فلان سفر من و تو را احتیاج بغسل شده بود و آب نبود و تو نماز نکردی و من چنان

دانستم که تیمم بجای غسل باید همه بدن را بخاک رسانید و بخاک غلطیدم و نماز کردم و چون بخدمت
رسول خدا آمدم تبسم فرمود و گفت یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین زده بعد
کف دست بر پیشانی خود مالیده و بعد از آن دست بر زمین زده دستهای خود را مسح نمود و چون این حکایت
را نقل کرد عمر گفت ای عمار از خدا بترس عمار گفت اگر میگویی نقل این حدیث نکنم عمر گفت نولیک ما تولیت
یعنی واگذاشتم ترا آنچه آخر و با آنکه این خبر [illegible] در قرآن مجید فرموده فان لم تجدوا ماء
فتیمموا صعیدا طیبا و از رسول خدا شنیده ام اگر آب نباشد تیمم عوض آن است و در سفر
و حضر همراه رسول خدا بود و خود را ملقب بلقب امیر المؤمنین کرده بود و خود را مقتدای عالم دانسته
اینچنین فتوی میداد باب چهارم در بیان مطاعن خاتمه عثمان که بیان کرده
و یقین یعنی شیعه و سنی اتفاق دارند در آن امور از او صادر شده اول آنکه عثمان جمیع
[illegible] و فتنهای شده و تولیت امور مسلمانان را بخویشان فاسق و فاجر و کافر خود واگذاشته
چنانکه عمر سلطنت با و کان برده بود اول آنکه ولید بن عتبه را که حق تعالی او را در قرآن
مجید فاسق خوانده بجهت شرب خمر افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
در شأن او نازل شده امام و پیشوای خلایق کرده بود و در بسیاری از کتب نوشته اند که
او یکی صبح بجای دو رکعت نماز چهار رکعت نماز کرد و در وی بعقب با موی که گفت دماغ را سالم
ندارم اگر خواهید زیاده کنم و چند نماز دیگر بگذارم ما شوی گفتند بس است نماز ما ازین بیان
کیفیت نموده ثانی آنکه سعد بن عاص را حاکم کوفه کرده بود و او در آنجا ظلم و تعدی را
از حد گذرانیده و ظلمش بجایی رسید که مردم از ستم و جور او بتنگ آمده از کوفه اخراج
نمودند ثالث آنکه عبد الله بن عامر را والی عراق کرده بود و او نیز انواع فسق و فجور و تعدی

و ظلم بظهور رسانید و عبد الله بن ابی سرح را بمصر فرستاده او ظلم و تعدی را بجایی رسانیده در مصر
را طاقت ظلم و ستم او نمانده شکایت آوردند و معاویه علیه الهاویه را بشام فرستاد و انواع بدعتها و
معصیتها از او سر زد و خلاف رضای خدا و رسول خدا و خلق خدا ازو سر زده رابع آنکه بیت المال را جمع
آوری نمود و بر بنی اعمام خود یعنی بنی امیه قسمت نموده و فقرا و مساکین را محروم ساخته و رسم جباران اکاسره را
بجای آورده و در یک روز چهار صد هزار دینار از بیت المال را بچهار نفر از خویشان خود قسمت
نموده و بیتیمان و مهاجر و انصار که بجهت قوت لا یموت محتاج بودند محروم ساخته و از بیت المال غلامان
ترک و خطائی و رومی و طویلهای اسب و شتر خریداری نموده خامس آنکه حکم بن عاص را که رانده
رسول خدا بود و آنحضرت او را از مدینه منوره اخراج فرموده و همچنین پسر او مروان بن حکم را که او هم رانده
رسول خدا بود و در عهد اصحاب رسول خدا لعنت کرده و ابوبکر و عمر هم در این حکم تابع رسول خدا شده آن هر دو
ملعون را بمدینه طلبید و صد هزار درهم بحکم و اجازه راه از بیت المال داده
و آنها را استقبال کرد و با عزت و احترام آنها را آورد [illegible] نموده و عثمان گفت [illegible]
شما را مطرود [illegible] تعظیم و احترام نموده و در میان قبر مقدس حضرت رسول خدا و مروان ملعون را جای داده و در روز اول
صد هزار دینار از غنیمت افریقیه بمروان داده و در روز دیگر صد هزار دینار بحکم بن عاص داده و مخالفت
رسول خدا نموده سادس آنکه عبد الله بن مسعود قاری قرآن را که از اکابر صحابه رسول خدا بود و او را بکشت و تفصیل
این حکایت چنان است که چون کار خلافت عثمان مستحکم شد ارادت کرده که قرآن را بروش زید بن ثابت
قرار دهد و مصاحف دیگر را که در میان صحابه [illegible] بود جمع نموده و فرمود که همه را بسوزانند
میکرد و عبد الله بن مسعود [illegible] مصحف خود را تغییر و تبدیل دهد و از آن ترتیب بیزار [illegible]

اینکه میدانستی مصحف عثمان تغییر و تبدیل یافته است چنین عثمان کس فرستاد و مصحف عبدالله را طلبید او را که
پس عثمان حق تعالی او را [illegible] و عبدالله عذر گفت و عثمان بگیرد و قهر از خانه او بیرون آورد و بقول ایشان از آن جا اخراج
نموده و بسوزانید [illegible] مصحف [illegible] چون دیگر مصحفی [illegible] رسید و عثمان خبر دادند که ابن مسعود این افعال را
بدعت و ضلالت میداند در مسجد نشسته احادیث نقل میکند و بسیار [illegible] میگوید این سخن [illegible] که او
کو [illegible] ابن مسعود چند ان روز [illegible] بعد از سه روز از این جهان را فانی وداع کرد و داعی اجل را لبیک گفته
و مشهور است که این قرآن که در میان مردم است از بقیه مصحف ابن مسعود است و ابن ابی الحدید از علمای عامه
است در شرح نهج البلاغه و علامه در کتاب منهاج الکرامه نقل کرده است که چنین خبر شده که مرض ابن
مسعود بعثمان رسید بعیادت او رفته و بر بالینش نشسته پرسید که از چه چیز شکوه داری و از چه چیز دارد
آرزو [illegible] گفت شکوه من از گناهان منست گفت دلت چه میخواهد و چه آرزو داری عبدالله بن مسعود گفت
مغفرت از رحمت حق تعالی دیگر چیزی آرزو ندارم عثمان گفت میخواهی از برای تو طبیبی بیاورم گفت
طبیبم مرا بیمار کرده است گفت میخواهی عطا که از تو باز گرفتم رد نمایم عبدالله گفت منع کردی از من
عطا را در وقتی که محتاج بودم و عطا میکنی در وقتی که مستغنیم عثمان گفت اگر تو را حاجت نباشد
فرزندان تو را بکار آید گفت رزق فرزندانم با خداست اگر خواهد میدهد پس عثمان گفت یا ابا عبد
الرحمن از برای من استغفار کن و از حق تعالی طلب آمرزش نما گفت از خدای تعالی مسئلت مینمایم [illegible] نموده ام
در قیامت حق مرا از تو بستاند پس عثمان از بالین او برخاسته بیرون آمد و او بجوار رحمت الهی
فائز گشت و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن مسعود بعمار یاسر وصیت نمود که عثمان بر جنازه
او نماز نکند و عمار با جمعی بر او نماز کرده و دفنش کردند و چون خبر بعثمان رسید بر قبر او آمده بعمار
خطاب کرد که تو را چه چیز بر این داشت که مرا اعلام نکردی عمار گفت مرا چنین وصیت کرده بود

اعلام

و عثمان از عمار آزرده شد و این سبب مزید کینه او شد بعمار که آخر [illegible] اخراج کردن ابوذر
و ایضا نقل کرده اند که روزی مبلغی کلی از بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند برای تقسیم [illegible] اتفاق
ابوذر بسبب مهمی در آن مجلس حاضر شد عثمان با ابوذر گفت هیچ میدانی که این زر چند است گفت عثمان گفت
چند هزار دینار و درهم است انتظار میبرم که مثل او را بیاورند بعد که خواهم قسمت نمایم ابوذر گفت
امر از تو است ولکن بیاد داری که شبی که نزد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم آنحضرت بسیار دلگیر بوده
و هیچکس جرأت نکرده که از وجه ملال سؤال نماید و دیگر بار وقتی پیش آن حضرت رفتیم خوشوقت و خوشحال دیدیم پس
سؤال کردم از دلتنگی صبح و خوشحالی این آنحضرت فرمود که صبح بیت المال را قسمت کردم بجمیع و چهار دینار
درهم باقی مانده بود و مستحق حاضر نبود در باب تسلیم از آنچه محزون بودم و الحال قبل از این بمعرض تسلیم
ببیست لکن سرور دارم پس عثمان متوجه کعب الاحبار شد گفت یا کعب چه حرج باشد امام را که بعضی از بیت المال را
بمستحق بدهد و بعضی را حفظ کنند تا بمرور ایام بهر که مصلحت داند صرف کنند کعب گفت حرجی ندارد و آنحضرت ابوذر
گفت یا کعب تو احکام شریعت را نمی دانی و آیه شریفه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا
ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم را برای او خواند پس عثمان با ابوذر گفت ای مرد پیر
بجهت صحبت رسول خدا از تو عفو کردم اگر دفعه دیگر در حضور من اینچنین جرأت کنی و این گونه سخنان
گویی تو را [illegible] ابوذر گفت تو برگشتن من [illegible] لکن رسول خدا مرا خبر داده که چون آل ابی
العاص بسی رسند قرآن را از برای خود تأویل نمایند و دین خدا را تباه کنند و تو را ای ابوذر از بلاد بیرون و اخراج
کنند و عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید که آیا هیچیک از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید حاضرین
بجهت خاطر عثمان تکذیب ابوذر نمودند عثمان گفت علی را حاضر کنید تا از او تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب
و چون حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد عثمان گفت یا ابا الحسن آنچه ابوذر میگوید تو از رسول خدا شنیده حضرت

فرمود که صدق از رسول خدا شنیدم که فرمود ما اظلت الخضراء و ما اقلت الغبراء علی احد اصدق
لهجة من ابی ذر جمعی از اصحاب که حاضر بودند تصدیق آنحضرت نمودند ابوذر بگریست و گفت
الحال تو مرا دروغگو [illegible] و عثمان گفت یا ابا ذر بحق رسول خدا بگو که کجا میخواهی اقامت نمائی و از کجا کراهت داری
گفت میخواهم که در حرم مدینه باشم و بعبادت حق تعالی مشغول باشم اما رسول خدا مرا خبر داده که تو را
از حرم محروم خواهند ساخت و تو را بربذه خواهند فرستاد و تو در آنجا زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی
بود و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها در عرصه قیامت خواهی آمد و تنها داخل بهشت خواهی
شد و چون از دار فنا بعالم بقا رحلت نمائی جمعی از عراق خواهند رسید پس تو را تجهیز و تکفین خواهند کرد
و حضرت رسول در غزوه تبوک مرا بر این احوال مطلع ساخته است پس عثمان امر کرد که ابوذر را
بر شتر برهنه سوار کنند و از مدینه منوره اخراج نمایند و بربذه فرستند و منادی ندا کرد که هیچکس او را مشایعت
نکنند پس ابوذر را چنانکه حکم کرده اخراج کردند لکن در حین اخراج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عبدالله
و عباس و عمار و مقداد او را مشایعت نمودند و چند فرسخ با او همراهی کردند هر یکی او را در راه [illegible] بشارت
میدادند و تسلی خاطر و دلجوئی او می نمودند بعد از آن همراهان بسیار گریستند او را وداع کردند و ابوذر
با دختر خود بربذه رفت و ربذه رباطیست در بیابان [illegible] و ماوی و [illegible] و از هر طرف تا آبادانی بیست
و پنج فرسخ راه [illegible] گویند که ابوذر در این ایام [illegible] بسیار بزرگ [illegible] و ابوذر
در آنجا [illegible] و در حالت نزع
دختر او میگریست و میگفت [illegible] در این صحرا تنها [illegible] چگونه تجهیز
و تکفین تو نمایم گفت ای دختر تشویش بخود راه مده رسول خدا مرا خبر داده است که بعد از مرگ من
قافله از عراق میرسند و از آن میان مردی عزیز مرا بتجهیز و تکفین حاضر گردد پس ابوذر برحمت الهی

پیوست

پیوست و دختر او در تعب [illegible] بود که قافله از عراق رسیدند و دختر ابوذر بر سر راه رفت و گفت ابوذر غفاری
صاحب رسول خدا از دار فنا بدار بقا ارتحال نمود و اهل قافله چون نام ابوذر را شنیدند از مرکبهای
پیاده شدند و بگریه و نوحه درآمدند و شخصی از ایشان [illegible]
تکفین کرده با احترام او را دفن کردند و بعضی روایات که از زنش با غلامی با او بودند ابوذر گفت مرا کفن کنید و
بر سر راه بگذارید تا [illegible] او را در دفن کردن اعانت [illegible] ابن مسعود [illegible] رسیدند ابن
مسعود گفت صدق رسول الله که [illegible] شنیده ام که فرمود ابوذر تنها زندگانی کند و تنها بمیرد و تنها
محشور شود و بر او نماز کرد و دفنش کردند و بعضی روایات دیگر وارد شده [illegible] هنوز در حالت نزع بود
قافله رسیدند مالک اشتر در آن میان بود چون ببالینش آمدند گفت [illegible] رسول خدا فرمود
که جمعی از دوستان خدا تو را دفن خواهند کرد پس رو بآن جمع کرده گفت کدام یک از شما از منصب [illegible]
ندارید [illegible] از آن میان یکی گفت [illegible] دارم گفت تو مرا در جامه خود کفن کن پس آن جمع بر تکفین
او قیام نمودند و ابن مسعود [illegible] نماز بر او گذارد و در [illegible] دفنش [illegible] و بازماندگان او را [illegible]
و او بر بهشت رفت و اگر بر او ظلم کرد مظلمه در گردنش باشد [illegible] اگر جرأت [illegible] احکام
الهی و سنت رسالت پناهی بسیار [illegible] از اجلاء اسلام [illegible] در صحیح خود نقل کرده که مردی زنی [illegible]
و چون شش ماه که [illegible] فرزندی آورد و چون در مجلس عثمان مذکور شد حکم کرد که آن زن بیچاره را سنگسار
نمایند و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن حکم مطلع شد منع فرمود و بعثمان گفت [illegible]
در قرآن مجید تصریح فرموده که فصاله فی عامین و در جای دیگر فرموده و حمله و فصاله ثلثون
شهرا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل سی ماه است و چون دو سال مدت شیر خوردن است و [illegible]
از سی ماه شش ماه که مدت حمل میماند پس حق تعالی مدت حمل را شش ماه فرموده است تو چرا [illegible]

خدا را رحم مینماید و چون عثمان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این دلیل را شنید گفت ما عندی دون
ان نعت البطا فوجب بقی چیزی در نزد عثمان بوهم میرسید بر اینکه حکم برهم کنند
فصل ششم در بیان معجزات آنجناب مستطاب بدانکه معجزات آنحضرت از حیز تقریر
و تحریر خارج است و اگر کسی خواهد که از هزار یکی از بسیار آنرا تحریر نماید کتابی بسیار مطول
خواهد شد لکن ما بچند حدیثی اکتفا مینمائیم اول آنست حدیث [illegible] که در کتاب جمع
الروائق در فضائل از مصنفات صدوق بن بابویه است از سلمان فارسی روایت شده است
که گفت نشسته بودیم نزد سید و مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام در آن وقت مردم بعضی
اصحاب بیعت کرده بودند حضرت امام حسن و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد و ابی
اسود نیز در خدمت آنحضرت بودند از هر جانب سخنان میکردند پس امام حسن ع متوجه پدر بزرگوار
شد گفت یا امیر المؤمنین حضرت سلیمان بن داود را سلطنتی داده بود ایا از آن
عطیه حصه و نصیبی بشما اوصیا رسیده باشد پادشاه سریر ولایت تبسم فرمود [illegible] معبود
پدر آن خشکی را در زیر [illegible] قادری که آدم را از خاک تیره آفرید قسم اگر خدای تعالی پسر تو داده
بهیچ وصیی از اوصیای [illegible] نداده و بعد از این [illegible] فانتم [illegible] شد پس امام حسن [illegible]
مجلس التماس نمودند که یا امیر المؤمنین میخواهیم [illegible] حضرت علی بن ابی طالب [illegible]
و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان ما گردد و سید اوصیا [illegible] چنان
کنم [illegible] که [illegible] از جهت [illegible] حضرت [illegible] بسم [illegible]
که گفت [illegible] آورده و چند کلمه بزبان [illegible] اهل مجلس [illegible] از میان خانه [illegible]
مبارک [illegible] معرب [illegible] که بعد از آن دست را بزیر آورد در کف دست مبارکش [illegible]

سلمان گوید ما همه از آن [illegible] شنیدیم که هر یک چنین از کفر او جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا
الله وان محمداً رسول الله وانك وصی نبی کریم من شك فیك هلك ومن تمسك
بك فقد سلك سبیل النجاة یعنی شهادت میدهیم بر خدا یکیست و محمد رسول خداست و تو وصی و خلیفه پیغمبر
و هر که شک کند در حقانیت و خلافت تو هلاک خواهد شد و هر که دست زند بعروة الوثقی محبت تو پس [illegible]
خواهد یافت پس دیدیم که آن [illegible] چهار [illegible] پوشیده و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند و از آن [illegible]
بوی مشک [illegible] اهل ایمان میرسید پس فرمود [illegible] در آن [illegible] شنیدید [illegible]
و آنحضرت [illegible] پس کلمه چند تکلم فرمود که اهل مجلس نفهمیدند پس اشاره بابر کرد [illegible]
بجانب مغرب [illegible] ناگاه بادی بزیر ابر درآمده ابر را [illegible] برداشته بهوا برد و ما در آن وقت
چون با آنحضرت نگاه کردیم دیدیم که جامه از زر پوشیده و تاجی از یاقوت بر سر دارد و نعلین [illegible] از
یاقوت [illegible] در پای داشت و انگشتری از مروارید [illegible] که روشنی آن چشم را خیره میساخت
در انگشتش بود و بر کرسی از نور نشسته بود پس امام حسن ع گفت ای پدر بزرگوار هم ملکوت سلیمان
نیز انگشتری را اطاعت کردند [illegible] پس منقاد و فرمان بردار [illegible] والذی انا وجه
الله وانا عین الله وانا لسان الله الناطق فی خلقه وانا ولی الله وانا نور الله الذی
لا یطفی وانا باب الله الذی یوتی منه وانا حجة الله علی عباده وانا کنز الله فی ارضه
وانا قسیم الجنة والنار وانا سید ذو القرنین وانا جلتهما [illegible] فرزند میخواهی خاتم سلیمان
نیز را بتو بنمایم و دست در بغل کرده و انگشتری بیرون آورد از طلای احمر [illegible] یاقوت سرخ نمود ای فرزند
این خاتم سلیمان است و نام [illegible] بر او نقش کرده اند سلمان گوید تعجب حضار مجلس زیاده شد
که گویا او را [illegible] پس فرمود [illegible] تعجب [illegible] سوگند [illegible] امروز [illegible] دیگر

پیش از فرزند [illegible] پس امام حسن گفت آرزو دارم که سد ذو القرنین ببینیم پس آنحضرت باد را امر نمود
که ما را بالا [illegible] فرزندم حسن میخواهد بر [illegible] از باد [illegible] رسیده و ما را برداشته بهوا برد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن کرسی نور نشسته بود از پا [illegible] ما را [illegible] بلندی [illegible] درخت
عظیمی در آنجا بود خشک شده [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] رسید [illegible] امام حسن ع
از آن درخت سؤال کرد ما للك ایتها الشجرة آن درخت جواب نداد حضرت امیر المؤمنین فرمود
اجیبه باذن الله ایتها الشجرة و اخبریه بحالك پس آن درخت گفت لبیك لبیك
یا وصی رسول الله وخلیفته من بعده حقاً حقاً پس آن درخت [illegible] آنحضرت خطاب بامام حسن نمود
[illegible] هر شب وقت سحر پدر بزرگوارت نزد من میآمد و دو رکعت نماز میگذارد و بتسبیح و تحمید و تهلیل حق
باری تعالی مشغول میشد و میرفت و در آن وقت بر کرسی از نور در میان ابر [illegible] از آن نور
[illegible] من میرسید و من از [illegible] آنحضرت و آن نور سبز و خرم بودم و اکنون چهل
[illegible] آنحضرت تشریف نیاورده اند و من از مفارقت پدر [illegible] چنین خشک شده ام
[illegible] لطف خود [illegible] از این مهجوری [illegible] او [illegible] پس شاه ولایت نزد
آن درخت رفت و دو رکعت نماز بجای آورده و دست مبارک بر آن مالیده سلمان گوید بخدا سوگند [illegible] از آن
درخت [illegible] سبز و خرم شد و برگ آورده و میوه ظاهر شد پس آنحضرت [illegible]
خود قرار گرفت باد ما را بر داشته بلند شد [illegible] دنیا در نظر ما [illegible] و در هوا فرشته
دیدیم که سر او در زیر [illegible] و پای او در قعر بحر محیط و یک دست او در مشرق و دست دیگر در مغرب
از آنحضرت پرسیدیم که این کیست فرمود فرشته ایست بحکم خدا [illegible] نصب کرده ام و
[illegible] شب و روز موکل ساخته ام و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس باد ما را برد تا نزد

قوم یاجوج و ماجوج رسانید آنحضرت با بر خطاب فرمود اهبطی تحت هذا الجبل و آن کوهی بود بلند [illegible]
که گویا [illegible] سیاه [illegible] از آنجا [illegible] ما میرسید و یاجوج و ماجوج را دیدیم و از [illegible] ایشان تعجب کردیم
و در ایشان [illegible] قسم طولانی [illegible] ایشان [illegible] وعرض [illegible] گوش [illegible]
[illegible] گوش دیگر را [illegible] که بعضی [illegible] احوال ایشان پرسیده آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] در حکم [illegible] پس آنحضرت [illegible] فرمود و باد ما را برداشته [illegible] قاف رسانید کوهی
دیدیم چون یاقوت سرخ [illegible] محیط [illegible] بود و فرشته [illegible] بر او موکل [illegible] چشم [illegible]
افتاد گفت السلام علیك یا امیر المؤمنین پس [illegible] از آنحضرت [illegible] مطلب [illegible]
کند آنحضرت فرمود [illegible] میخواهی بگویم [illegible] فرشته گفت [illegible] حضرت فرمود [illegible]
زیارت برادرت و مصاحبت او را میخواهی [illegible] پس فرشته [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] بعد از آن
درختی دیدیم [illegible] طرف [illegible] سؤال [illegible] در [illegible] اول [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
نزد [illegible] و پس از نماز تسبیح و تحمید و تهلیل نمود و بعد [illegible] سبز و خرم بود [illegible] چهل
روز [illegible] فیض قدوم خود [illegible] و او [illegible] امام حسن التماس نمود
حضرت دست مبارک بر او کشیده درخت گفت اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله
وانك امیر المؤمنین [illegible] المبارکة الطیبة و وصی رسول رب العالمین من تمسك بك
نجی ومن تخلف عنك هلك پس آن درخت سبز و خرم شد پس ما [illegible] در زیر آن درخت آرام گرفتیم و پرسیدیم
یا امیر المؤمنین علیه السلام این فرشته [illegible] بر جبل ظلمت [illegible] فرشته [illegible] موکل [illegible]
[illegible] زیارت این فرشته [illegible] این فرشته [illegible]
[illegible] از [illegible] و مکان خود حرکت میکنند فرمود [illegible] ستون [illegible]

همچنان ملائکه بر حضرت من ازجای خود حرکت نکنند الا که حضرت عزت تعالی به برق غضب خود انها را
بسوزاند و بعد از من فرزندم امام حسن و بعد از او حضرت امام حسین و بعد از او نه کس از اولاد او در نسل ایشان
قائم آل محمد است همه اینها اینجا دارند و هیچ یک از ملائکه مقربین را حد نباشد که بی کیفیت اراده
ایشان بجنبد پس نام فرشته که در کوه قاف است و رسیدیم فرمود برخائیل نام دارد و بعد فرمود چشم
خود را بپوشانید پوشانیدیم گفت بگشائید گشودیم خود را در مملکت دیگر یافتیم هذا شئ عجیب
فرمود امر ملکوت در قبضه اقتدار منست در شرار طاقت بر اطلاع آن نیست و هیچ خوارق نبیند و ملوم
و در الملک در خواب و نکاح مانند سائر بنده کانم و اگر اندکی از آنچه میدانم بدانید دلهای شما
تاب شنیدن آن نیاورد و اسم اعظم حق تعالی هفتاد و سه حرف است نزد آصف بن برخیا
یک حرف بود بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان بن داود آورد بیک حرف و نزد من هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیب است
مخصوص بذات واجب الوجود است و بعد فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شنا ختن هر که مرا شناخت
و منکر شد هر که مرا منکر شد پس از آنجا امر کرد ما را بباغی رسانیدیم در نهری دخول و خوشی برابر باغ
رضوان می‌نمود و در آن جوانی را در میان دو قبر در نماز دیدیم مشغول است گفتم یا امیر المؤمنین این جوان کیست
گفت برادرم صالح نبی است و این دو قبر از پدر و مادر او است و چنین چشم صالح بر صالح المؤمنین افتاد بی تابانه
پیش آمد و سینه کینه او را بوسید و گریه کنان گفت وا رَاه آنحضرت او را تسلی داد و پرسیدیم چرا میگرید
فرمود آنحضرت پرسید امام حسن علیه السلام گفت ایها العبد الصالح ما یبکیک بعد از سیده صالح
چنین تو را میگریه گفت پیوسته هر روز وقت طلوع صبح نزد من می آمد و با هم نماز میکردیم و با هم شاط
و عبت می‌کرد از صباح تا بعد و الحال مدت ده روز میشود تشریف نیاورده چون او را دیدم طاقتم نماند
گفتم یا امیر المؤمنین این عجیب تر از همه است که هر روز صبح در خدمت شما بودیم پس چگونه با اطلاع

ما اینجا آمده با صالح نبی نماز گذارده ای و فرمود میخواهید حضرت سلیمان نبی را زیارت بشید گفتیم یا امیر المؤمنین ما را
آرزو همین است پس شاه ولایت مآب سوار شده ما در رکاب مبارک رسیدیم و کسی نماند آنچه ندیده و نشنیده
و ابهای جاری و مرغان خوش الحان و فلک بسیار و چون آن مرغان را چشم بر آنحضرت افتاد او را فرو گرفته
پر میزدند و طواف میکردند و در میان بستان تختی از فیروزه دیدیم و جوانی بر آن خوابیده و دستهای خود
بر سینه نهاده و دو مار بر بالای سر و پایین پای او قرار گرفته چون آن مارها آنحضرت را دیدند در قدم او غلطیدند گفتم یا
امیر المؤمنین این جوان کیست گفت سلیمان بن داود است پس انگشتری را از انگشت خود بیرون آورده در انگشت او کرد
گفت قم باذن الله الذی یحیی العظام و هی رمیم پس سلیمان علیه السلام برخاسته و گفت اشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا الهادی
المهدی الذی سال الله به و مجبته و محبت اهل بیته اعطانی الله الملک پس زمانی
شاه ولایت مآب نزد سلیمان نشسته و ما بزیارت آن پیغمبر مشرف شدیم پس سلیمان را وداع نموده خاک
و سلیمان بجای خود برگشت و ما پرسیدیم یا امیر المؤمنین شما را علمی باشد که در عقب کوه قاف است هیچ باشد فرمود
که خلایق بنی آدم و موجود در عقب کوه قاف چهل عالم آفریده در هر عالمی چهل برابر این دنیاست و شما
امید و علم من باور ای قاف همچون علم منست که این دنیا و آنچه در این دنیاست و بعد از رسول خدا
منم حافظ و نگهدارنده این عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی و وارث علم مصطفوی
خواهند بود تا روز قیامت و من داناترم به راههای آسمان از راههای زمین
زمین است و ماییم مخزون مکنون الله و ماییم اسمای حسنی حق چون خدا را بآن اسما بخوانند اجابت
کند و ماییم صاحب آن نامها که بر عرش و کرسی نوشته است و ماییم قسمت کننده بهشت و دوزخ و ازما

تعلیم کرفته اند ملائکه اسامی تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و توحید الهی را و ماییم کلماتی که حضرت آدم صفی الله تلقی
بآن نموده توبه اش قبول شده و من میدانم این امور عجیبه و اسرار غریبه را برکت اسم اعظم که اگر برکت
زیتون بآن اسم بخوانند و در آتش اندازند نسوزد و طراوت میل برند و کم نکند و تار رکها شب و روز
از برکت نامهای مائت و آسمانها را چنین آنکه انها نقش کرده با ستون استقامت یافته و زمین بآن
منقش گشته و مسطح شد و چنین بر باد خوانند و رعد و برق با آنها بر برقها نوشته لمعان پیدا کرد و رعد
رقم زده خاشع شد و بر جبهه اسرافیل نقش کرده تکلم بکلام سبوح قدوس ربنا رب الملائکة
والروح کرده و چنین کلام معجز نظامش بآن مقام رسید فرمود چشمهای خود را بپوشید پوشیدیم بار گفت
بگشائید گشودیم خود را در کشوری دیدیم مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع و مردمش از نهایت بلندی
قامت و کمال استقامت هر یک چون نخل پس فرمود این گروه از بقیه قوم عاداند و هنوز در کفر و ضلالت
و ظلم و جهالت گرفتارند و ایمان بجناب احدیت الهی نیاورده اند و شهر ایشان از شهرهای مشرق بود
من با وحی تعالی قلع و قمع مساکن ایشان نموده با بیگانان ایشان را نقل نمودیم تا شما ایشان را از اینجا
ببینید و شما بر آن مطلع شوید و من داعیه دارم که بایش کرده معامله نمایم پس القوم بوجه انتقی حق تعالی
و رسالت حضرت مصطفی و ولایت خود دعوت نموده و ایشان ابا نمودند و مکرر بایمان و اسلامشان خواند
ایشان همان ابا نمودند پس حضرت بر ایشان حمله نمود و ایشان هم حمله کردند و آنحضرت بسیاری از ایشان را
بکشت و چنین آنحضرت خوف ما را مشاهده نمودند نزد ما آمده دست مبارک بر سینه ما مالید و خوف از ما زائل
شد و بار دیگر با جماعت ایشان به ایمان و اسلام دعوت نمود ایمان نیاوردند برق و صاعقه
ظاهر شد و چیزی چند میخواندند ما نفهمیدیم و ما را چنان مشاهده میشد این برق و صاعقه از دهن
مبارک آنحضرت بر آمده و چنان صداهای هولناک پدید آمد که ما گفتیم البته آسمان بر زمین افتاد و کوه‌ها

از هم بپرد و یا الکه یکی متنفس از ایشان نماند و چنین از کار آن قوم شوم فارغ شد رعد و برق
و صاعقه بر طرف شد سجده شکر نمودیم و یا امیر المؤمنین علیه السلام ما را بوطن خود رسان که زیاده بر این طاقت شما
نداریم پس آنحضرت از ابرها طلبیدند و ما سوار شدیم آنحضرت تکلم بکلامی شد و باد ما را بهوا برد و بجای رسانید
که دنیا را بقدر درهمی میدیدیم و بعد از لمحه خود را در منزل امیر المؤمنین دیدیم در همان مکان که سوار شده
بودیم و چنین فرود آمدیم بانگ مؤذن شنیدیم که اذان ظهر میگفت و ما اول صبح بعد از طلوع آفتاب روان شده
بودیم و در این یک ساعت چندین ساله راه را طی کردیم چنین آنحضرت ما را متعجب دید فرمود که بآن خدا
که نفس من بدست قدرت اوست که اگر خواهم شما را در طرفة العینی در همه آسمانها و زمینها بگردانم و بر آن
قادرم و این همه قدرت عظیمه باذن جناب احدیت الهی و از برکت حضرت رسالت پناهی یافته ام و
منم وصی و ولی آنحضرت در حال حیات و زمان ممات ولیکن اکثر مردمان نمی دانند سلمان گفت لعن الله
من غصب حقک و جحدک و اعرض عنک و ضاعف علیه العذاب الالیم و دیدم
که در کتاب بستان الکرام ذکر شده است که روزی جبرئیل امین در خدمت حضرت سید المرسلین بصحبت
مشغول بود که امیر المؤمنین علیه السلام رسید و چنین جبرئیل امین آنحضرت را دید برخاسته شرائط تعظیم بجای
آورده پس حضرت رسول فرمود ای جبرئیل تو از برای این جوان چرا تعظیم میکنی جبرئیل گفت چون
تعظیم نکنم که او را بر من حق تعلیم است آنحضرت پرسید چه تعلیم گفت در وقتی که خالق بیچون مرا خلق
کرد از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام تو چیست و نام من چیست من در جواب متحیر شدم و در آن
در مقام تحیر بودم که این جوان حاضر شد و در عالم نور مرا تعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیلی
و نام تو جلیل و من بنده ذلیلم و نام من جبرئیل است لهذا چنین او را دیدم تعظیم او نمودم پس آنحضرت
از او پرسید که عمر تو چند است گفت یا رسول الله ستاره ایست که در سی هزار سال یکبار طالع شود

ومن او را سه هزار بار دیده ام از اینجا گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است لو کشف الغطا
ما ازددت یقینا یعنی اگر کشف حجاب شود از این جهت خدا و جهان بعالم باقی و حاجت شود یقین من زیاده نشود
معجزه سی و سیم آنکه در کتاب روضه نیز به سند صحیح از ابن میثم تمار نقل کرده اند او گفت در جامع کوفه در خدمت
امیر المؤمنین علیه السلام بودم و جمعی کثیر در حضور آنحضرت بودند از در مسجد مردی بلند قامت و مقطع الاعضا
و در شمشیر حمایل کرده و خدم و عبید در پیش او می بودند و مردمان از هر طرف گرد او برآمده بلند کرده و چشم بر روی حضرت نشسته
در معلوم شود امیر که بیت و بجهه کار آمده است و آنمرد بزبان فصیح گفت کدام است از شما متولد شده است
در حرم و مشهور است بکرم و خلیفه رسول و زوج بتول و غالب هر غالب و فرزند ابو طالب و قاتل الطغاة
عرب و مفرج هموم و کرب و حجت حق و دال و هر که است و تعداد او و صفات کمال آنحضرت را که یا بیرون شمارش
میکرد پس آنحضرت خطاب با سر بر آورده فرمود رحمت تو را یا ابا سعید بن فضل بن ربیع بن
مدرکه بن حجیة بن صلت بن حوث بن اشعث بن سمیع بن ذو یحیی ... مطلب داری بگو
و بخطا پس آنمرد گفت که رسیده ام تو جانشین و وصی رسول خدا و حلال مشکلات و من رسولم از جانب
قبیله عظیم در شهر دار خانه و ارند و مرا فرستاده اند با جوانی مرده و پدر کشته اند و در قاتل او اختلاف
بدین رسیده است در میان قوم و پیکر آن جوان است در تابوتی در مسجد و اگر تو او را زنده کنی و کشنده
خود را نشان دهد و فتنه میان قوم مبدل بصلاح خواهد شد و ما این هم بر گواه بدایره اسلام در
آییم و الا اهل ما را گمراه میدانیم و بر کفر و دین خود تا ابد خواهیم بود میثم گوید آنحضرت فرمود ای
میثم بر شتر برنشیند و سوار شو و در کوچه های کوفه گرد و بگو هر که میخواهد نظر کند بانچه حق تعالی بعلی بن ابی
طالب و صی رسول خدا اعطا نموده است در ظهور کند حاضر شود پس من بر شتر آمد سوار شدم در کوچه ها
کوفه ندا کردم و خلق تمامی حاضر شدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با مرد خطاب فرمود که تو

نیز مرده خود را همراه بیرون در رکن حاضر شو و آنحضرت عمامه و جامه رسول خدا را پوشیده و در محفل رفته
فرمود سر تابوت را گشودند جوانی دید محظوظ و خوش روی و خوش موی حضرت امیر از آنشخص پرسید که
از قتل این جوان چند گذشته است گفت چهل و یک روز است که شبی سر بیابان کشته خوابیده و صبح او را کشته
و سر او از گوش تا بگوش بریده دیدند و پنجاه کس در طلب خون او ایستاده و جمع کثیری در هر طرف بلا میدید پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که قاتل او عم او است چرا که دختر خود را باو داده بود و دختر عم را
قبول نکرده دختر دیگر را خواسته عمش از اینجهه او را کشت اعرابی عرض کرد یا مولانا ما مردم از این امر آگاه
فرمودید گشودند فتنه از میان ایشان بر طرف کرده شد بعد از آن آنحضرت برخاسته حمد و ثنای الهی را بجای
آورده صلوات بر حضرت رسالت پناه فرستاده فرمود بقای بنی اسرائیل نزد حق تعالی عزیزتر از علی
بن ابی طالب نیست بعد از هفت روز پاره از او را بر مرده زدند بحکم الهی آن مرده زنده شد و من پاره
اعضای خود را برین مرده میزنم و بتفاوت عضوی از من نزد حق تعالی عزیزتر از جمیع عضوهای آن گاوه
است پیش آمده سر پای مبارک خود را بآن مرده زده گفت یا مدرکه بن حنظله بن یحیی بن حز
میثم گوید دیدم جوانی از آفتاب خوبتر برخاسته گفت لبیک لبیک یا حجة
الله علی الانام و المتفرد بالفضل و الانعام آنحضرت پرسید من قتلک یا غلام
پسر در جواب گفت قتلنی عمی حارث بن عنسان یعنی مرا عمم حارث کشته است پس آنحضرت فرمود
برو بسوی قوم خود و ایشانرا خبر ده پس گفت یا مولای دیگر کاری بقوم و قبیله نیست میترسم
مرا بار دیگر بکشند و از حسنت محروم مانم و نتوانم برسیا بوس مولای خود بیایم پس آنحضرت
روی مبارک بجانب آنمرد کرده فرمود تو برو و کیفیت قوم خود چنانکه باشد دیدی و شنیدی آنمرد
گفت لا و الله لا افارقک یعنی از شما جدا نشده اختیار میکنم تا وقت اجل موعود رسد

وار رحمت خدای تعالی او را یاد کرد حق بر او ظاهر شود و تابع او شود و الحق هر نفر با خدم و عبید او همراه
در گشتند در خدمت امیر المؤمنین بسر میبردند تا در غزوه صفین بمرتبه شهادت فائز گشتند لکن این خبر عجیب
بقبیله ایشان رسید و تمامی القوم بدایره اسلام در آمدند و الحق از اهل کوفه بعد از آمدن بکوفه حرف
میزدند و قلیلی از اهل کوفه اسلام آوردند معجزه چهار و سیم آنکه در همان کتاب مذکور است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چون از جنگ صفین برگشت در اثنای راه بصحرای بی آب رسیدند و تشنگی بر تمام
عسکر و حیوانات غلبه کرده زبانها از شدت عطش از دهانها بیرون آمده و لبها چسپیده و مردمان شکوه
نزد وارث علم نبوة آوردند پس آنحضرت بر اطراف آن دشت نگاه کرد در یکطرف سنگ عظیم دید بر آنجا
بود مرکب همایون را بآنصوب راند و بآن سنگ خطاب نمود ای سنگ از آب خبر ده فی الفور
سنگ بزبان فصیح بآنحضرت سلام کرد السلام علیک یا وارث علم النبوة یا وصی
رسول الله الماء تحتی یعنی ای خلیفه رسول خدا آب در زیر منست پس هر کس از جوانان قوی
متوجه کندن سنگ شدند بهیچ وجه بر حرکت آن سنگ قادر نگشتند و چون آنحضرت دید که الجمیع عاجز گشتند
امر نمود مردمان بیکطرف روند و لبهای مبارک را حرکت داده دست خیبر گشا بر آن سنگ زد فی
سنگ بغوی سنگ از آن مکان از هم رسید بقدر آنکه و میلی جنبانید الفعل الحظ ظاهر شد از حلاوت شیرین تر و از یخ
سردتر و مردمان هجوم نموده تمامی سیراب شدند و مشکهای خود را مملو ساختند و چون آنحضرت دید
هر خلق از آب مستغنی شدند خطاب بسنگ فرمود ای سنگ بجای خود قرار گیر ابن عباس گوید دیدم
در آن سنگ بطریق کوی در سید ان غلطید گرفت و آمده بر جای خود ساکن گشت و مردمان شکر
جناب اقدس الهی را بجای آورده معجزه بیست و پنجم آنکه در همان کتاب مستطاب مسطور و در
السنه و افواه عوام و خواص مشهور و از جابر بن عبد الله و زید بن ارقم مروی است که در یوم شنبه هفدهم

ماه صفر در مسجد کوفه خدمت مولای مؤمنان بودیم از در مسجد غوغای عظیم برخاست و خبر آوردند که
هزار کس با شمشیرهای برهنه منتظر و نشسته آنحضرت علاج او فرمود در آنکه ذو الفقار را حضرت در خانه گذاشته بود و ذو الفقار
از خانه بیرون آوردم که در علامت گویند قوم ذو الفقار را حضرت بدو داده ذو الفقار را هم نفرمود و شمشیر سنگ که بود از
خانه حضرت آوردم و از غلاف کشیده نزد آنحضرت گذاشتم و منادی بامر آنحضرت در کوچه های کوفه ندا کرده
خلق در مسجد مجتمع گشته چنانکه جای نشستن کسی نبود و بانگ و غوغا هر چه بود در میان هجوم زنانه بکریست
و میگفت یا غیاث المستغیثین و یا کنز الراغبین و یا ذا القوة المتین یا رازق الیتیم یا محیی
العظام و هی رمیم یا عون من لا عون له یا طود من لا طود له الیک توجهت و بک
توسلت و بخلیفة الرسول قصدت و اکشف عنی یعنی ای کسیکه از تو پناه آن وای دستگیر بازمانده کان
بنده بنوبه تو آورده ام مرا و شفیعه گردان و چون آن زن بجانب حضرت امام زمان مشرف شد بعد از سلام
بجانب های گریست و گفت یا مولای یا امام المتقین الیک اتیت و ایاک قصدت فاکشف
مالی فانک علیه قادر و عالم بما کان و بما یکون الی یوم الوقت المعلوم یعنی ای امام
متقیان بدرگاه تو آمده ام در حل مشکل من نما پس بدر نور از قدرت تست و تو عالمی بانچه بود و بانچه بکون
تا روز قیامت بعد از آن پری چهره مخفی قامت از بار غم در بار نشسته گفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین و یا کنز الطالبین و یا مفرج المکروبین هذه ابنتی قد خطبوا بها ملوک العرب
منی و قد نکت راسی بین عشیرتی لانها عاتق حامل و قد بقیت حائرا فی امری
فاکشف عنی هذه التهمة فان الامام تو حجة الله و هذه غصة عظیمة و لا
اعظم منها یعنی ای امیر مؤمنان این دختر منست و او را با دشاه اذکار عرب خطبه نموده اند
و او مرا و قبیله و طائفه رسوا کرده است با آنکه کنون مشهور نیست مرا فضیحت نموده که آنکه ظاهر شود

به بار حملی دارد و من خبر نیافته ام ای امیر مؤمنان این غم را از دل من برطرف کن که تو امام زمانی و مقتدای امتی دار
با هم ورا نهاری خود میباشد و این قصه غریب و عجیب مشکل است شنیده ام پس امیر المؤمنین علیه السلام با آن دختر
خطاب کرد که چه میگوئی در آنچه پدرت میگوید دختر گفت ای مولا و مقتدای من آنچه پدرم میگوید دختر خائنه
و عاق منم و مرا رسوا کرده است هم صدق اما حق تو ای مولا و مقتدای من آنچه پدرم میگوید دختری از من
خیانتی سر زده است و چیزی که موجب غضب خدا و رسول باشد از من بفعل نیامده و تو عالم اسرار من داری و مرا
از این تهمت نجات ده پس آنحضرت ذوالفقار را بدست مبارک گرفته و بر منبر بالا رفته و گفت الله
اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و فرمود کرسی بیاورید و دایه کوفه را
بیاورید و خیمه در گوشه بزنید و چون دایه آمد آنحضرت بدایه فرمود که برهنه کن این دختر حامله است یا نه بعد از
لمحه دایه آمد گفت بلی حامله است پس آنحضرت روی مبارک بآن مرد برکرده و گفت تو از فلان ده نیستی
از توابع دمشق گفت بلی فرمود در کوههای شما برف بسیار است گفت بلی یا ولی الله حضرت فرمود
از شما کسی تا پاره از آن برف آنجا بیاورد گفتند از اینجا تا محل برف راه بسیار است فرمود
و نسخ است گفتند بلی فرمود نظر کنید تا بگوید حق تعالی بر بنده خود علی بن ابی طالب کرامت فرموده است
از علم و قدرت این تا ... است و دیگر ... خدا و رسول او پس بر سر منبر دست دراز کرد و چیزی
کشادرا در آن کوه که مبارک بکشید و چیزی دست مبارک که از برف خود کشید ... قطعه از برف در
دست مبارک داشت و آب از آن میچکید فریاد از اهل مسجد برآمد پس فرمود ساکن شوید آنگاه
خاموش گرد پاره برف را آنجا حاضر گردید پس دایه را امر نمود این برف را بگیر و این دختر را در خیمه بر
و او را در بالای این برف بنشان و طشتی در زیر او بگذار و کرمی از او جدا خواهد شد بوزن بیست و هفت
درم و دو دانگ درم پس دایه گفت سمعا و طاعة پس دایه دختر را با برف برده و نمود

علاوه

حالی نموده و چنین کرمی افتاده بوزن دراورده بقدری که آنحضرت فرموده بود زیاده و کم نبود و بعد
از آن حضرت بآن خطاب مرد فرمود دختر خود را گرفته ببر در او خیانتی نکرده است و حال بآن محتاج
است روزی در جوی در آمده در حالتی آب در بن ده بان بوده و این کرم ضعیف و کوچک در آن وقت در
شکم او در آمده و در اندرون می بالیده تا باینقدر رسیده پس آن کنیز شهادتی میدهم که تو عالمی بآنچه
در ارحام است و بدرجه در خاطر و ضمائر مردمان است و تمامی مردمان بیکبار در پای بوس آنحضرت مشغول
شدند و جمیع الناس نمودند برحمت حق تعالی باران رحمت خود را از ما باز داشته و باران انبیا
و خلق از بابت آنکه نقصان در آمده و توفان علم ... از حق تعالی در خلاص بر ما گناهکاران ببخشید
پس آنحضرت دست مبارک بدرگاه بی نیاز برداشته دعا فرمود و شکر باران نمود ... بقدرت کامله
الهی و بمعجز حضرت مرتضوی اثری ظاهر و شروع در باریدن که چند آن بباریدند دشت و صحرا که در آن
شد و خلق بالتماس در آمدند یا ولی الله ما سیراب شدیم و آب بقدر ... امد و بعد از این
برسید ... مبارک را حرکت داد که باران برطرف شد معجزه ششم آنکه در کتب
احادیث و تواریخ شیعه و سنی مسطور و در السنه فریقین مشهور و مذکور است واقدی گفت نزد هارون الرشید رفتم
علمای بغداد همه حاضر بودند هرون خطاب بشافعی کرد یا ابن عم چند حدیث در فضائل علی
از روات ثقات بتو رسیده گفت یا امیر المؤمنین از پانصد زیاده است پس روی بجانب محمد بن اسحق کرد و
گفت بتو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت رسیده گفت از هزار متجاوز است بعد از آن رو بجانب محمد
بن یوسف کرد گفت تو هم بگو گفت از تو و اصحاب تو خائفم گفت ایمن باش و اعلام کن گفت پانزده هزار
مسند و مرسل است پس هرون گفت فضیلتی در خواب دیده ام و با غیر استغفار و توبه
از ظلم و تعدی بر اولاد علی شده بیان کنم پس حفص و ملبیی جمیعا گوش بهن کرده الناس اعلام

است نموده پس هرون گفت یوسف بن حجاج را دیدم که در دمشق ملا اعلام و در کوی خطیبی است و زبان به
و لعن علی علیه السلام گشوده است و از منع من ممنوع نمیشد در بالای او جمعی ... ولی در خواب روزی در معقب
نیز ... چنین ... او را زنده ... پرسیدم که تو علی را چرا بد میگوئی گفت از جهت آنکه او اجداد مرا کشته
من ... گفتم من دانم علی کافران را کشته بامر خدا و رسول خدا ... تو بد گوئی و الا تو را بعقوبت الیم
میکشم گفت هرچه خواهی بکن امر کردم تا او را در حضور من صد تازیانه زدند و در حجره کردند تا به صبح
او را عقوبت بکنیم و در اندیشه بودم که او را چه سیاستی عقوبتی نمایم چنین در این اندیشه بودم که بخواب
رفتم در خواب دیدم که درهای آسمان گشوده شد رسول خدا و علی بن ابی طالب و جبرئیل نازل شدند
و با جبرئیل جامی بود پس رسول خدا جبرئیل را گفت جام را بعلی بده و شیعیان او را بده کن جبرئیل
جام را بعلی داده و با آواز بلند ندا کرد که شیعیان علی و آل علی بیایند پس خلق بسیاری جمع شدند و
از غلامان و معتمدان من چهل کس که همه را میشناسم داخل آن جمع بودند حاضر شدند و علی همه را از آن
جام آب داد پس ندا امر فرمود دمشقی را بیاور و چنین آوردند گفت یا رسول الله از این دمی پرسی چرا
مرا دشنام میدهد حضرت رسول خدا او را پرسید که راست میگوید گفت بلی فرمود الهی او را مسخ کن و
انتقام علی را از او بستان و عذاب الیم گرفتار کن پس متوجه آسمان شدند و من ترسان و
لرزان از خواب بیدار شدم غلام را گفتم دمشقی را بیاور خبر آورد که بغیر از سگی در حجره کسی نیست
گفتم سگ را بیاور چنین دمشقی را آورد دیدم صورت سگ شده بود و گوشش او کلاب خود را بآنحضرت
و بر اشارت میکرد چنانکه گویا عذر میخواهد پس مرا بعد از آن بهمان خانه که بردند و الحال در آنجاست
پس بالتماس بعضی آن سگ را حاضر کردند گوشش چون گوش آدمی بود و باقی اعضا و چهار دست
مثل سگ بود و زبان ... شافعی گفت این مسخ است و ما این ... همین ساعت او را عقوبت میکنیم

بوما

بود ما نا او را بالایش بردند لمحه ... نگذشته صدای عظیم هولناک شنیدیم چنین تفحص کردند
دیدند که صاعقه بام آنخانه را سوراخ کرده آن سگ را سوخته هرون گفت گواه باشید که من از قتل
و تعدی و ظلم و زجر بر علویان گذشتم و از کرده گذشته پشیمانم الحمد لله الذی فطرنا علی محبته و الاولاده المعصومین
معجزه هفتم در کتاب خرایج از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود روزی
امیر المؤمنین علیه السلام با ابا بکر ملاقات کرد فرمود ای ابا بکر ایام را دانی با او امر کرد رسول خدا علیه
و آله تو را امر کرد با امیر المؤمنین بیعت کنی اقرار کرد ... و بیعت کرد بگفت اگر
دیگری را در این حکم ... در میان ما ... حکم میکرد ... راضی میشدم حضرت فرمود اگر رسول خدا
صلی الله علیه حکم شود راضی خواهی شد ابوبکر گفت رسول خدا را چنین توانم دید حضرت فرمود بیا در مسجد
روانه چنین مسجد قبا رفتند ابوبکر دید رسول خدا در محراب نشسته چنین ... را چشم بر ایشان
افتاد فرمود ای ابوبکر تو را امر نکردم که مخالفت علی نکنی و تابع او باشی گفت یا رسول الله بد کردم بعد از این
نخواهم مخالفت علی را نکنم و چنین برگشتند عمر بن الخطاب او را در راه دید آنگاه ابوبکر دیده و شنیده
بود از برای او نقل کرد عمر با او گفت تو سحر بنی هاشم را فراموش کردی و این قسم چیزها از ایشان
بعید نیست اما چیزی که است دروسسه کرد ابوبکر دیده بود دید که آنکاش و سمعی حضرت رسول را شنیده بود
و باز بر سر کار خود رفت تا رسید با او آنچه رسید و حضرت امیر المؤمنین فرموده لا والله لا یترکان
ذلک ابدا حتی یموتا اما عمر چون این کلام را از ابابکر شنید گفت ما اضعف رایک
و اخوف قلبک اما تعلم انما انت فیه هذه الساعة من سحر بنی هاشم
فقم علی ما انت علیه و بعضی از علما این معجزه را بطریق دیگر نقل کرده اند که حاصلش یکیست و ما بجهت
اختصار ایراد نکردیم معجزه هشتم آنکه در کتاب مناقب و کتاب خرایج است مهیج

سنان نقل نموده اند که او گفت که منم امام کو ناطق حضرت جعفر الصادق علیه السلام رفتم چون نشستم خبر
آوردند که شخصی از اهل حجاز بر در حاضر گشته فرمود طلبید چون داخل شد و سلام کرد آنحضرت از او پرسید
که مگر تو مرد شهر تو ما را می‌شناسند گفت بلی ای سید و مولای من حضرت پرسید که ما را بچه چیز میشناسید
و از کی کان علم بودن شنیده اید آنمرد گفت ای فرزند رسول خدا در شهر ما درختی است که تمام سال از آن
درخت در هر روزی دو بار گلی بهم میرسد و شکوفه میکند برگهای در اول روز میکند نوشته است
لا اله الا الله و کلما در آخر روز ظاهر میشود نوشته است که علی خلیفه رسول الله و ما را
از آن گل و از آن درخت علم کمال رسول خدا و همراه و فرزندان او بهم رسیده و در آنجا شیعیان
و دوستان شما بسیار آنند و ملا از روی پابوس شما اینجا آورده گفت الحمد و المنه در میان از ازواج مکنون
بیت و نموده در ساکنان آنجا از شیعه و سپاه و مسلمان و کافر علم کمال آنحضرت را دانسته باشند و او را انجو
ندانسته و بنای نخوانند و ثنای او نکنند معجزه نهم از ابن عباس مروی است که روز صبحی
در مدینه مشرفه در خدمت رسول خدا بودیم و آنحضرت ریش مبارک را خضاب داده متعدد بود و حذیفه
و ابوذر و سلمان و جمع کثیری از اصحاب در خدمت آنحضرت بودند که غوغا شد و آوازهای چند و صدای گوش
میرسید که کسی را طاقت شنیدن آن نبود پس آنحضرت فرمود به سلمان و حذیفه خبر بگیرید که چه واقع
روی داده و این غوغا چیست اندرون رفتند و خبر آوردند که چهل مرد با نیزه‌های خطی و کلاه‌های
مکلل بجواهر و دُر و با صورتهای عجیب و بر سر هر نیزه کیسه از لولو آویخته آمدند و مقدم ایشان
پسری است که بر گرد عارض او موی سیاه کوتاه چون ماه بدر طالع فریاد میکند البلدار
البلدار الحذار الحذار الی محمد المبعوث المختار فی الاقطار پس حضرت رسول
خدا قوم را طلبیده و حذیفه را امر نمود که برود بحجره فاطمه کاشف گردد و بنده علام الغیوب

یکی نمود

لیس حقوق و بطن حضور و عالم صبور الکه نامش مذکور در توریة و انجیل و زبور یعنی غالب کل غالب اسد الله
الغالب علی بن ابی طالب را طلب کن حذیفه گوید چنین کردم آنحضرت رسید گفت ای حذیفه آمده‌ام چه
دهی از قوم من علم کمال ایشان دارم از زر روی خلق شده اند و مبعوث از بلاد او آمده ام پس ثنای
او گفت در خدمتش مبعوث آمده ام و چنین مردم او را دیدند بر خلاف شدند و رسول خدا فرمود بنشینید
جوان رخ خواسته و گفت کدام است از شما کشنده عمرو عبدود و شکننده بتان و معدن ایمان و کشنده
ابطال و شجاعان و نصرت دهنده دین نبی و ناشر ادیان و لیس را از صفت آنحضرت را بیان کرد
رسالتپناه فرمود یا علی حاجت این پسر را وصف تو را از روی اخلاص و تمامی میشنود برآور
و بار غم از دلش بردار پس حضرت امیر ملتفت بجانب آن پسر شده گفت ای پسر نزدیک آی که
بتوفیق حضرت رب العالمین حاجت تو را بر آورم و دشمن دفع الاکرم کل ارم تا بر مسلمانان ظاهر
شود که منم سفینه نجات و بر آورنده حاجات و منم وصی نبی و منم صراط مستقیم و هر در دل
دل داری بگو و هر چه میخواهی بخواه پسر گفت من مرد ده ساله چون شنید گفت مرا برادری است که از همه و کسان
محفوظ بود و صبر بر آن نداشت روزی در صحرا گاوان و شتر دیده و در طلب گاوان دوانیده
و یکباره از آن شتر سیلی بر زده و مقارن آن لطیف بدنش مفلوج گشته و زبانش از گفتن عاجز گردیده و
و کارش با پایاه و شاه شاه مانده و بهار رسیده در این قسم امراض و الام و اسقام موقوف بتو چه
شناخت اکنون برادر من از این محنت نجات یابد قوم و قبیله و اقربا و عشیره من متعارف از کس
میشوند و از نقابهای قوم حاضرند ایمان بتو می‌آورند و خود را از اهل اسلام میشمارند و جان گرامی
در طبق اخلاص میگذارند و از مواشی و انعام و خدم و حشم و عبید و جماعت ما طی هر نثار
در راه کسیت ما را امید و انتظار است پس آنحضرت مستطاب یا و گفت کجاست برادر مفلوج تو ای محتاج

بن جلاجل بن ابی القعقاب بن سعید بن ممتنع بن علاق بن وهب بن صعب بادی
پس چنین نسب خود را شنیده تعجب نموده گفت آنکه را هو رنج و همانا دم با خویشان متعاقب پرسیده
و اگر شفا یابد از پیش تو برمیگردد و بدین اینجا هم تو می‌آید در این سخن بودند که پیرزنی شتری را بر در مسجد
رسانیده و شتر را خوابانیده پیر گفت آنکه محمول برادر من است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزد محمول رفته
پس خوش موی و نیکو صورت دید و پسر را چون چشم بر آنحضرت افتاد زار زار گریست و با آواز غریب و حزین در عالم
گفت الیکما المشتکی و الملتجی یا اهل مدینة المصطفی پناه بشما آورده ام و شکوه خود را
بشما میگویم ای اهل مدینه رسول رب العالمین پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دلداری داده و
فرمود بعد از این ترس و باکی مدار و خاطر خود جمع دار که بعدها گذشته و غمهایت دور شده فرمود منادی
ندا کند تا هر دو مان بعد از نماز عصر در بقیع مجتمع شوند در آن وقت آنحضرت با خواص انصار حاضر شده و چون
قریب بغروب رسید دیدیم که دو آتش از دور پیدا شد یا از دیگری کمتر آنحضرت دو آتش کوه میان آن دو آتش
کمتر بود داخل شده ناپیدا شد و آتشها از آتش بهم رسیده چنانچه صدای آن بهم میرسید چنین که شعار
بلکه بر زنند و درد و جاهلیت بلند شد و صدای چون صدای رعد از آتش بر آمده و مردم در ترس و خوف
بودند در عین تمام بر اساس رسیده مردم در اضطراب افتادند و ساعت بساعت صدای رعد و جاهلیت زیاد
میشد و هیچکس نمیدانست که چه واقع روی خواهد داد تمام شب این صحبت واقع بود تا صبح طالع شد و
مردمان در انتظار بودند که آنحضرت ظاهر شد و سری در دست داشت که طولان یازده انگشت بود
و چشمی در میان آن پیشانی که پیر بود و امیر المؤمنین علیه السلام موی آن سر را در دست داشت که موی از بار
سباع بود نزد محمول آن جوان رفت و گفت برخیز بر حصن خدای تعالی بعد از آن دیگر با تو کوفتی
و المی نخواهد بود پس آن پسر بر خواسته و دست و پایش صحیح و سالم شد و در پای مبارک آنحضرت افتاد

و بوسید

و بوسید و میگفت دست دراز کن تا بدست تو مسلمان شوم و من گواهی میدهم که خدا یکیست و بغیر از
او خدایی نیست و محمد رسول خداست و تو ولی و وصی اوئی و آن مردم برادر با تمامی کسان او همراه
ایشان آمده بودند تمامی مسلمان شدند و مردمان در کیفیت آن سر و خلقت عجیب و غریب آن در تعجب
متحیر مانده بودند و بعضی آنحضرت سوال کردند که بگو این سر کیست و این قصه چون است پس آنحضرت گفت
سر این سر عمرو بن حیل بن ارقیس بن ابلیس لعین است و او را دوازده هزار جنی و پری مطیع بودند
و او این بلا را بر سر این پسر آورده بود و اکنون هشت سال می‌نمودند با ایشان مقاتله میکردم و بالای آن
دعوت کردم و چون قبول نکردند و آن سر را بر عصی خلائق ظاهر شده و بر نخ خلاص دوازده
کوچه شد تا از هر کوچه فرقه یکبار رفتند با ایشان جنگ نمودم و همه را کشتم تا یکانه آمدم و در همان
شب آنحضرت سوال نمودند معجزه دهم آنکه به سند صحیح از عمار یاسر روایت شده است
که او گفت در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که از کوفه بیرون رفتیم و عبور ما به جائی افتاد که
نخل میگفتند و در دور و نزدیکی کوفه بود یکبار مردی پیدا شد از یهود و گفت تو علی بن ابی طالبی
گفت بلی منم گفت در جلال این ده سنگ است و در آن سنگ نام از انبیای سابق نقش است و در تورات
است که پدر آن سنگ را میطلبیم می‌یابیم و در کتابها مسطور است و یقین میدانیم که در این خلایق
و الآن از علم ما پنهان است اگر تو امام زمانه و بعد پیغمبر و راستی و صهر رسول الله بنا آن ده پسر آنحضرت
فرمود همراه من بیاید و راه پیش گرفته میرفت و ما در خدمتش میرفتیم و الجماعه یهود از پای در آمدند تا از آن
ده پاره خرابه برسیدیم و تا از ریگ پیدا شد و آنحضرت در آنجا ایستاد و گفت روزی برب ما مسلمان بودیم
با پنجاه رسیدیم آن سنگ در زیر این تل ریگ بود یهود گفتند ما را بالفعل قدرت بر دفع کردن این تل نیست
پس آنحضرت لب مبارک را حرکت داد و بادی بهم رسید و فرمود ای باد بر حق علی بن ابی طالب این تل

را از این مکان دور کن دیدیم آنحضرت با دبان ریگ بیابان عنقا شده بود آن ریگ در اطراف بیابان پنهان شد
مسموع شد سنگی عظیم پیدا شد یهودان گفتند این سنگ جویا شده بود آنکه گفته اند اگر این سنگ و بر او
نام انبیا و بر آن نقش بود آنحضرت فرمود نام انبیا بر اطراف دیگر نقش است سنگ را بگردانید تا نام ها را ببینید
و چون اهل القریه دویدند از خانهای خود بیل و کلنگ آوردند قریب هزار کس جمع شدند تا در بر گردانیدن سنگ
نکردند پس قوم سوال نمودند بکنار رود یکبار رفتند حتی بعد آن را دراز که سنگ را با رحمت از آن
سوی باین روی گردانیدند پس یهودان دیدند اسم نوح و ابراهیم و اسمعیل و داود و موسی و عیسی و محمد صلوات
الله علیهم السلام نقش بود پس همه یکبار در پای آنحضرت افتادند گفتند دست دراز کن تا مسلمان شویم
و همه گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک علی ولی الله
و خلیفة رسوله علی قومه و وصیه من بعده و گفتند گواهی میدهیم که تو
تورا شناختیم سعادت و نجات یافتیم و هر که مخالفت تو کند گمراه و شقی شد و تو را آنچه در
توریت خوانده ایم و اهل القریه بشرف یافتند معجزه پانزدهم ابن بابویه صحیح
روایت کرده است که صبح با رسول الله نماز صبح کرده بودیم و آنحضرت مبارک بمحراب داده بود در وی
با ما بود در صحبت بود مردی از انصار رسید پیش آمده گفت یا رسول الله گذار من بر درخانه
فلان شخص افتاد سگی دارد و آن سگ راه بر من گرفت و جامه مرا درید و ساق مرا مجروح کرد
و مرا از نماز صبح در خدمت شما محروم کرد و روز دیگر شخص آمده بهمان طریق شکوه از آن سگ
نمود و جامه دریده و ساق مجروح را بآنحضرت نمود و از رسیدن بنماز باز ماند پس رسول خدا
برخاسته متوجه خانه آن شخص شد و گفت سگ عقور را قتل واجب است و چون بدر آن خانه رسیدند
انس بن مالک پیشتر رفته در را کوفت و صاحب خانه بیرون آمده گفت یا رسول الله چه چیز شما را باینجا
امی آورد و حال آنکه من برین شرف نیستم اگر من را طلب میفرمودی نزد شما میآمدم گفت
تصریح کشیده بجواز من آمد پس حضرت رسول خدا فرمود سگ تو را سگ است در رنده و مردم را
جراحت میکند و جامه میدرد آن سگ را بیاور تا بکشیم که قتل سگ عقور واجب است پس آن مرد بدرون
خانه دویده ریسمانی در گردن سگ کرده کشان کشان بیرون آورد و چون چشم سگ بحضرت رسول افتاد
بقدرت الهی آن سگ بزبان آمده و گفت السلام علیک یا رسول الله چه چیز شما را باینجا آورد
و سبب قتل من چیست پس حضرت رسول خدا فرمود در فلان روز فلان و فلان صحابه را دریده و
پای ایشان را مجروح ساخته و از نماز جماعت محروم کرده پس آن سگ بزبان فصیح عرض کرد یا رسول الله
مرا گناهی نیست ایشان منافقانند ولکن هر دو شخص از جماعت منافقان اند و امیرالمومنین علیه السلام را دشمن
میدارند و چون بکار خود میروند ابن عم تو را ناسزا میگویند و اگر ایشان چنین نمیبودند متعرض
نمیشدم ولکن مرا خوشنودی علی و حب اهل بیت تو مبادا در دشمن او را بقدر امکان ایذا کنم
و اهانت برسانم و چون جناب رسول خدا از آن سگ این کلمات را شنید اعتقادش بر از منافقان آن دو شنید
بعد حسن سگ شعار کرده متفق شد با نیکی رفتار نمایید و خواستند سر بر کنند آنحضرت و پای آنحضرت افتاد
و گفتند یا رسول الله هرگاه سگ مرا سزاوار است من تو دوست میدارم پس ما را نیز دست ده که ایمان بیاوریم
دست بده تا مسلمان شویم و گفت گواهی میدهم که تو رسول خدائی و تو رسول و فرستاده اوئی و ابن عم تو
ولی خدا و وصی تو است و هر دو بخواهش ترا با آنها هزار مرتبه ازین سگ کمتر است و جای او در جهنم باد
و آن دو شخص سامان در خانه او نمودند مسلمان شدند معجزه شانزدهم که در کتاب
روضه بسند صحیح از منقذ بن ابقع اسدی مردی است که شیر در خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام بودم
و ابتدای نیمه ماه شعبان بود و آنحضرت بسوی تجارت تجهیز میرفت و در اثنای راه در موضعی فرود
آمد خواست تن و ضو و ساز نماز در عقب آن سگ را در کتم دیدم سر نمود که بسیار تیز کهنه مضطرب شد و من از ناقه
عاجز شدم آنحضرت رسیده چه میشود گفتم از مرا چیزی بنظر آمده بیم دارم آنحضرت بنگاه کرده فرمود بسوی آن
کعبه پس ذوالفقار را برکشید کام چند پیش رفت و دو نیم بر آن شیر زد چنین که جهوال آنحضرت را شنیده پیش آمد
مانند گناه کاران سر بر پیش انداخت آنحضرت بر دست مبارک او را از که موی گوش او را گرفته فرمود تو میدانی
بر سر او انوار الائمة و حیدرام و بعد از آن که شیر بزبان فصیح گفت یا امیرالمومنین و یا خیر
الوصیین و یا وارث علم النبیین هفت روز است شکاری و صیدی بدست من نیامده و گرسنگی
مرا بی طاقت کرده بود و سیاهی شما از دور دیده پنداشتم که شاید مرا در اینجا نصیبی باشد و شکم سیر کنم
که والاحق هم بر ما و حوش و سباع که گوشت دوستان و عترت تو را حرام کرده اند و گوشت دشمنان شما را
بر ما حلال کرده اند و حضور ما لکی شاهی تسلط داریم آنحضرت دست بر پشت آن شیر کشیده واو
ذلیلانه حرف میزد تا آنکه گفت یا وصی الله الجوع الجوع گرسنگی مرا از رفتار و از سیر گشته پس آنحضرت
گفت اللهم ارزقه برزق بحق محمد و آله و بعد از این کلام دیدم چیزی از آسمان نزد آن شیر حاضر
شد و بخوردن مشغول گردید و چون فارغ گشت آنحضرت رسیده را فاوی و مسکن تو کجاست جواب گفت در
کنار رود نیل پرسید در اینمکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مکان خود متوجه بجانب
شدم و در راه ملائکه و فرشتگان دادند و این بیابان را طی کردم تا به پابوس تو مشرف شدم
والحال قصد برگشتن میکنم اسم پسر و نبیره از خویشان دارم و از ایشان جدا شدم اند چند از آن جهت
یا قصد عرض کرد یا امیرالمومنین علیه السلام در شب شنبه تاریکی میروم و در دست دشمنان تو
جمله دشمنان تو گشته و در جنگ صفین که حق تعالی او را طعمه ساخته است از گوشت
او توشه راه کنم و قوت سازم تا قوت جگر گوشهای باشم و آنحضرت او را شنا کرد و روانه شد
ومی در تعجب و حیرت ماندم آنحضرت مرا در تحیر دیده فرمود ای منقذ در اینجا تعجب نمودی بدان که خدای تعالی
درد این امیر و امیه و خلق را امی آفریده ما را از معجزات آنچه رسول الله مرا تعلیم داده ظاهر سازم البته
خلق بضلالت می افتند پس متوجه نماز شد و بعد از آنکه فارغ شد در خدمت او متوجه کوفه شدیم
موذن بانگ نماز صبح میگفت رسیدیم و غوغای در میان مردم بود شیعیان و اهل را از شب گذشته خبر
و بعد از لحظه کاسه و ساقی پای او و بعضی از استخوانهای او را آوردند و مردم را آنچه از شیر شنیده بودم از
برای مردم نقل کردم و مردم بعد از شنیدن آن دویدند و خاک قدم آنحضرت را می بوسیدند و بر چهره می مالیدند
و استشفاع طلب می نمودند پس آنحضرت برخاسته خطبه در کمال بلاغت و فصاحت فرمود بر حمد و ثنای
الهی و بعثت حضرت رسالت پناه را بتقدیم رسانیده و فرمود ای مردمان هر که دوست می دارد مرد را
داخل دوزخ شود و هر که دشمن می دارد دیگری به بهشت داخل شود و منم قسمت کننده بهشت و جهنم جائی
را بطرف راست میفرستم جنت است و ایشان دوستان منند و طائفه را بجانب چپ حکم میکنم و آن
دوزخ است و ایشان دشمنان منند و من در روز قیامت بجهنم خطاب میسازم که این از من و این
از تو و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد جاحق و مرغ پرنده و دونده از پل صراط خواهند
گذشت پس مردمان برخاستند همه یکبار و بیک زبان گفتند الحمد لله الذی فضلک علی
کثیر من عباده و خلقه معجزه سی و دوم بسند صحیح از امام حسن عسکری و روایت
رسالتپناه آنحضرت از آبا و اجداد کرام خود از امام حسن بن علی روایت نموده که در صفا در آخر آمده بر حضرت
امیرالمومنین علیه السلام سلام کرد و گفت یا ولی الله چه راه رهبری است که در اینجا بر تسبیح و تهلیل و تمجید و
تکبیر حق تعالی مشغول میباشم و عبادت او میکنم حضرت امام حسین علیه السلام گفت پدرم با و گفت
در اینمکان طعام و شراب نیست در اینمدت چنین زنده کاند که گفت ای مولای من بآن خدای که ابن عم تورا
برسالت بحق فرستاد و تورا وصی او گردانید هرگاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم سیر شده ام و هر وقت

گرفته شده ام دشمنان تو را انقدر که ام دفع ایشان می شده است **معجزهٔ چهاردهم**
باسناد صحیح مروی است که در حیات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی از احبار یهود آمده و گفتند یا رسول الله ما
قوم موسی بودیم و فرستاده اند ما را از موسی بن عمران که هر گاه پیغمبر عرب مبعوث شود که بعد از وی باشد او را دیده و بگویید
راهی شتر سرخ ... سیاه چشم در کنار مدینه پر فرو ... او را ... و ... مذکور از کجا بر فتح آمده بودی ایمان او را بدید
رسول خدا است و تابع این و ... دیگر گواه و سید انبیاء است و وصی او سید اوصیا است شتر را در ... ان است
پس حضرت رسول خدا فرمود ای یهود همراه من بیا و با ایشان به نظر مدینه تشریف برده و در رکعتی نماز گذارده و طلا
حق تعالی نمود که ... آمده و شکافته شد و ... آن شتران را شنیدند و یهود گفتند **اشهد ان لا اله**
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان جمیع ما جئت به صدقا و عدلا یا رسول الله
مهلت ده ما را تا نزد قوم رویم و ایشان را بیاوریم تا خود ببینند و ایمان آورند و به وعده خود وفا نمایند و از
رسول خدا مرخص شده نزد قوم رفتند و ایشان را خبر دادند و قوم مستعد او شدند و متوجه مدینه شدند و
چون به مدینه رسیدند وحی منقطع شده و از دنیا به بقا رحلت کرده و ابوبکر بنا حق به جای رسول خدا نشسته
یهود این ... خبر گفتند پیغمبر ما موسی خبر داده که وصی او ... در ... رفته است پس
... تا وصی او را ببینیم شاید مطلب ما را از او بر آورده شود و از وصی رسول خدا خبر گرفتند
ابوبکر است پس نزد ابوبکر رفتند و پرسیدند که تو خلیفه رسول الله گفت بلی گفتند
... اگر تو خلیفه رسول الله ... مطلب ما بر تو ظاهر است و اگر خلیفه نیستی ... حق بر جای او
نشسته پس ابوبکر برخاست و نشست و در کار خود حیران مانده و نمی دانست چه کند و چه بگوید و یهود
... و از آن راه ... و ... پشیمان شدند یکی از دوستان ... غالب
کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام در آن مجلس حضور داشت گفت ای قوم همراه من بیایید تا وصی
رسول خدا را بشناسید ... قوم ... رفتند ... بخدمت امام المتقین حضرت امیر المؤمنین

امیر

اهمید و او را بینند که دیدند آنحضرت ... خود را ... ایشان ... برهان ... بکنار
برده گرفته گفت ... در ... تو با رسول خدا در ... نماز گذاری و اعجاز نمودی ... گفت
نماز که دعا فرمود ... که به همان طریق حرکت کرد و شق شد و ... شتر بیرون ... پردان
آمدند و ایشان تسلیم نمودند و آن قوم ... یک گفتند **نشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا**
رسول الله و ان ما جاء به من عند ربنا هو الحق و انک خلیفة رسول الله و وصیه
و وارث علمه حقا فجزاک الله و جزاک عن الاسلام خیرا و ... آنحضرت
که و شرف اسلام و ایمان در آمدند و بسرور و شادمانی خود برگشتند والحمد لله رب العالمین **معجزهٔ پانزدهم**
در کتاب اربعین ... مسطور است جمعی از ثقات روایت نموده اند از ... و گفت در راه بیت الحرام
در منزلی زنی را دیدم ... پوشیده ... یا کسی ... یا علی بن ابی طالب بعد
از ... از نظر ما غایب شد ... دست او ... چشم ... از کلام او تعجب نمودم و ...
با او دادم ... مالیده ... بینا ... ای مرد ... ذلیل و خوار ... برتو باد ... ان
اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ذلیل و خوار نمی باشند پس ... رفتم و ... را ... او داده برگشتم
و همین آن زن ... نظر ... او در خاطر ... تا آنکه ... منزل رسیدیم و او را بینا و چشم
هیچ یافتم و گفتم ... علی بن ابی طالب ... دست او ... گفت ای مرد ... شب ... بودم
و خدا را ... او ... شب ... دیدم ... می گوید ای زن علی را ... دوست میداری
گفتم ... از دوستی او چیزی ندارم ... او ... گفت ... خداوندا اگر این زن در دوستی
علی صادق است چشم او را شفا ده پس ... چشم خود را بینا دیدم و چون چشم گشودم مرد را دیدم
از مردان خدا گفتم ای ... تو کیستی حق تعالی ... بوجه ... ده ... گفت
گفت ... خضر پیغمبرم برادر علی بن ابی طالب علیه السلام ای زن ... علی را ... دوستی او در دین ...

و آتش را از تو دفع میکند و در آخرت از عذاب آخرت نجات میدهد و عشر گوید از او التماس دعا کردم
و در آن سفر مفیدترین چیزی یافتم آن بود **معجزهٔ شانزدهم ایضا** در ... کتاب ... از عبد
الله بن زید روایت کرده است که در طواف خانهٔ کعبه معظمه بودم دیدم مرد زنی با یکدیگر جواب می گفتند
یکی با دیگری میگوید **لا و حق المنتجب بالوصیة و الحاکم بالسویة و العادل فی القضیة**
بعل فاطمة الزهراء الراضیة المرضیة گفتم ای عورت این کیست که چنین صفات است گفت
ذلک والله علم الاعلام و باب الاحکام و قسیم الجنة و النار قاتل الکفار و مبید
الفجار ابو الائمة امیر المؤمنین و امام المسلمین الشهاب الثاقب و الهزبر الثالب ابو الحسن
علی بن ابی طالب گفتم تو او را کی می شناسی گفت چگونه نشناسم که پدرم از جملهٔ خادمان او بود و در صفین در
خدمت او جهاد کرد تا بدرجهٔ شهادت رسید و بعد از آن آنحضرت بخانهٔ ما آمده به مادرم گفت ای مادر یتیمان چگونه میگذرانی
گفت بخیر و خوبی و دست ما را گرفته بخدمت آنحضرت آورد و مرا چشم ... کور شده بود دست مبارک بر چشم
من مالیده ... چشم من بینا شد و ... از یکدیگر ... و ... یتیمان ...
... و بعد از آنکه آنحضرت ... از دنیا رحلت فرمود حضرت امام حسن علیه السلام از ما یتیمان خبر
میگیرد ... و چند ... الحضرت ... مجتبی و ... از کلام آن ... خوش
فهمیدم **معجزهٔ هفدهم** در کتاب مناقب ابن شهر آشوب از زیاد بن کلیب ... از راویان
اهل سنت روایت کرده ... در مسجد ... نشسته بودم در دمشق با جمعی از یاران ... محمد بن صفوان خطیب
بمسجد داخل شد با او جمعی همراه بودند به تکبیر تمام میرفتند و بعد از ساعتی دیدم برگشته و آید ...
چشمش نابینا شده است و در کسی دستش را گرفته میبرند و میگفتند و اعجبا گفتم ای مرد چه پیش آمده گفت
چون پیش آمد پای بر منبر نهاد گفت هر که علی را سب نمیکند من او را سب میکنم اگر چه هر دو چشم
من نابینا شوند آنکه هر دو چشم را دست گرفته از منبر کور بزیر آمده و مردم از آن شنیدند و این را دیدند

والعین ...

لعنت بر او کردند و ... نقل کرده است ... غیرار نام در لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بود
... بعد ... و اگر ... از او پرسید چه خبر تو را این علی
... گفت ... این کار ... گفت ... خوردا آنحضرت فرمود
اگر ... دروغ ... حق تعالی تو را کور گرداند و ... گشته ... نابینا شد و ... را گرفته
بکوچه ... میکردند **معجزهٔ هیجدهم** در شواهد النبوة از ابن عباس روایت کرده است
در حین ... رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیبیه متوجه مکه معظمه شدند و آب بسیار کم بود و تشنگی بر لشکر
ظفر اثر غلبه نموده فریاد العطش العطش بلند شد از هیچ طرف نشانی از آب نبود حضرت رسول فرمود
نزدیک فلان درختان ... چاهی است ... ای جمعی رفته مشکها را از آب پر کرده بیاورید و ...
... گفت ... سقای چند و پیاده بیار ... روان شدند چون به پای آن درختان
رسیدند آتشهای شعله کشیده و صداهای ... بهم رسید خوف بر ایشان غلبه کرد برگشتند و صورت
حال را باز گفتند حضرت رسول خدا فرمود ... از جنیان اگر ... نمیرسید ... می برد
... تا ... و ... متوجه شد و چند قدم ... رفتند
... آتش افروخته ... رعد و برق بهم رسید ترس بر یاران غلبه کرد ... رسید
برگشتند دیگر ... اراده ... باز ... مشهور بود ... یاران
... رفتند و ساعتی ... آتش ... تماشا نمودند ... شاه
نمودند پس بر تشنگی ... شده ... قرار اختیار نمودند و چنین ... حضرت رسول رسیدند و ...
دیده نقل نمودند پس حضرت رسول خدا ... امیر مؤمنان و امام متقیان را طلبیده فرمود ...
مردم را از ... تشنگی خلاص ده اسلم بن اکوع گوید که من در ... همراه بودم ...

نیز در خدمت آنحضرت روانه شدیم چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بآن درختان رسیده و آنجا جمعیت بسیار
باخود و ایران مشاهده نمود و فرمود با ایشان قدم بر قدم نهاده با اطراف و جوانب نگاه مکنید و از جز
چند خانه تا بکنار چاه رسید و دلو را بچاه فرو هشته چند مشک را پر کردند و دلو را بریده بچاه انداختند
پس آنحضرت خطاب بسر ایمان کرد که کیست از شما بدین چاه رود و دلو را بیرون آورد گفتند یا علی ما را
از ما طاقت رفتن در این چاه نیست پس دیدیم که آنحضرت دامن شجاعت و مردانگی را استوار کرد گفت
هر چه بشنوید و ببینید صبر کنید و اندیشه بخود راه مدهید و بچاه فرو رفت و آوازها بر آمد و خندهای
قهقهه بگوش ما رسید و صداها می‌شنیدیم که گویا حلق و گلوی کسان را گرفته اند و نفس در گلوی ایشان
پیچیده و کشاکش مبتلا شده اند ناگاه صدای افتادن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در چاه بگوش ما رسید و
بولا کشته او یقین کردیم و دلها بر او کنده دیدیم نه صبر و نه طاقت مانده بود ما ناگاه آواز الله اکبر
حضرت امیر را شنیدیم و صدای تکبیر او بلند شد و آواز الحذار الحذار و بانگ الامان الامان
و صدای خنده و فریاد گریه پدید آمد و آنحضرت آواز داد که رسیمان را بچاه فرو گذارید و دلو را بآن
رسیمان ببندید و بانگ دلو را آب بکشید و او آب در دلو پر میکرد و ما میکشیدیم تا همه مردم سیراب شدند
و مشکها پر گشت و از چاه بیرون آمد هر کس از ما یک مشک و آنحضرت مشک بر داشته روانه شدیم و چون
بدان درختان رسیدیم اثری از آن جمعیت و آتش نمانده بود پس بخدمت رسول خدا رسیدیم آنچه مشاهده
شده بود عرض کردیم و مردمان تعجب میکردند و بعد از آن هر کس میرفت و آب می‌آورد و حضرت رسول فرمود
این جنی را از آن جهت بود در صفا و مروه بدست علی کشته شده و میخواست انتقام برادر خود را
از او بکشد او نیز کشته شد و شر او از مسلمانان مندفع گشت معجزه نوزدهم
در کتاب خرایج و جرایح از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام رسانیده

ایران

و عمر بن الخطاب ثعبان تو را ابیدی یاد میکند و فی در خدمت آنحضرت نشسته بودم ناگاه از باغهای مدینه مردی بودم ع
که اتفاق عمر را چار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوی خطاب نمود در این عمر بخیر رسیده که تو ثعبان را
ابیدی یاد میکنی از جانب حرف فطاد ایستاد گفت پس آنحضرت کمانی که در دست مبارک داشت بر زمین انداخت و اژدها الکفرش ع
شد بجثه سری بزرگ و دهان باز که روی بجانب عمر کرد و او را فرو برد عمر بخروش و اضطراب در آمد گفت یا
ابالحسن از برای خدا العفو یا العفو یا ابا الحسن توبه کردم بعد از این چنین نکنم و خروش در پناه آنحضرت در آورده
و تضرع مینمود پس آنحضرت دست بر آورد دراز کرد حلق آن اژدها را گرفت همان کمان شد در دست آنحضرت گرفته ع
بود عمر ترسان بخانه خود رفت و چون شب در آمد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرا طلب فرموده گفت نزد
عمر رو بگو که مالی از ناحیه مشرق بتو آورده اند و کسی نمیداند و میخواهی پنهان کنی و بگیر چیزی بده و با او
بگو مال را که از جانب مشرق آورده اند بیرون آر و بر اهل مستحق کن گفت ای سلمان صاحب تو را
از کجا این علم بهم رسیده گفتم مگر از او چیزی مخفی است گفت ای سلمان از برتو مرا نیب از او چه شنو
و با او بیهوده او از جادو ساحران است گفتم ای عمر بگفته او اسلام شناخته و او وارث اسرار نبوت است
و علمت علم لدنی است پس عمر چنین از من شنود گفت که مولای خود بگو سمعنا و اطعنا چون گردیده ع
بخدمت آنحضرت آمدم فرمود آنچه میان تو و عمر رفته دیگر گشته تو حکایت میکنی یا من بیان کنم گفتم
یقین تو داناتری از من پس آنحضرت باتفاوت بیان فرمود گفت ترس از اژدها و ناهنگام مردن از یاد
او نمیرود سمعنا و اطعنا را از ترس آن اژدها گفت و چنین صبح شد عمر آن مال را بر مسلمانان
قسمت نمود معجزه بیستم سید مرتضی رحمه الله در عیون المعجزات بیان کرده است
در عهد خلافت عمر مردی از اهل آذربایجان شتری چند داشت و آن ابکار رسیده و چون سرکش
شده و از آن حاصل کرد مهمان اوقات میکند رسید ناگاه شتران از او یاغی شده و ریگ گرفت صحراها

سوار دند و چند انکه سعی کرد رام نشدند مردمان او را راه نهادند که بمدینه رو از جانشین رسول خدا
در این امر استعانت بخواه و چون آن مرد بمدینه رسید او را نزد عمر بردند عمر بر کاغذی نوشت که من عمر
امیر المؤمنین الی مردة الجن و الشیاطین ان تذللوا هذه المواشی یعنی این نوشته ایست از عمر
بسوی متمردان جن و شیاطین که مواشی و چهار پایان این مرد را مطیع و منقاد و فرمان بردار او سازید
والا بر شما غضب خلافت کنم ابن عباس گوید که در مجلس حاضر بودم از این رقعه متعجب شدم و بخدمت
امام المتقین رفتم و حکایت را عرض کردم فرمود آنکه این را نوشته داند را شکافت و روانه شد و آدم را آفرید
این مرد بزودی ستم رسیده و آزرده خاطر بر خلاف گفت پس مدتی بر نیامده دیدم آن مرد برگشته و
زخمها بر تن شکستهای بر روی او بود پرسیدم احوال تو چون شد گفت با آن حضرت رفتم و رقعه را نمودم از
میان شتران چند شتر جدا شده رو بمن کردند و مرا در میان گرفته تزدیکی بود مرا بکشند دست
دعا بدرگاه قاضی الحاجات برداشته گفتم خدایا شر اینها را از من کفایت کن و بسبب اتفاق جمعی از
خویشان و برادران من رسیدند و مرا خلاص کردند و بخانه بردند و مدتی بمعالجه مشغول بودند تا این زخمها
رو به بهتری و التیام یافت پس نزد عمر رفته او را خبر دادم عمر گفت دروغ میگوئی و رقعه مرا بایشان ننموده
و آن مرد گفت بحق رسول خدا قسم خورده که دروغ نگفته ام و عمر او را از پیش خود رانده و گفت این دروغگو را
بر فرق کشید و ابن عباس گوید او را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بردم تبسم فرمود گفت بتو
نگفتم که عنقریب خایب و خاسر بر میگردد و آن مرد را دلداری داده گفت بآن موضع برو و بگو یا علی و ستارد
و این دعا بگو اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین
اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی
المعافی الغالب القاهر و آن مرد متوجه آن مکان شده شتران دیگر دیدیم آمد و شتر بسیاری همراه

دکان

دکان و مبلغ از کرایه آنها بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورده گفت یا امیر المؤمنین منت بر من
بقبول این مبلغ بتصدق تو یافته ام آنچه یافته ام حضرت امیر گفت قبول کردم و بتو بخشیدم و
احوال در بیان او و شتران گذشته بود بیان کرد آن مرد گفت که رفتم و گویا بسراه من بعد و ازراه
دیگر آن حکایت کردم چنین که دعا خواندم و نام مبارک آنحضرت را بردم بیک بیک شتران می‌دویدند خوار و ذلیل
میشدند و فرمان من می‌بردند چنانچه هر گز گویا بیابان و ایشان کرد و رمنده نبوده و بدولت آنحضرت از فرق
فارغ شدم و مبلغ نیز در دست دارم پس دعا که باز نده بود سالها کسب بسیج عراق آمد و حال آنکه مال بسیار
از آن شتران بهم رسانید و آنحضرت فرمود هر که را از جانب اهل یا والد یا مال صعوبتی روی دهد
یا کار مشکل روی نماید بابین دعا توسل نماید البته حق تعالی آن مشکل را برا و آسان میگرداند چه حق تعالی
کفایت کننده است امر را و آسان کننده است هر دشواری را و در خبر است که ان الله تعالی یحب الشخص المؤمن
و آمر نیز بر بار خدا و بفضیلت شد معجزه بیست و یکم آنکه جناب اقدس الهی جمیع اعراض
و اوجاع را مطیع حضرت و تفویض کرده است و برهم دردها و مرض فرمان روا کرده است چنانکه از
سعد بن ابی خالد با یک اسنید صحیح روایت شده است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تب عارض شده
بود و اصحاب بعیادت آنحضرت می‌رفتند من نیز رفتم و چنین نشستم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف آوردند
و بر بالین آنحضرت قرار گرفت و چنین دید که ما آثار تب در آن آثار دست مبارک را بسینه
بالکینه رسول خدا مالیده گفت یا ام ملدم اخرجی فانه عبد الله و رسوله پس دیدیم که حضرت
رسالت پناه برخاسته و نشست و الحال از زبان مبارک بر کجا رسیده و فرمود یا علی ان الله
فضلک بخصال و مما فضلک به ان جعل الاوجاع مطیعة فلیس من شیء تزجره الا
انزجر باذن الله تعالی یعنی ای علی بدرستی که حق تعالی تو را بخصلتی چند داده بر خلقان که فضیلت چند
و از آنجمله اینست که همه وجعها و دردها را مطیع و منقاد تو ساخته و از اینجهت نیست چیزی از المها و وجعها

بر تو آن را برادرانه نشود با دان در حضور حکم جناب اقدس الٰهی معجزهٔ بیست و دویم
ولادت با سعادت آنجناب مستطاب است در کتاب روضة الواعظین باسناد از جابر بن عبد الله انصاری روایت
شده است که او گفت در خدمت سلطان العلوم بخاطرم رسید که از میلاد با سعادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سؤال نمایم چنین پرسیدم حضرت رسول خدا فرمود اه سؤال کردی از بهترین مولودی که بعد از من تولد یافته
بر سنت سنیه و طریقهٔ رضیهٔ عیسی بن مریم یعنی چنانکه مسیح ع در حین ولادت بکلام معجز بیان
تکلم شده بود و از علی علیه السلام نیز این معجزه بظهور رسیده ای جابر بدانکه حضرت ایزد بیچون جل ذکره
مرا و علی را از یک نور آفرید پیش از خلق عالم و عالمیان به پانصد هزار سال و ما در تمام آن مدت
در تسبیح و تقدیس و تهلیل ملک جلیل مشغول بودیم و چون حضرت عزت آدم صفی الله را آفرید ما را در صلب
او بطریق ودیعت و امانت قرار داده من در جانب راست و علی در جانب چپ و از صلب او بصلبهای
طاهره و رحمهای طیبه انتقال مینمودیم تا آنکه من در صلب عبد الله و علی در صلب ابو طالب در
آمدیم و حق تعالی مرا در رحم آمنه و علی را در رحم فاطمه جای داد و چون کلام حضرت رسالت پناه
باینمقام رسید فرمود که ای جابر پیش از آنکه علی در شکم مادر قرار گیرد در یمن مردی بود عابد و زاهد
و متقی و راهبی گوشه گیر و روی توجه بمحراب عبادت آورده و بغیر خدا از همه کس گوشه در آمیزش
با خلق وا بسته و از تعلقات دنیوی دست شسته نام وی مثرم و بزاهد یمن مشهور بود و صیت
زهد و عبادتش در السنه و افواه مذکور بکعبه و نود سال از عمرش گذشته در آن وقت از عبادت
ملول نگشته و هرگز در آن مدت حاجتی از حق تعالی نخواسته بود روزی در مناجات گفت الٰهی از
اولیاء و مقربان درگاه خود یکی را بمن بنما و دعایش مستجاب شده ابو طالب سلام الله علیه در
در پیش آمده بزیارت او رفت مثرم را چون چشم بر جمال با کمال او افتاد پرسید که از کجا
آمدی گفت از تهامه فرمود از کدام گفت از مکه گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم زاد

انگاه

بر خود برد و روی او را بوسه داد و گفت الحمد لله رب العالمین که واهب بی منت دعای مرا رد نکرده و بکام
از مجاورت حرم خود سرافراز نموده پس پرسید که نام شریفت چیست گفت ابو طالب است مثرم گفت بشارت باد ترا
که بزودی فرزندی از صلب تو بیرون آید که ولی خدا و مقتدای متقیان و وصی پیغمبر آخر الزمان و هادی
عالمیان باشد بباید آنکه گوهر پاک قدم در عرصهٔ خاک نهد سلام مرا باو برسانی و بگوئی که این فقیر دوست
شما بود و گواهی بوحدانیت الٰهی و رسالت مصطفوی و با مامت شما اقرار نمود و گفت شهادت میدهم که محمد پیغمبر
و با او نبوت تمام شد و بتو ولایت و او خاتم نبوت و تو فاتح ولایتی ابو طالب را از این خبر تعجب آمد و رقت
دست داده پرسید که نام آن فرزند گرامی چه باشد گفت نامش علی و لقبش مرتضی ابو طالب گفت ای شیخ برهان
واضح و دلیل لایح میخواهم که خاطرم قرار گیرد و دلم اطمینان پذیرد و بعین الیقین بدانم که آن گوهر
گرامی که از مصدر غیب بعالم شهود قدم میگذارد مثرم گفت چه میخواهی بگو تا از جناب اقدس الٰهی در
خواهم و ترا صدق کلام من معلوم گردد ابو طالب گفت ای شیخ میخواهم که در همین ساعت از میوه های بهشت
چیزی نزد ما حاضر شود مثرم لحظهٔ سر نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته هنوز دعای او تمام نشده طبقی
حاضر شد مملو از خرما و انگور و انار بهشت ابو طالب از آن میوه ها یک انار تناول نمود و مثرم را وداع
کرده با خوشحالی تمام متوجه منزل گشت و چون ابو طالب بمکه معظمه رسید در همان ایام بتقدیر جناب باری و
برکت آن انار نطفهٔ گرامی از صلب پاک او در رحم پاک فاطمه بنت اسد منتقل گردید و مقارن آنحال زلزلهٔ
عظیمی در مکه معظمه بهم رسید و آنحالت با شتر طولها بهم رسانیده کار بجائی رسیده که صنادید قریش بتقاضای
و بعد از فزع بسیار علاج آن منحصر در آن دیدند که بتهای خود را بکوه ابو قبیس برند و از آنها دفع
آن هیبت عظیم را طلب نمایند تا باین وسیله از آن مهلکه نجات یابند چنانچه آن بتان را برداشته بکوه
ابو قبیس بردند در زلزله در آمد و بسیاری از سنگهای آن از هم جدا شده فرو ریخت و آن بتان
سرنگون شده برو در افتادند پس اکابر قریش بیش از پیش مضطرب گشته و گریه و جزع در آمدند آنگاه

ابو طالب بکوه ابو قبیس آمده بر آن جمعیت نگاه کرده فرمود ای قریش حادثه روی داده و حضرت سبحانه و تعالی
امر و مشیتی را توجه آورده پس اگر اطاعت نکنند و فرمان او را نبرند و او را بسزای کار رسند خلاص نیابند
بدانید از این مهلکه عظیم خلاصی نیابید و در تمامت آفاق نتوانید که پس قریش گفتند
تو را منقاد و مطیعیم و از صواب دید تو بیرون نرویم و امیدواریم از این مهلکه بدعای تو رهائی یابیم
ابو طالب روی بقبله دعا آورده از حق تعالی فرج ایشان را استدعا نمود و گفت الٰهی اسئلک
بالمحمدیة المحمودیة والعلویة العالیة والفاطمیة البیضائیة الا
تفضلت علی التهامة بالرحمة والرأفة فی الحال زمین ساکن گردید و از آن روز قریش
شد و خاطر قریش تسکین یافت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای معبودی که دانه
در زمین شکافت و گیاه را از او رویانیده و نطفه را از حالی بحالی گردانیده و آدمی را از آن
خلق کرد هرگاه واقعه صعبی روی مینمود ساکنان مکه معظمه دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات
برداشته کلمات مذکوره را بر زبان می آوردند فی الحال اثر اجابت ظاهر میشد و هر مهم
گشته هر چند شکل بود باشان روحی کفایت میشد تا آنکه مطلقا علم بمعنی الفاظ نداشتند و از
حقیقت آن غافل بودند تا آنکه شب ولادت با سعادت آن سرور رسید و در آن شب درهای آسمان و انوار
ستارگان متضاعف گردید اهل مکه معظمه گفتند امشب باز حادثه روی نموده و امر عزیب و عجیب بظهور
آمده و در آن شب ابو طالب را در کوچه های مکه مشرفه دیدند میگردد و میگوید ای مردمان بشارت
باد شما را امشب از کمین غیب بامر ملک لاریب شخصی بعالم شهود آمده که شهسوار میدان
خلافت و امامت و قاضی محکمهٔ ولایت و جامع صفات مرضیه و مستجمع صفات مرضیه و متخلق
بتجلیات سبحانیه و متخلق باخلاق یزدانی است در این میان و قامع آثار مشرکین و مبین
مناهج حق و یقین و وصی رسول رب العالمین و نقاد صفات و نقا کار کلاه الکفر و انموذج

تا آنکه

تا آنکه صبح طالع شد و بعد از آن چهل روز ابو طالب از مکه معظمه غایب شد و کسی نمیدانست که او در کجاست
جابر بن عبد الله انصاری گوید پرسیدم که یا رسول الله سبب غیبت ابو طالب از مکه معظمه چه بود فرمود
که نزد مثرم رفته بود تا او را از تولد علی خبر دهد ای جابر بدانکه چون مثرم مرده فرزند با ابو طالب
داد با ابو طالب گفت چون مولود سعادت و رو بعرصهٔ وجود آمد مرا در یابید در غار جبل لکام که در حوالی
شام است خواه مرده باشم و خواه زنده و ابو طالب بنا بر وصیت مثرم بآنکوه رفته و در آن غاری که در
آنکوه بود مثرم را دید که داعی حق را لبیک اجابت گفته است و کفن کرده شده روی بقبله خوابیده و دو
مار نزد او حاضر است چون ماران ابو طالب را دیدند پنهان گشتند و ابو طالب نزد مثرم آمده گفت
السلام علیک یا ولی الله و رحمة الله و برکاته فی الحال بقدرت حضرت ذو الجلال مثرم
زنده شده و برخاست و دست بر روی خود فرود آورده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و الامام
بعد نبی الله ابو طالب مثرده ولادت شاه ولایت مآب را بمثرم رسانید مثرم گفت یا ابا طالب
التماس دارم که آثار و علامات آنشب را با کیفیت ولادت با سعادت آن سرور را بتفصیل بیان فرمائی
ابو طالب علامات آنشب را چون روز روشن بود بیان فرمود گفت چون از آنشب ثلثی بگذشت
دیدم وضع حال بر فاطمه ظاهر شد و رنگش متغیر گردیده من کلمات کتاب را بر او خواندم از حضرت
عزت سهولت ولادت را بجهت او مسئلت نمودم پس فاطمه را آرام و تسکین بهم رسیده آنگاه
با او گفتم اگر خواهی جمعی زنان را حاضر سازم که در این امر مدد تو باشند گفت رضا از تو است که ناگاه
کنجی از کنجهای خانه آوازی شنیدم که کسی میگوید یا ابا طالب از آوردن زنان توقف نما که دست
نجس مشرکان ببدن طاهر سرور مؤمنان نرسد و بعد از لمحه دیدم چهار زن حاضر شدند

حریر سفید پوشیده واز ایشان بوی مشک اذفر بمشام من میرسید وباتفاق متوجه فاطمه شدند وگفتند
السلام علیک یا ولی الله جواب ایشان را داده بر دور او قرار گرفتند وبا ایشان ظرفی بود
از نقره بافاطمه بنت اسد مشغول شدند و مرا میشنوراندند تا علی متولد شد من با بابا نزد او رفتم
دیدم روی مبارکش چنین میدرخشید در لمعان گشت از شاهده او در حین تولد دیدم بر زمین سجده کرد
ولبعد حمد خدا و طلاقت زبان گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله واشهد انی ولی الله ووصی رسول الله وبمحمد یختم
النبوة وبی یتم الوصیة وانا امیر المؤمنین ودر آنگاه بوحدانیت الهی ونبوت حضرت رسالت
پناه وبامامت وخلافت خود گواهی داده ومرا بعد از استماع این کلمات تعجب روی داده دیدم
حیا از زنان او را برداشته در کنار خود جای داده چون علی را نظر بر او افتاده گفت السلام
علیک یا اماه آن زن گفت علیک السلام یا بنی پس گفت پدرم چه حال دارد آن
زن گفت پرورده نعمای الهی ومستغرق آلاء غیر متناهی است چون این امر غریب را دیدم عنان
تمالک از دست دادم گفتم ای فرزند من پدر تو نیستم گفت تو پدر منی ولیکن ما همه از صلب آدم آمده ایم
واین مادر بزرگوار من است ومادر تو هم صفیه است من چون این جواب شنیدم منفعل وشرمنده
شدم ودر کنج خزیدم پس زن دیگر متوجه شد واو را در جوار خود گرفت چون چشمش بر او افتاد
گفت السلام علیک یا اختاه آن زن گفت علیک السلام یا اخی علی احوال
عم از آن زن پرسید گفت فرحان وشادان است وتو را اسلام میرسانند باز چون من برخاستم
یافت پرسیدم ای فرزند ارجمند این کدام خواهر است و عم تو کیست گفت این خواهر مریم
دختر عیسی بن است وعم من عیسی است آیت ذلک وآیته وتکلم فی المهد صبیا مبین حال

ادا

او گشت پس آن زن فرزندم را حضانت نموده ظرف نقره آن زن دیگر که در دست او گرفته ومولود مبارکش را
بمشک اذفر ودر الطف طیب مطیب ساخت پس زن دیگر پیش آمده جامه پاکیزه در او پوشانیده
ومرا در خاطر گذشت که کاش قرة العین مرا بعد از ختنه کردن این جامه پاکیزه را می پوشانیدند
آن زن مرا مخاطب ساخته گفت این فرزند پاک و پاکیزه وختنه کرده وناف بریده متولد شده است ادراک
این تیغ نکند الا بدست زندیق بدبخت مغضوب خدا ورسول او خواهد بود وآتش دوزخ مشتاق او است
پس سؤال کردم آن ملعون چه کس خواهد بود گفت ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه قاتل فرزند تو خواهد شد
در کوفه بعد از آنکه از وفات خلافت گاه شاه شیر سالی گذشته باشد من مشغول گردیدم وزنان از نظر
من غائب شدند ودر خاطرم گذشت که کاش مرا معرفت بآن که این زن دیگر بهم میرسید فرزندم
علی علیه السلام بر مانی الضمیر من مطلع شده گفت ای مادر آن اول آسیه زن فرعون بود آن چهارم
مادر موسی بن عمران بود ای پدر شرم را از وقایع مذکوره خبردار گردان و نوید ولادت مرا باو
برسان که در این زمان در جبل الکام در کنار است ومن او را گذاشته آمدم تو او را نوید ده شرم او
گریه دست داد سجده شکر بجای آورده ودر وی بعقیله خود رسید گفت سلام مرا باو برسان ومرا بجامه
بپوشان ودر حجرت الهی رفت وابو طالب سه روز دیگر در آنجا اقامت نموده تا شاید مشرم یکبار
دیگر حیات یافته باو سخن در آید صورت نیافت وگفت مادر غائب شده حاضر شده بند وبر او سلام
کرده وگفته خوش سوابق علی علیه السلام برسان تو را خدا گفت وتو او را واحق بهمین فطرت از دیگر فرق ابو طالب از
ایشان پرسید را شکسته ودر این غار از ما چه سبب گفت ما اعمال صالح شرم را نام حق تعالی
ما را باین صورت که تا روز قیامت مثل فطرت او امر فرموده ودر روز قیامت دلیل وراه نمای او خواهیم
بود بعد از شنیدن سخن ایشان ابو طالب متوجه مکه معظمه شد برتر بنی نور دیده خود فیام میشمود ای جابر

مبادا در فشان این سر واز گوش ارباب اسرار مکنون وعلوم مخزون است جابر گوید بعد از استماع
این حکایت به حضرت گفتم یا رسول الله بعضی را عقیده آنست که ابو طالب کافر بود وتوفیق اسلام نیافت
حضرت فرمودای جابر سبحان الله عجب است با ابو طالب کفر نسبت ور پروردگار عالمیان اعلم است
بعقاید وخاطر بندگان ومن چون در شب معراج از هفت آسمان گذشتم بعرش رسیدم چهار نور
دیدم چون آن نورها را آفریده کار طلب کردم خطاب از حضرت عزت جل شأنه رسید یا محمد یکی
نور جد تو عبد المطلب ویکی نور عم تو ابو طالب ویکی نور عبد الله ویکی نور طالب برادر علی بن ابی طالب است
گفتم الهی بچه عمل ایشان باین مرتبه رسیدند ندا آمد که با ظهور کفر وکتمان ایمان وصبر بر جفا
از مشرکان میبدیدند وامیر وشهور آنست که ولادت باسعادت آنجناب مستطاب در خانه کعبه معظمه شده است
بدانکه بعضی از علماء امامیه را اعتقاد آنست که مشرم از خلفای داود وصیای عیسی بوده است والعلم عند الله تعالی
معجزه بیست وششم آنکه مشهور است که خارجی را با دیگری خصومتی بود بعد از آن که نزد امیر المؤمنین
آمدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حکم فرمودند خارجی گفت لا عدلت فی القضیة یعنی در
این قضیه بعدالت حکم نکردی پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند اخسأ یا عدو الله
فی الحال خارجی بصورت سگ شده رخت در بر او بود بهوا رفت وآن ملعون دم میجنبانید
وجزع میکرد واشک از چشمش میریخت پس الخضر را بر او رحم آمد لب مبارک را حرکت
داد خارجی بصورت اول شد رخت از هوا زیر آمده بپوشید یا ازخضر المؤمنین گفت یا علی آنگاه
تو را درگاه جبار احدیت اینقدر منزلت باشد بعضی تکلم باین کلام محمود که بکلی است شخص سگ
شود تو را آنگاه معویه بلکه چه حاجت است و بسیار دور کار چه احتیاج الحضرت فرمود چون باید که
الهی بجهت آنکه محبت بر بندگان تمام کند ومرتب از دشمن جدا شود وامر بدست از امور حج

حقیقت

ممتاز

ممتاز شود وامر او حضرت بدعا کردن نداده واگر آن مبداء ساعتی در رفتن شدن ایشان تاخیر
نمی شد بیقین بدر رسیدم آصف بن برخیا وصی سلیمان بن داود بود وبیک چشم زدن تخت بلقیس را
از دو منزل دیگر آورد ونزد سلیمان حاضر ساخت چنانچه جناب احدیت الهی در قرآن مجید خبر داده
که قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک حضرت
رسول خدا ووصی او نیز نزد خدای تعالی اعز واکرم تراند از سلیمان وآصف پس اگر دعا
کنم ووصی رسول خدا صلی الله علیه وآله تا چیزی باشد که مصلحت خلاف بود پس آن سائل با تمام
حضار مجلس بتصدیق کلام مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمودند وعذر جرات بر آن سؤال از او خواستند

واختتام این رسالة الشریفة در سلخ شهر جمادی
الاولی من شهور العربیة علی هاجرها
الف الف التحیة دار الخلافة
طهران صورت یافت
۱۲۳۰
سنه